

بَرَكَاتِ أَحْمَدِيَا

نام دگر

زُبَّةُ الْمَقَامَاتَا

تأريخ تأليف ۱۰۳۷

محمد هاشم کشمی بدخشانی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

مکتبة الحقیقة



یطلب من مکتبة الحقیقة بشارع دار الشفقة بفاتح ۵۷ استانبول-ترکیا

میلادی

هجری شمسی

هجری قمری

۲۰۱۱

۱۳۸۹

۱۴۳۲

من اراد ان یطبع هذه الرسالة وحدها او یرجمها الی لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشکر الجمیل و كذلك جميع كتبنا کل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الباقي بالبقاء الابدی والذوام السرمدی واصلى على النور الالتم الاحمدى اعنى
 حضرت المحمدى وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلمم اهل الرحمة
 والولاية والكرامة بر نقشبندان صحائف علم و عرفان و تونكران و فاین و كنوز
 پنهان و خواجگان مانده تمكين و ادب و ديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نما
 كه اين بنده از كار مانده و از خود شرمنده را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان
 سلسله عاليه كبر و بيه بودند و حقير نيز در آوان طفوليت به صحبت بعضى خلفاء
 آن خانواده متبر كه رسیده ليكن بمناسبت فطرى و رابطه جلى هم و عنقوان
 شباب از اشارت هاى نهانى و بشارت هاى يزدانى دل را بسلسله و مدييه
 خواجگان نقشبنديه بستگى دادند و و دیده امید را چون باب رحمت ایشان بجا
 رحمت ایشان كشادند اما نمیدانست كه کدام را بهر از راه نمایان این شاهراه
 دست این بر خاک او قناده برگيرد و كه کدام يك از مقبلان این سلسله عاليه ایشان

و
 بهر يعنى
 مؤلف این کتاب محمد هاشم لکهنی
 است

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در آوا ان کشاکش این اندیشه و برار بخور
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام برزبانش همی فری که بان بر مرکب زین نهند
 که مراب هندوستان باید شد للمو لومی المعنوی قدس سره که زانکه سپید
 هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از ان رخ نویس
 از ان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پاشناخته
 به مملکت هندوستان آمد پس از سالی در ان کشور ششی در محفل حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ ز جمع انشد ذکر یافت و بر اردل رفت
 و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه بهمانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و ام روز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعد مانیز موجودند اما از دیده
 ادراک مانا ناقابلان مستور و مفقود اند و خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند
 یا بشهر عشقبازان مرد صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان چنین
 با جمعی از ارباب صفا و یقین بنشسته و ترامی طلبیده مصحوب آینه آنجا شد
 بزرگی و دید بگلیه گذا و کند ابر صدفه که در ان خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزیر آن صدفه سپهر پیش افکنده و خاموش آن آینه مرا این بنده را پیش برد
 آن بزرگ سمر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 پر خوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاز نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میز اندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و بهیبت نزول آن پی بردم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
 جاده طریقت و شراه حقیقت فوج فوج داخل شوند لیست هیچ گوی و راه آه تنفاز
 پوی که او سبحانه تو اب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از انجا راه مشاهده

بتوبه گرفتیم بعد ازین رویا بکبوتر از شهری در شهر نرمان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره
 هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و بگنجانج روان و بهمن و انشاب نام
 قطب الانام ریخ و لهای ایران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمة الله علیه
 غریبان و حکم رویای کلی از کاربرد و العلم و العمل و العرفان بدان نسبتی بخیر المبلدان
 صانها الله جمع بلاد تسلیمین عن آفات الزمان بخیرت نتیجه سادات کبار زبده
 مرشدان بلند مقدار ششمیه ذوق و وجدان مردم دیده مروان میر محمد نعمان سلطنت
 الشان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفیه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان
 و جذبات و لهای طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مران زبده برگی برده بود
 مرایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان برداشتم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخیرت اورسانید بودند در
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف با مر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و زخصت این خلاصه و دو مان سیادت باستان آن
 قدوه خدایرتان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
 حضر مشیت و امان قراک ایشان گردیدم فواندیکه این غریب در آن مدت
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن آفتاب عالمتاب بر روزگار
 دل این شکسته خاطر یافته شرح و بیان را بر کتاب شعر لوکان فی کل منبت شعری
 لسانا بیت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الخیر خدی
 که در فوادب تصیح نام نامی ایشان را بر کتابد لیکن بجه آن زبان کلاک بیان
 شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل دیوانه این سلسله
 آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی شیری عیسی لقبش بدالدین
 کنیش ابوالبرکات و زده پیش زده امام الائمه ثمان بن ثابت و شیوه اش

تکمین و ثبات و نسبتش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشربش
 نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشاراش کابل و
 غزوه مشهور و مولد و موطنش سمرهند و اراک حضور و مرقدش در آن بلده و در محل نوز
 ساطع و همتانش مراباب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
 علی العالمین برده در آن شهر و ایام که در جواری و سایه دیوار ایشان میگذرانند
 فرزندان کبار آن خوش روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
 آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته بد ظلمم العالی این
 کترین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
 که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق
 وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
 معارف الفتوحات نمیکرد و باشمزه ز چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
 عادات ایشان بخاری و ایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب مانده در گناه
 شاهباز بلند ششمانه و حید الحصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیاس سماج
 العارفین رضی الله والیدین محمد و مناخواجه محمد الباقی الا و لسی نقشبندی را قدس
 الله سره در آن کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عوده و لقی احوال و
 کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت جز امتثال اطاعت چاره
 ندید چون اندکی ازین مقوله تخریر رسید و درین اثنا از مقتضیات تقدیر و قضایین
 حقیر را دوری ضروری از آن سده سینه روی نمود و در آن دوری همه تشکیل طاعت
 مجوری بیش از پیش تخریر بنیقه مذکوره مامور و پرداخت همزورنی چند از مواد
 سیاه نگر دیده بود که واقعه ها نکه انتقال حضرت ایشان در ایشان را
 سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن بذكر احوال و

اقوال ایشان زیر که لمؤلفه ما ہی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی می جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصار کف نهد جزع بصر + چون نماز صوم
 پستان طلب بهند از انگشت خود پستان بلب به چونکه شد سستی و صافینهای خم +
 قوت مخموران چه باشد لای خم + چون بردن شد ز آجین شمع چکل + لوبی او پروانه
 جست از تاب دل + از آنجا که این نسخه شنبین برکات علیہ آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر زبیر گوار آن قطب الانام قدس الله سره آنرا
 بر برکات الاحمدیہ الباقیہ نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موش داشت و نشان آنرا
 بای منفرده بگذاشت و چون از سر و ش غیب تیارخ آن هوزبده المقامات بگوش
 هوش می آید اگر این نسخه زبده المقامات نیز نامند می شاید بعد از تمام این منبیه
 امید میدار که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیہ بر نکاشته آید و آن بحقیقت
 ذکر اول این کتاب گرد و بعنایت اللہ الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر زبیر گوار حضرت
 ایشان اعنی خواجہ عالی شان سراج العارفین رضی اللہ والدین خواجہ محمد الباتی
 قدس اللہ تعالی سرہ العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نہایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان بنیسروز آباد دہلی و توجه ایشان بارشاد ہدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجہ ماقاضی عبدالسلام است کہ از ارباب فضل و صفا
 بود و از نرمی دل ہموارہ مصداق فلیبکوا کثیر اولاد حضرت خواجہ ماقدس سرہ ہر
 بلکہ قابل بطہور پیوستہ فی حدود سنہ احدی او اثنی و سبعین و تسعمایہ در روزگار صبی
 سیما ہی بزرگی از جہتہ اطوار ایشان پیدا بودہ و جمال شمار ہمت ارجمند و تفرید یابد از اینین

کار و بار ایشان هب و یاد گاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیدند
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و داناتی مولانا صی صاوق حلوائی که از علمای
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل سواران لهر شده اند و بپانک
 روزگار از سرفطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقوان امتیازی پدیدار آمدند
 از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسبب
 این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
 و شسته چنانکه یکی از صفاتی و لان صاوق القول گفت روزی خادمان حضرت خوا
 در بدایت ترقی تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهی محفل یکی از فاضل در آمده
 تقریری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودند
 تمام ولایت ایشان کمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
 از کمال مولیت نیست که گشت متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
 افاده نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدیث البصر دانند و در میان آرند
 امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلازمه مولانا صاوق باین فقیه گفت چون
 بسج ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدروشی رغبت نموده اند با هم میگفتم که از
 جوان فطرتی و تهی دیده ایم که تواند بود که او بکاری قدم نهد و آنرا با انجام رساند آخر
 چنان شد که گمان برده بودیم با جمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که بزرگوار
 بر نای بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریا قنکان محفل لی مع احد میرسانید
 تا آنکه در بلا و ما و رالهر که معدن این طائفه غزالی وجود است بسیاری از کبار مشایخ
 آن عهد را در یافته نزد بعضی لغوس تو به و انابت نیز هم اغوش گردیدند که سببی بیانی بقول
 عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقوان
 ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمره ارباب عسکر بود و از امتعه دنیا و تیر لنگر باشند اما از آنجا که در می ایشان دوست
 دین و تو نگری متاع یقین بود و سی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلقت
 خویش بگرفت تا بر بجا می که بر و چون جلوه تقدیر میخواست که نخست تعلقات کشیده
 ایشان را هر یک تعلق باز آرد و از نظر آن یک تعلق مجاز بیاوم حقیقت بر آورد نخست
 دل ما زمین ایشان را یکی از دلبران صوری گرفتاری فرمایش آمد و پس از روزی چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بحر
 و آنه این دام نه بود و هم مقارن آن اوقات الام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
 و معرفت بمنظر ایشان درآمد تا میدان لشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان بگرفت و روشی باین دل ریش گفت از زبان دُر نشان ایشان که فرمود
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر با تجلی نمودند و ما را از ما بود که کششهای روحانی
 متبر که حضرت خواجہ بزرگ بهار الحق و المله والدین قدس سره بملقین ذکر و القار جذبات
 بنواخت آستین همت بر همه افشاند و تشریح و امان طلب نموده به یکی در سر لغ ارباب
 انیمنی درآمد و روشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تکاپو فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری متصور نباشد و در بلده لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای کل
 طی کوچه از ان پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
 و بیابانها و سبستانها را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا نقل گفت
 من نیز روزی بر عایت اشعنا میا خواستم در آن سیر و تر و در رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیچیده آمد از بسیاری گل
 ولای مرا ماندگی و در دو پای دریافت حیا و ادب را یا راسی عوض شد شتم ایشان این
 معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای و دیگر دین بودند

ع قطع این راه بخربای جنون نتوان کرد و دیگری از اشنایان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند تعالی شکر حضرت خواجہ از کار او آگاهی یافته همواره سیر امون اومی شدند و او هر گاه حضرت خواجہ را دیدی جز بدشنام نبرد انستی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بیند انستی و گاه از ایشان گران نموده جای دیگری شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب باین همه متفرق و توحش و روی بر متافتندی ع سنگها دید و دل از شیشه تمی روی نتافت و تارومی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه و راهتزاز آمده ایشانرا نزد خویش بخواند و نظر با و دعاها و در حصول مراد ایشان بطهور رسانیده و از نظر و دعای او ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقرب بر زبان مبارک رانده اند اگر چه ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل تشکیده کشیده ایم لیکن انتظارها و قلمتهای عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شکر متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والدہ ماجدہ چون کثرت بقراری و بیداری و غلبہ ناتوانی و بیزاری مارا میدید و بغایت شکستہ دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاہ بے نیاز آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوند امار و فرزند مرا که در طلب تو از همه گشته و از لذات جوانی دست شسته بر آورده گردان یا مرا زنده کنند که طاقتم مشاهده این ناکامی بی آرامی و ندارم و بسا بودی که در میان شہا و سحر یا مناجاتی چنین بحضرت برآزنده حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا کشایشمار و زمی گردید جزاها اللہ عنہا خیر انجرا تخفی نماند که والدہ ماجدہ آنحضرت از دو دمان سیادت بود و از قانات سنار و همواره بدین درگاہ تمام نیاز و شکستگی و التجا و ہمیشہ مشغوف خدمت و تفقد فقرای بعضی از ثقات اصحاب خواجہ با قدس سمره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان آستان ایشان را والدہ آنحضرت خود میکردند تا بجای که ہم خود مان تو زمی بستند بر میگرفتند

و دیگر بر میگردد و فرود می آید و فرود بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود
 بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیه باره اضطجاع میفرمودند و روزی
 حضرت خواجہ قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشند که شکل
 امر طبع دیگری گردان ام الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
 ندانم از من کدام جریبه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیه می آمد این بود که برای حضرت ایشان غلامان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ارباب بظهار
 این معنی هم نمیآید تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجہ قدس سره رسید ایشان
 آن امر را همچنانکه بود بان ولیه زمان بازگذاشتند رحمة اللہ تعالی با بجملة حضرت
 خواجہ ماورجست و جوی سالکان و مجذوبان سیما بظهور رسانیدند و بسایا که لان
 را در بلا و یافته بهر با گرفتند و سیاحت به صحبت یکی از عظام مشایخ سلسله رسیده
 خواسته اند که اخذ طریقت و می نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آ
 حضرت خواجہ محمد یار ساقدس^(۱) سره الغریز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
 بتفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصلست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجہ
 عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود و التماس فاسخه در ظاهر
 ایشان از خلفای مولانا لطف اللہ بودند و مولانا لطف اللہ خلیفه مولانا
 خواجگی و میدی علیه الرحمته چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
 بندگان استخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانزاده حضرت
 خواجہ احمد لیسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضاند اشتند میفرمودند که شما

جوان ایلیکن چون غریمت قیسر موم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند خدا
 استقامت بدید موافق تفرس آن بزرگواران غریمت برهم خورد و خرابی عجیب و دوا
 بار دیگر بصرع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله لکنی مدظلہ تجددیہ تو بظہور
 رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر ترقب امید که برکات آن مواهب الی
 یوم القیام مانند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاہداشت حد و بود و باز تا شمس افضل
 آن سدر راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت و در خواب بشرف ملازمت خواجہ بزرگ
 خواجہ بہا و احوی^{۱۱} والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ بظہور رسید حکم
 الفرق نیلوق بکل حشیش بہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مجاہد فرمودند
 ذکر می کہ معضن بان حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندرست تعطش بران داشت کہ
 از همان غریز طریق ذکر و مراقبہ افکار و شہودت و دو سال بران ذکر و مراقبہ و
 اوراد سلسلہ آن غریز یادوست نموده شد شنیدہ شدہ بود تا سالک مدتی قریب
 بچهل سال میدان لاله قطع نکند بنزل الا اللہ نخواہد رسید سادہ لوحیہا بران
 میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بہمان صورت عبادت قناعت
 نماید ہر چند ویرین میان اشارات غیبیہ و سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد و قدم استوار
 را از جا بر نمی داشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہتا ماشعی الا نفس
 میکاشت اشارت اللہ الغریز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو بہا برالاعین رأی
 و لا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخر بہ کشمیر رسیدہ شد و بکلازمت حضرت شیخ
 بابامی والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
 شدہ و اکھد اللہ و اللتہ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
 سلسلہ علیہ نقشبندیہ پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہ ایشان آن بزرگوار
 نفحات ربانیہ از ویر سچہ همان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدالقرار

غیبت معموده حضرت خواجما جلوه گرشده و ارواح طیبات ایشان در بهشت نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و بیمن توجه ایشان آن نسبت را قوی تپیداشده و دائره
غیبت وستی پیدا کرده و راه روشن شده فی جمله جمعیتی دست داد تا آن که بجزب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق بنیاهی ارشاد و دستگاری حضرت مولانا
خواجگی امکنکی قدس الله سره الغر زریده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصافحه
بدست آورد و طریق خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبه
خواججه نقشینده و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه در آمده شد اللهم احیی مسکینا و امیتنی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهى کلامه الشریف از نحوای این بنیقده در افشان
و زاتیان بدایت احوال ایشان که مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفه ایشان که شنیدیم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم حراغ که کاتی +
که بودی و در دجان نام اویش + که باشد شرفی از جام اویش + کیم من کین هو
گیر و ما غم + نیابد نور این سودا چراغم + ز باغم زین تلقظ که چه بندست + سرم بخوایست
حصید این کندست + چنان مستفا و گردیده که حضرت خواججه ما اویسی لو ذید و تربیت
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خواججه بزرگ بهار الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را با انجام رسانیده به بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست با و راز
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجازگشته اند یگلی از صاحب دلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواججه از
هند و ستان بجا و راز النهر شوند در لاهور مسجدی برای اداسی نماز فرض از فریض
خمس در آمدند و در آشنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی حبیب ظاهر شد

چنانکه اهل صف نماز ازان چهره تارومی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجہ تمجیل
 هر چه تمام تر از سی بیرون رفتند ازان پس دوسه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
 منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضا غزوی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
 مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجہ رارو
 بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
 تا بلرزش و حیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم بهم
 نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند را قم این حروف عفی اللہ عنہ گوید این
 دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
 خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم چه از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ مرویست
 که در نماز جوش سینه نورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت است که همواره
 از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همزمت و فوراً بی
 حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
 مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی داده مجال نبود که بزرگان گفته اند
 تابع کامل را از همه غیر متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجہ ازین همت عالی و تفردی والا بر سر
 شیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ما و رار النهر و بلخ و بدخشان شدند تا غزیزا
 که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران و یار بر سندان شاد و اکمال بودند در فتنه
 نیز زانند فواید مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند و ران سیر صحبت مولانا
 مولانا سپهر عالی قدس سره نیز رسیده بر نخبه از احوالات حاصله را بسع ایشان
 رسانیده از مولانا بخشیشها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
 شمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوکه

بعض دوستان بنهندوستان مکتوبی برنکاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطوراً
 واولش این بیت است **من از محیط محبت نشان همیدیدیم** که استخوان عزیز
 بساحل افتادست و در آشنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانا می بختم خواجگی امکانی در واقع برایشان ظاهر شده اند فرموده امی فرزند ششم ما
 بر راه شماست حضرت خواجہ را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند یا بخار زبان رانده **میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین** و عالم
 آشوب نگاہی سر بر آسم بگرفت **چه حضرت مولانا می تبرک بزرگی** در آن وقت و باید
 از کبار شایخ این علیہ نقشبندیہ بوده اند و هم بر طریقہ خاصہ خواجہ بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسب ایشان بدو واسطہ بحضرت خواجہ احرار رسید و چہ ارادت ایشان
 بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکانی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد و خوشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجہ
 احرار رحمہ اللہ و چون امیدست کہ عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتاب شہادت القدس بعون اللہ تعالی تفضیل مرقوم گردد تا این جا بہین مقدار
 اکتفا نموده اند باجملہ چون حضرت خواجہ ماقدس سرہ بخدمت مولانا مذکور
 رسیدہ اند نہایت عنایات و رعایات دیدہ اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان شبانہ روز لیل و نہار در خلوت با ایشان صحبت و شہادت
 و بر بعضی زوائد فوائد اطلاع داوہ فرمودہ اند کہ کار شہانبنایت اللہ سبحانہ و
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسلہ علیہ بانجام رسیدہ شمار باید باز بنهندوستان
 شد کہ این سلسلہ علیہ را آنجا از شمار و نقی تمام پدید آید و مستفیدان عالمی ہند
 آنجا ازین تربیت شہابرومی کار آیند خواجہ ماہر خلیفہ از راه انکسار و دید تصور
 احوال عذر پادرمیان نہادہ اند حضرت مولانا از آنجا ح بازماندہ اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کشوده غزنوی از اقربای حضرت مولانا
 که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعضی یاران قدیم اخذت صاحب النسبت
 حضرت مولانا نشنودند که حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت تجارت
 کاملہ دادہ و خصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشنوریدند و چون خبر شنیدند
 آنان ب حضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران نہ اند کہ کار این جوان را تمام
 کردہ نزد شما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما صحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان لید
 چنین رود پس حضرت خواجہ ما زال آل سابق لعل تشنگان بیابان ہندوستان
 مشورہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشتہ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہندو زین قند پارسی کہ بہنگالہ میرود
 چون بہند رسید سالی در بلدہ لاہور بمانند و بسا علما و فضلاے آن بلدہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست و ارالاولیای
 و بیت الفقرا را آنجا آمدہ در قلعہ فیروز می کہ سر منزلی ست بغایت دلکش و شرف
 بردیاشتہ بر مسجدی در نہایت عظمت و رکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار بر ملال بجای دیگر انتقال فرمودند فصل دوم
 در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از ششوع و افتقار و تصرفات افاصنا
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والا طوار المرضیہ با بیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقول
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و ابود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و تہم داشتن نیات نصب عین ایشان و خبر برای ستمالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کمے فرمودند مگر آنکہ سئل از
 مسائل غماضہ این طائفہ کسے معروض میداشتہ انکاہ ناچار و تنقیح آن

چنانکہ طالب راتشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود کہ
 مبادا آن راجع فمیدہ کج رود باہمہ خزن با آیندگان در کمال بشاشت تعلق میفرمودند
 و در انجام حاجات مباحہ مسلمین خود را از ہر وجہ معاف نمیداشتند و در عظیم سادات
 و علما مبالغہ سے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقہای متورع رجوع میفرمودند
 چون طالبی بآستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را و در این کار
 عظیم و انمودہ عذر ہائے فرمودند اگر آن آئندہ صادق بود و از خوان نوال
 ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر بلبلو منزلت و کار ایشان
 پسے بزد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت کہ کوفہ
 ازین در ندر ایم روی گذر + اگر چه از دو عالم گذر کردہ ایم + بیان نمک ہامی این
 میکسار + حوالہ بر بنیش جگر کردہ ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
 میدیدند و آغوش عنایت و کف تری بنیش می کشیدند کہ نیند جوان خراسانی
 مد تہما مجاور ہزار فائض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ
 بود و از دو جانب حضرت خواجہ طلب سپر بلبلے نمود کہ در قید حیات این جہانی باشد
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ ما بدلی آن جوان را در واقعہ نمودند کہ بزرگی از طریقہ
 نقش بند یہ اکنون بشہر رسیدہ خدمت او را لازم کہیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیدہ
 واقعہ معروض داشتہ التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
 و گیرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بر بنازویہ خود بازگشت
 شب و دیگر و برگشتند آن بزرگ ہمانست کہ وہی بخدمت رسید می و انکسار او
 دیدی فرداش آن جوان چنان آمد کہ دیگر بازگشت و بجز قبول رسید و دیگر
 دیدہ بسا بودی کہ آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبہ صادق العقیدہ و ذوالاحوال
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیزے فرمودند کہ این جیاصل شایان انچہ گمان بردہ آید

بجاهای دیگر تردد نمایند و اگر راهنهای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا بنیز
 بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریفی صاحب
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس المجین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از دست
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسپه بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم تا بستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال فرمودم چنان
 کسی که می فرمودند نیافتم درین حین بر اهی میگذاشتم که از سر ای سرودی دلربا
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
 سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دوکان حلوانی + سماع این بیت
 دامان را خکرم زد و سر از پای ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
 وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیدم که ابلق سوار میگذازد و خطایق
 بسیار در دنبال ایشان میگوزید این قطب وقت است بعد ازین رفتی آن
 فقیر بعبته والار رسید به التماس قبول کرد همان عذر زد که سر ایانور در میان
 آوردند آن چاره بهیچ آمده بگریه و افتنان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
 در دل بنها کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بن خود
 و دلم را رانیده اکنون که ناشاد و خانه بر باد آمده ام این می گویند و میرانشدن
 بیچاره چه کار کنم و کجایم و مبعومی این با جراب زبان آورد که بسیاری از حاضران
 را استیلامی گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب بر خاست تا به گوش
 حضرت خواجہ رسید رسیدند که چه شورش معروض داشتند رخ کرب
 شیرین تو شوریست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بطلبین

ذکر و جذبہ الہی نواختند تا نگرید طفل کے جو شہ لبین تا نگرید ابر کے خند و چین
 طریق آن حضرت قدس سرہ الغریز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
 توبہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
 رابطہ و نگاہداشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاہداشت صورت شریف پدیدار میگشتند خوب
 برہان نام از خواجہ ہامی و ہمیندی کہ از اکابر خود نسبتاً و اجازتہا یافتہ بود
 بخیرست ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان و سہ را
 بہ نگاہداشت صورت خود دلالت نمودند و سہ در تجتب رفت و با محرمان خود
 گفت این شکل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
 مرا ایشان کرم نمودہ بہراقبہ عالی ترازان اشارہ نمایند و دستانش گفتند اقبال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ما چارہ نگاہداشت
 صورت مبارک پرداخت و دوروزی رفته بود کہ آن صورت او را فرود گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تکمین و کبر
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شچار میزد تا آنکہ
 چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہداشت او وفا نمی کرد
 تا دید آنچه دید ما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریق کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمودند جمعی را بندگرنفی و اثبات و برخی را بندگراثبات صرف یعنی ذکر
 ذات عزشانہ و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیار آن مجرب
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
 بجمال ایشان کشودہ ز عقہ زودہ از منبر زیر اقامت و شہی از شہہای ماہ رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ آ

چون آن خادم از کوه بیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زوده
 حضرت خواجه دیگری را میدان کرده خود برآمده اند و ظرف فالوده را از دست او
 گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
 مائی بامانی بجز در اجکت آن خادم ویرا جذب سکر و نسبت فرود گرفته و فریاد کنان
 و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
 چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جاچه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
 در آسمان نوری سیرنگ بیناکیت و نهایت فی بهمیم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
 ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
 آن آفتاب پر توی برین ذره افتاده فرداش سجدت خواجه رسانیده اند تسبیح
 فرموده اند سه روز حشر شهیدان چو خوبها طلبند تسبیح کن و خاموش کن زبان
 همه گویند روزی عسکری بکازرت ایشان آمد ایشان به تقرب طهارت از
 مسی برون رفتند خادم این سپاهی برون در عثمان اسپ گرفته ایستاده بود
 حین تخمخ و استبراک بکرات نظر گمبیا اثر ایشان بران خادم افتاده بود و چون مسجد
 درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی برخاک انگنده است
 و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
 همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی بازار نهاده و همچنان در صحرا
 برون رفته و دیگر هیچکس از او خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد عثمان علیه السلام
 فرمودند صبیه ما مرضه داشت بکرات آن مرضه را دلالت بر میدی حضرت خواجه
 کریم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضه بکازرت حضرت
 خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتمان نمودند
 طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از نخی مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیراز یا یادگاری میگردد و در حد و درجه ان ایام انتقال فرمودند و آن موسی
 مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بهمانند سه مرا از زلف تو موسی پسندت و فضولی
 میکنم بوی بسندت چون آن در ضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی زرفته بود که آنهارستی
 و جذبات بر او پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهیوش بختیاد و از پهلوئی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
 می نمودند بعد از مدتی بهیوش آمد بر سریده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
 حضرت خواجه بصورت عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری در از جانب او بود
 دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یابم سیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر و
 در فیروز آباد از نسا صاحب احوال سکت و آن صبیکی سیدی که در خانه را تمست نیز
 ازین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسره حلقه بعضی نسا
 ذاکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت نخلص پروری و
 شفقت گستر می آن بود که هر که را تعلیم و ذکر میفرمودند بهمدان ایشان را تعلیم و ذکر بهت و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر او را ک حقیقت جامعه او
 می بستند گویا سرشیمه نقشندی را بطور می آوردند لجه زبان و لش بندگر گویا میشد
 و حضور و جذب بوی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
 و برخی از خود غائب شده بجزت میرفتند و بعضی را بهمدان کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکردید و بر روزهای کشید تا هم نظر تربیت ایشان
 بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشخ یحیی و میت بطور می آپوست و این
 عنایت ایشان بر بسبیل تمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بندگ و حصول جذب

بدایت تعلیم مطالبان این طریق را از احاطات لازم البرکات حضرت خواجه ما است
 قدس سرزنده معروض داشت که مگر سابقا معمولین اکابر نبودند فرمودند که بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجه خود پرسیدم فرمودند از آن روزگار تا حال و طلب و مهت اهل ارادت
 نقصان و فتنه بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و نور شفقت بر آن
 داشت که بی مجاهده و سعی و ترقی و ایشان شرفی رسانیده شود تا پایادگان با دیده طلب
 را مگر بی باشد و برودت شان بجزارت مبدل گردد چون حضرت ایشان را بچکایت
 با خراسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان رانند که جزاه الله عن الطالبین خیر
 اجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله پسر بزرگوار خود در افاضه
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفه ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت
 خواجه دوروزی آن رساله را بومی درس گفته و برین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
 ازان نزدیکتر است که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود و در آن
 عسرت حضرت خواجه در آن شهر بودند تا چند روز نخوردند هر گاه طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفته اند از انصاف نباشد که یک در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
 و ما طعام بخوریم و آنچه حاضر می بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
 روحانی که میراث ائمت عنده ربی است میگذرانند چون از لاهور متوجه دہلی
 شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طے ننموده بوده اند که عاجز
 در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده و بر آن
 سوار میگردد خود تا منزل پیاده می آمده اند و دثار بر سر میکشیدند که آستان

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
 بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
 تا گویند شبی ایشان تیرجید بر خاسته بودند که بر بر لحاف ایشان آمده خفته بود و حضرت
 تار و زخمجان از سر ما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
 و اگر خارق فی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غایبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلهای دہلی که بگری بمقدور آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده از ادعیه و ادویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و در عمان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال عینیت نموده حضرت خواجہ را دل بر شفقت گشوده از
 مرکب فرود آورده او را در کنار شریف کشیده معالقه سخت نموده اند فرموده اند
 که رفته متوجه شوید که فتح است و می همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
 و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه اطفال سه چهار ساله
 از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش فریب
 بسی ذراع زیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و سس
 منقطع شده ما در آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که سر در قدم محترم حضرت خواجہ نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجہ
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجہ و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
 میکردند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است نگاه

لخطه خاموش شده اند آن طفل مختصر کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعضی همسایهاستمی نموده
 ایشان از شاهده آن ظلم ادبی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
 از غایت ادب و نجات اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
 شده بان ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
 بسیار غیور اند خبر او را بش در آن دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
 گرفته قتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از صحاب ایشان
 شنوده ام بدقت با کلمه جوانی از همسایهای ایشان که مرکب منکرات می بوده
 انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آزما می شنوده اند و تحمل بوده اند و
 آن شریر را سخنه با شارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
 خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
 بعرض رسانیده که بس فاسق و شرکریست چنانکه شرات او معتدی و متجاوز است
 حضرت خواجه آه سرد از دل برورد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صلاح
 با صفا و خیر یافته اید و در نظر شما طایح و کدیر و شریری در آید مگر هیچ وجه خود را
 از او متمتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و می را از حبس
 خلاصی داده اند و می برکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت چهار
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
 میشده و با ایشان می رسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هر گاه در مابک
 باشد ناچار بر بنیامعکس میگرد و این فقیران چکنند و اگر از کسی بگروه شرعی
 میزدند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لئیت و کنایه و تمثیل میفرمودند
 چنانکه ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیکردند و اگر کسی را اراده مخفی مسلمانی و حضور ایشان بجای
 میکردند ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند را قلم حرف گوید روزی
 در زاویه مسجدی از مساجد تنهات شسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود نکردم و دیدم
 دائم که چون اوبه نفسی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
 گرفت و گفت بر فرزند شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
 محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در جا بیکه قریب بر
 فرار بود برای ایشان سریری بنهاد و بران فرشی و ساداه بگستر و پیش از ولادت
 حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید و رآمد نظرش بران سرری و فرشی افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غزنان بی قید بخشودند و درستی
 تمام زبان بخدمت و دشنام ایشان گشوده و درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گویی پرداخت و گفت ای فلان
 تو چه لائق آنی که اینجای برای تو فرشی را بکنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
 بودند بی آرام شده و بیخواستند و پراهنیه و تقرب نمایند حضرت خواجه هم را
 بنگاه خشم آلودان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
 عذر در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمایید من چنین در میان چه لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من نشد بخشید و بشومی من مغز خود را خالی بکنید
 و بر آستین مبارک عرق او را از زمین اومی چیدند و تو اضع می نمودند آن گاه
 در می چند طلبیده بوی میدادند را وی گفت من هیچ تعمیر و تذبذب در حال
 و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که
 به صواب و دیدار ایشان بفقرا بشکرم کرد و آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقتهای
 خلق افشاند و متوجه شده مستحقان قسمت میکرد و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشیدند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکشند آنحضرت باینی راه انکساری میپویند که یاران را غنیمت
 از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً برمیستیم کم
 و بدین خویش و بر و باری دلالت مینمودند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغناء را ایشان از امتعه و منویه تا سجد می بود که سخن امور دنیوی هرگز
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مُردمان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفانی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضایند دادند و با دوان ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت متفرکه ایشان از قبول امتعه و منویه بود و وقتیکه غم
 جزم سفر حجاز کرده بودند عبدالرحیم خان المشتهر ساجانمان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجہ باعقیدت و ارادت تمام و شسته چون آن
 خبر بشد و صد هزار روپیہ که بزبان بهند لک نامند بخرج زاد و راه ایشان درویش
 مرسل و شسته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجہ آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مانی کرای آن نمیکند که انیمه سیم وزر
 مسلمان را صرف خود کنیم وضائع سازیم نیز رفتند و باز گردانیدند و بی اعتدای
 ایشان در طبوس و ماکول بمسکن تاجدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر خوب
 و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این بیارند و کذکاک اگر چندین روز
 جامه در بدن شریف مانده شوغلین میشدند فرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در
 خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شد می یا از خاک و خاشاک پرگشتی از آنجا
 که غرق بچ تسلیم و رضا بودند اطهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن بگردنیکر و نند با وجود این
 همه تسلیم و فناء رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و در دوام وضو و تکلیف
 طاعت شگفت تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که کعبه تشریف می بردند در
 مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد بر خاسته تجدید وضو نموده
 دو گانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درومی آمد چنان میکردند
 اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط و رلقمه تاجدی میفرمودند که بدیه که میرسد
 اگر چه از آن حکم حدیث صحیح سخن لَانَزِدَ الْهَدِيَّةُ رَوْنِيكَرَ دِنَا مَا اَنْزَا بْخُصُوصَ خَرَجِ هَمْنِيكَرَ
 بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که حکم فقها آن
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تا کید تمام میفرمودند که نزنده طعام بوضو بود بل از
 ارباب حضور و صفایا باشد و هنگام طنج بجزن دنیاوی نیز درازد و میفرمودند از
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و درومی میخیزد که مجاری فیض را می بندد
 ارواح طلیبه که وسیله فیضند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
 ترغیب میفرمودند و جمعی که بی اجماع مسامحت در آن جائز میدانستند ضرر آن را
 در احوال آنان معانه می نمودند و روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف
 آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم دور باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر ازین سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک لقمه
 نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
 تقفیش نمود معلوم شد که دوسته خوبی برای سوختن که نه ازان جو بهائی احتیاط
 بوده داخل کرده بودند و کذک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
 از آنجا که در کتب احادیث و قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده
 چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
 الائمه سراج الائمه امام ابوحنیفه راضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
 در مدح خود بخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیاء
 کبار در نهیب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از تراکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
 نیز بود و چنانکه آئینه از غایت صفات اب نفس هم ندارد در اینجا بوده که در صف جماعه
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنده که اگر بیگانه می بوده
 فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
 روزی یکی از درویشان که محتاج بحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
 نماز فرموده که بظلم و سر که احتیاج بحاف دارد بدینند آن درویش میگفت که همیشه
 ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
 بگذرد و تقصیر ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
 و مکاشف از جنبد سر حضرت ایشان فرو نمی آمد در عین بحرافت دم از نماینت زود
 خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست و طلب باید بود + و ریایا اگر کرامت
 ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی غرضی نمی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر نظر آن کتابت رقم نمودند که درین این عاجز گرفتار
 قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق اللہ تعالی درین دوروزه عمر دیوانه وار ما تم بازماندگی
 خود میداشت و در حبت جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز و روی و آشوبی کرامت فرماید
 که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فرشی بنیام
 آمین باریت العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای
 حصول بن آرزوی فقیر از خدای غفور و جل بخواهد که **دُعَا الرَّعَابِ لِلْعَائِبِ السَّرْعِ**
اَجَابَتْهُ آدَمَةُ وَاللَّهِ عَارِزُ خَدَمَتِ شَيْخِ تَاجِ الدِّينِ سَلَمَةَ اند شنووم که گفت رو و حضرت
 خواجہ ما را وقتی رویدا که همچنین مند پامی قبا کشاوه با سینه عویان و دستار
 پریشان متوجه ساحل دریاشدند آنرا شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته باه و دور تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر واردات واحوال
 و فیوضات و انوار واسرار میریزید که اگر این دریاسیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند امام ازینجا چه که مطلوب من از وید و دانش و درست له قدس ستره
 طلب همچون و مطلب هیچگونه نه آنرا شبهه و نی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و رپهلومی ایشان بودم و دریا
 نماز آنجا استیلامی گریه و اشحال از ایشان احساس نمودم بعد از آن اسی
 نماز همچنان حیران دیگران بجزه شریف رفتند من نیز را اثر ایشان در آمدم و
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریه بی اختیار و اندوه داشتند بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر ما را
 بدین در و بگذار از اینجا که بغایت ایشان بس ولیر لودم الحاح نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن است روح من در طلب مطلب و راه الورا عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر وبال زود بدتش سحر نیامد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بغایت مغلوب و مستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند شبکم آمدند و ساعت
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس امر و عجب رسید
 و کلنی یا حنیزای ماشدی که در حیرت و در هشت و میستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
 تفرید ایشان بود که سری بشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت در ایشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بقره لیت و چه بکلینت با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 انزوا گزیدند و بشیوه قطب آفاق بوعلی دقاق قدس سره بدر و اندوه عظیم
 سر بگردان میستی و کشیدند و جز نماز جماعت بسی جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 ناچار از حدیث من آراوان نیظر الی میت میثی منی و وجه الارض فلینظر الی
 ابن ابی قحافه یاد میکرد مع ذلک از بهیبت و در هشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش و پیوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خود اوار و نوکر الله
 بنظور میر رسید تا بجاییکه روزی عبور ایشان یکی از قرآ که سکنه آن فرار عان

(۱) ابو علی حسن دقاق توفی سنة ۴۰۵ هـ. [۱۰۱۴ م.] در نیشاپور

بنود بود و بوقوع آنجا سیده بجزوی که نظر آنجماعه بر ایشان افتاد و با بیکدیگر می گفتند
 که این عجب مرویست که از دیدن او خدا بیا و ما آید و او عظمت صحبت بل رویت
 ایشان چه شتار او چه می گمانه را سخن بر لب و ند عا در اول می عیب و با این همه
 انکسار ایشان از دهنشت ایشان بسیار مردم و انا از چایر فتنه عزیز که از
 اعلام فضلاء مگر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که بر پاشده بود در آن
 صف حضرت خواجہ نیز بودند در صف پیش جایی نبود مگر بیادوی حضرت خواجہ
 که از ادب ایشان در و ایشان فرجه گذاشته بودند مرا چون خواجہ اعتقاد چندین
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خود سال یافته رعایت
 ادب بنحاطر نیاید و آمده خود را بفرجه روح کردم ساعتی ز فرجه بود که دید شکوه و عظمت
 خواجہ بر دم حمله آورد و چند آنکه خود را از آن میکشیدم فاند ه غمید او تا بحدی رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صفت بقیتم خبر دار شتم و از مشاهده این معامله از مخلصان
 حقیقے آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہبت گاہ از جوش قلق و سقوط و
 خلق تنہا در کوی و بازار میگذاشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستیما و فرورفتگیها و حیرت سر موی در امور شریعیہ و التزام عنایت
 فتوری نیز یافت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نتابند
 که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بچہر گفت اللہ ایشان فرمودند با و
 بگویند که آداب مجلس ما را داشته مجلس با بیاید و اگر از مردان ترک دینی بظہور
 میرسد بظاہر و پراختنوت نمی نمودند و نمیرانند تقرب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و را حوال خود میدیدند و خواب و افقہ
 بوسی امری می نمودند تنبہ میشدے اسی تو مجموعہ خوبی ز گرد است گویم شاہ

عظیم بر علو مرتبه ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند شیخت بودند درین مدت
 قلیله چیم مردم که از خوان دولت ایشان روزی مندر ویدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمد ه سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دو سه ساله در آن
 سالها کجا بود و کمالا یحیی فاضل باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در بند شیخی کردند معلوم است که از ایشان
 که مانند شاه بزرگی خواجهر شما همین بس که کچیل سالکی رفتند و دو سه سالی هدایت
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجبه
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحهما الله شنود که
 تقریبی را در حق حضرت خواجهر ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
 چهار سال پیش به هدایت پذیرداخت و تمام روز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند در آن چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترویج
 طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعای و تلقین ذکر از ایشان گرفته اند
 نیز منجذب شده آمده از فریدان شدند و گویند بعد از قدم هدایت از نوم ایشان
 بشهر معظم و بی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجبات
 گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلبه
 از جاها که دور و دور بودند علیهم رسیدند و بر نمی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنود و فرمودی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از راه
 خراسان در آگره به دار الشفای حکیمه بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرخصین و
 چنان بودم در دکن حضرت خواجهر بانی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجای رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیایم و باین
 حال خواب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگریست اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه با بچهل رسید که تکمیل تمام طبعی انسانی در آن است و تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پُر طال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا هر چه
 از دل سراپا در بر آورد و میفرمودند خوش خلاص شد و ما او آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی نوبه بود و مجروح شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال ترمیم
 این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در نهامیات او صاف
 در آن ایام واقعه نسبت بنمود دیدند که آخر آن این عبارت بود و بقیبت و حیدر طریقه
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 بچهل سالگی رسید مرا واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طیبست آمد که گفت
 مبارک گشوده نمودند و فرمودند این خط که بر کف منست نشانه نیست که گفته شد
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیاتابا هم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده در آئینه ایشان را
 پرسیفید محاسن دیدم تریدم و گفتم من این چاینها مینماید که من زهره مشاهد آن
 ندارم قسم فرمودند و خود را بصورت اصلی خود که محاسن عنبرین بود و نمودند
 هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
 مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علییه نقشبندی فوت خواهد شد آنگاه

انتقال حضرت باقی بالله قدس سره در سکنه
 ۱۰۱۲

فرموده اند که جامی و رکنان شهر و ملی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و بهمان جا
 مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجابت
 معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
 برای غرضیکه ترا آورده بودم تمام شد بحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
 که میگویند قطب زمان در گذشته است درین چین من قصیده عزادار مرثیه خود بخوانم
 و تعریفیات عالیه در آن مندرجست چون بواسطه شهر حاد می الثانی سنه هزار و دوازده
 رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی اللہ
 عنہم را خواب دیدم که فرمودند پیرا من بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
 ما بستم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم و الا کفن هم پیرا منی است و چنین
 یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند یکند روز کسی جا
 نزدیکه آخرهای بازار راست بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
 تحقیق می نمودند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
 نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدہ فرموده اند اگر مد
 عبارت ازین است چه نتمتی بوده است که ازان حال بر آمدن خوش نمی آید و در شب
 بست و پنجم ماه مذکور انا اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر بامی که متضمن وداع
 باران باشد کمی نگریته اند و اصحاب میگفتند اند و ایشان تمنی و تقبی می نمودند
 گویا افاده آن میکرده اند که عجب از شما که در دیشانید و از او اثره رضا بقضایرون
 آمد و جزم می نماید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا آله العالمین فرست
 بر عت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده ملی از حاضران
 گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
 و چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که چهره اندک را سم ذات مشغول

شده اند و محبان الله گویان جان بجان سپرده رضی الله تعالی عنہ بعد از
 انتقال موضعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته برای قبر حفر نموده
 چون جنازه را در ایشان و در ایشان برواشته اند از ویوانلی که حاملان را بوده
 با آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت راننده اند بل زمین دیگر برده فرود آورده
 بعد از فرود آوردن در آن زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که در آن
 حضرت خواجه تقریباً با بیاران آن موضع رسیده آنجا را خوش کرده و صلی
 ساخته دو گانه گذارده بودند و خاک ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
 چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دانگیر باشد لا حرم
 در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
 و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد رکنج و از آنجا که سپرد و امر و زمین سی
 خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آبشار و استخار
 و از بار بستی شده میرا روی تبرک و منفعتی شمع فرار او همه نور غفور باد و دلها
 زیرا آن درش غرق نوز باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
 بایر و تیارخ منظومه که را تم را روی داده اکتفایم و دست ذاتی که بدوست بودی
 از خود همه فانی الصفت بود و بر خالق خویش جملگی عشق و بر خلق تمام عافیت
 بود و می تشنه دلم بسال فوتش و خوش گفت که بجز معرفت بود و فصل سوم
 در کلمات لطیفه و انقاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
 قدس سره رسائل و دقیقه زیباست و مکاتیب بدیعه دل را باو کند لک منظومات
 نجسته و از بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرگشته و نیز برخی در احوال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعضی رسائل شریفه و نیز
 از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بیاورد برکات چهل گانه

که موافق سن عمر کرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد و لعون الله و
 توفیق بابتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
 طریق متابعت آنست که بجز و گفتن این کلمه اکتفانه نمایند و نخست باطن خود را
 عاجز و محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التیجا بقا و مطلق بیازند تا وقت
 کلام او سبحانه خالی از که ورت اندیشهای پراکنده شیطانیه دست دهد این قسم
 تعوذ از مقوله توکل است یعنی خدایا سبحانه وکیل خودم را گردانت و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه هر که ایمان آورد
 با آنکه آفریدگار جز وکل الله است دانست از آنکه هر فعلی و صفتی که از او از غضب او
 بظهور می آید همه بجز قدرت آفریدگارست و حده لا شریک له نه آنکه در خزانه
 هستی او امریست موجود یا البته موجود خواهد شد که بان دفع ضرری یا جلب
 شفقت نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که ایسید لم
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناه بخدایا از شر شیطان مجیم
 که نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بتقتضای
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود را خذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
 نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسرت
 فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
 شده کاملی متحقق شود بقرب فرانس مشرف خواهد شد چنانچه فاجزه حتی سبع کلام
 الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان قاری حکم تجربه
 موسی خواهد داشت پس ایضا و تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم این امر متضمن است فقر و الی الله و تقرب الیه است چه سزاواره التجا کس برو
 و در جواز او رفتن است پس سنی متابع را سزاوار است که بعد از دیدن عجز خود و در پناه
 حق بگریزد و حق را در دفع و ساوس بوجا کالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در او امی کلمات و تدبیر معانی آید توجه بر آنکه نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید نظرمی آر و حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیر می را هنگام نماز در مانیا فریدانمایرید الله تبارک
 عنکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیر او رفقا است احرا یه مسطور است که نسبت
 با بحقیقت نسبت اهل بیت است و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سرمانشانی از ملک و ملکیت
 نیست نه آنکه اینان هستند لیکن لباس غیرت اندو بر کشیده اند چنانچه در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتاده چنانچه آریاب توحید
 صورتی را میباشند این قسم تعوذ منشی را دست میدهد و نزدیک باین کس را که
 نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی مشرف اند مرتبه
 اخیر احسان را باید که از دست ندهند الا احسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم کن
 تراه فانیراک است و تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
 در که میه ای یک تعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بنده است
 بروفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ایام تعبد
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات تویی و ایام
 مستقیم تا آخر داخل و عاست یعنی از تو یاری میجویم که صراط مستقیم را منای تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در صورت
 که ایام تعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد خود است

۱۱

و مقصود از این استتین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد و ابره خلاق و متوفیق
 تو میداریم یا طلب ثبات در انقیاد و یک بر نکاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کتب
 اهدنا الصراط المستقیم با جماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
 از آنچه در النبیات و ثواب و عقاب آخزت گفته اند صاحب فتوحات مکتب رضی الله
 عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بے آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
 چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجز آنکه اعتقاد با
 برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم که برین بمیریم و برین مشهور شویم که از ان عقاید
 آن بزرگ اینست که میگوید نبی ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
 خلق بینند و از نبی زنجیر ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه و هر چه و طبعی که
 ایشان معضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صومیه
 که در توحید صوری معطل و مجبوس اند که اضله الله علی علم و رحق ایشان است
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از مبدر گردانیده اند ایشان
 ضلال و ضلل اند و نه راه آنها که همه راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شعبه صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند پهلوی بر سو فسطایه می رفتند و نه
 راه آنها که با وجود ویدحق و خلق خلق را وجود علیله اثبات می کنند چه راه
 ایشان بر شاهراه انبیا نیست انتی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه اینجا
 حضرت خواجہ با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
 شاهراه انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
 است حاشا چه ایشان برگزیدگان بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد و معرفت انبیا علیهم السلام بس صراط مستقیم در معرفت
 با عققاد این صدیق کامل ویدحق و خلق است لیکن خلق را وجود علیله

۱۲۱

نے بل چون وجود صورت در مرات کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین انظار است و عالم در علم حق تبارک
 است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صورت علیہ نسبت با ذہان میگویند بل شباتی
 از جنس شبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات، ان علم متزلزل نمود
 و حقائق عالم ظاہر گشته و این حقایق بعد از عود باصل و ظهور در خارج چون
 ظهور صورت در مرات مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل است
 چون ممکن برودہ دار شدہ حکم لون المار لون اناہ مجویان را در تصور می دید کہ فعل
 و اثر از ممکن است و الہم لہ واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم و تحقیق کریمہ و ہو معکم
 اینما کنتم تمین فرمودہ اند کہ بمعیت غیب ہوتیہ حق سبحانہ تعالیٰ باشیا در غایت خفا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تزلزلات او بصورت علیہ و بودن آن صورت بر اذن بین الوجود و العدم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم از تو امی برنگ
 ما چندین صورت ہم مشبہ ہم منفرہ خیرہ سر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکہ آن صورت علیہ را یک نسبت مجہول الکلیتیہ بحضرت ظاہر سپیداشدہ کہ
 آن حضرت در کسوت آن صورت بر آمدہ و آن صورت آئینہ اسما و صفات او شدہ
 و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثالاً
 اوحت لیکن بمعیت خانہ بمعیت اعمال است با صور جنانیہ از اشجار و قصور بر تہ
 محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منفرہ است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و بمعیت حسانہ
 عین همچون معیت نقطہ جوالہ است با دائرہ مہوہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ

باوازہ دیکے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ درخارج ونمود نقطہ و رکست
 دائرہ شدہ پچنین ذات حق و غیب مطلق اور بقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ منزلت
 علمہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن منزلات درخارج ونمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در رکست آن منزلات شدہ ہک وہم بتقریب بحیت مفہومہ من الآیۃ
 المذكورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول و اثینیت و بی شائبہ
 چونے و چگونگی و رہہ جابا بہرہ است سخن سافعی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہوس کل شیء لا المقارنۃ و غیر کل شیء لا بمزاملۃ اگر انیت می بود لایبتقا
 بے بود غیب صورت نے نسبت و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکمے جہانیں سبب
 مسیت راست نمی آید و ہرگز نہ روے نے نمود آوازہ النجوعن و رک اللوارک
 اور اک و رین مقام ست فردیان وجہ مطلق و مشتاقان غیب ہوتیہ میگویند کہ
 ہرچہ دیدہ شد و دانہ شد ہمہ غیرت بکلمہ لانے آن مے باید کردیکے از غار
 رونے قدس سرہ رسید کہ حق حسیت و عقل کیت فرمود حق آنکہ ہیج و ہر
 مد رک نشود و عقل آنکہ ہیج وجہ بزیا و آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت و رویت
 بے دواہک بتقریب بیان کریمہ فانیما تو لو انتم و جہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی بر تو آنگند جوہرے فرض کن کہ ہرچہ بر صفات آینہ مرتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صدور میشود
 بے زیادے تصفالت پس ذات او درخارج عین این صفات آید و پچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را و خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صور خیالی تو منعکس شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکلیفیتہ بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صور شدہ پس ہر صورتی ازین صور کہ رو آرمی و آنجا جوہریت

بحقیقت بهمان جوهر آورده آن جوهر باین صورتست هر گچا این صورت و لیکن
 آن جوهر منزه ازین صورت در خارج بومی از وجود خارجی بشام این صورت رسید
 بیش ازین نیست که بقدر این صور صفات آن جوهر متشابه است باقیه و بهر چه رو
 می آید بهمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آور میشود اگر نه ارسال
 پرواز کنی و هزار بار بعین بر آری تا جذب از جذبات انوسیت روی تو نیار و صورت
 اشتیاق و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی که مکنون سر نیست و جلوه
 نیاید و نسبت بمجول الکفایتی که مقوم ادراک و مقتدرای آن محبت است و تعبیر از آن
 جز باور اک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و در وجه الله نخواهی شد شناسائی
 آن خود گماشت در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورین این چند فقره بنسب
 نازنین و لذتین تحریر نموده اند قدس الله سرقا هیا پاک است خداوندیکه فیض
 اقدس خود شعیار او در عرصه ظهور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
 ظهور از تنگنای خفا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن اعتبارات و نظر
 خود جلوه گر کرده و در تنگنای وحدت اولیای انشینی نیست مطلق الیست
 دائرة اطلاق بیرون نه چگونه اش نمیتوان گفت نه چون قیاسی که بیک کلمه
 کن خفاگان خواب عدم را بیدار کرد و سر سیمه شوق بر جستن آینه وجود و بر ابر
 شان داشت از سواد کوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آور و دنیا گاه
 صدای و هو معلوم اینها کنتم بگوش شان رسید و ریاضت که معیت جز بند و کمالی
 صورت نه بند و حیرت در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدهد و لواص
 معیت اشاره بعد می کند وجود و عدم را در آمیخته وجود و افراوش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند که مطلق جلشانه بشارت اینها تو او افتم وجه الله
 در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند که حجاب

خود خودیم خود را از میان مے باید برداشت هنگام این دست بزرگداشت ارادت
 بر دامن مقصود رسیدن سیسی از راه عروق در وزیر و نکست دوست را در
 شجاعت قلبیه سنگد بیچاره از یاس و رانقا در شرمه معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و طنطنه لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز مے
 در میان بود روی و احتیاج مے در دو صد مے فاستقم کما امرت بگوش جانش
 رسانند محمود صبحی سر برداشت و غلغله من عوف نفسه فقد عرف ربه در میان
 آور و لیکن معنی و الله من و رانهم محیط قلعه در حالش آورد از یک سو وقع نفسک
 و تعال و از یک سو فون و جهک شطر السی احرام اضطراری در کار نهاد و عنایت من
 یحیی المضطر اذا دعا به پروه حجاب را که لازم وجود دست عینکے ساخت و پیش
 چشمش نهاد و صورت قات تو سیدین بظهور رسید این سخن آخر مے در رویش
 بتقریب حصول محبت ذلت مے که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زده اند که بر تو
 با و که ملازمت خدمت در ویشی کنے که از خود فانی و باین محبت ذالتی با تنے
 شده باشد در عرصه وجودش جز محبوب و محبت و مشاهد محبوب هیچ نمانده
 و بحقیقت ثناء مے الله تعالی سیده دیدارش حکم اذ اراد انک الله فانه
 ذکر و در صحبت مے جلیس الله نیمی صحبت مذکور این کور ویش مظهر اسم الحکیم
 شده هر چه فرماید بے حکمت مے نخواهد بود هر چند که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان
 در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد که قبول الهی از ویر مے باطنش مے زنده
 سعادت ابدیه حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمه اسم الفتدیر شود
 تصرف در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعور کے خلل در کار خانه هستی تو
 بیند ان غیبت روشناس نور هدایت شوے و باشد که بحسب تعداد
 مے الله نور السموات و الارض در جهان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود گیر و

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوف عدوی ازان برنج
 و انا بدست آرمی و تقویت آن نور هدایت ثنائی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداد
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششمه او بصیرت
 تو منظم و ناچیز گردد و چون فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود اگر چه نور بصیرت تو منظم شود و نور بصیرت بحال خود مانده شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی است
 یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم بشکند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقصر خورشید بیابی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از جهوش ندی و اگر در همین مقام مانده ای
 مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موجد گردانند در سطوت آن نور بهوش شوی
 نور خورشید حمله آورد و از روی چه بصیرت تو سر آر و بنیانی یابی آسمانی خورشید

شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی . لیکن حکم وقت
 با حجاب نطفی و رغیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا تو انی این توجه را
 نگا هداری و به سراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میکردی و باشی بطریقی که اکابر این سلسله علمیه و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا نسبت بان درویش پیدا شده که در غیبت او صدقش تجلیه
 ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و رزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن ہوش باہشی کہ امرے واقع نشود کہ گراہتے از تو در خاطر مبارک
 او بقیہ و نیزے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مراد خدا شستہ باشی
 تا بہتہای مقصد برے با بجلہ مدار این طریق بر ارتباط جانین ست دل بر کہ ام
 کہ صورت کرے گرفت در فیض بتہ شدہ مثل باطن تو و آن در ویش مثل آمینہ
 و آفتاب ست بچنانکہ آمینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند
 الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکنند و حجب نقوش و صور در سوختن می آید
 و از راه برزخیتش چشم سر تو جہ قلو او را می یابد آتش محبت شعلہ میزند و خرمن
 ہستی در گرفتن آغاز میکنند اکنون مثل تو و مثل آن در ویش مثل نینہ و آمینہ
 آفتاب ناست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر ست چہ ایشانرا
 کمال نسبت جتی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض بہمان را میگرفتند
 چنانچہ نزد اہل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
 قدس اللہ سرہ این معنی را ب تفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
 خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحم کہ بصدیق اکبر منسوب ست از حیثیت این
 نسبت جتی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت جتی ست
 والسلام علی من اتبع الهدی الیٰ و ربیان کریمہ و شمس و ضحما و القمر و اطمینا
 بتقریب ستر قسم شمس و قمر و امثالہما بر نگاشتمہ اند کہ اکابر تحقیق تعظیم مظاہر و
 مخلوق را از ادب مقام معرفت و ہشتہ اند چہ انہما مجالی جمال مطلق اند و
 مظہر تر انسان و مطلق تر انہ بان معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالیٰ اللہ
 عن ذلک علو کبریٰ بل بان معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پرودہ انہما
 بحکم لون المار لون انانہ وہم برنگ انہما ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را درین
 اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نمی افتد نہ باین معنی کہ ذات در و را

ایشان می آید بل مستی او را بر لغت ذوق و محبت و استملاک و ضحلال می نمایند
 مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد مستی و رانیتون
 یافت اگر یک عاشق آئینه باشد و پرده صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
 در یابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که فرذات
 آئینه نمی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاہر هر بر روی آئینه
 در میان موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و بس سبب
 در تحقیق کریمه و النهارا و اجلها نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاہر
 گرداند لیلی ایام بیض است بخلاف روزهاے و یکیکه آفتاب آن روزها را ظاہر
 میگرداند این چون از اثر موثر است و آن از موثر با اثر آن طریق علم است و این
 طریق عرفا و تنظیم لیل و قتیکه بوشانند لوز آفتاب را بجهت آنست که محل
 فراغ عابدان و آرا سگانه و اکران و خلوتخانه نجبان است مخفی نماند که بوشانند
 شب لوز آفتاب را عبارت از آنست که لوز آفتاب درین وقت منصبع برنگ عدم
 شده چو سایه نور نیست که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختلاف بعضی اشیا
 ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
 همچنان در مقر بطوان است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بین ظهور
 نموده اند و همچنین ممکن در رنگناے عدم ممکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده با حکام
 و آثار واجب استخراج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که ریاب که دلیل
 از اینست ما را بلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد و چون اوقات
 آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهریست لیکن چون ظهوریست
 منصبع برنگ آئینه از نظر عامه مخفی شده سبب و تفسیر کریمه قد خاب من شایا
 تحریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن رو حیت که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در فسخ کرده شد و از اتران نفع کاتبی شده و لہذا بسیاری از علما
 جز نفس و ہیکل محسوس اُمرو دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامہ آن میان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ آنعام زندگانی کردن
 اولئک کالا انعام بلہم اضل یعنی خبیہ و نا امیدی مخصوص کفار باشد انہ لایس
 من روح اللہ الا القوم الکافرون چه ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قید نفس تمام حبت و بصفت خاصہ روحانیہ مشرف شد بل مخلقی از اخلاق
 الہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب خفیہ مذکور است کہ الایمان غیر مخلوق ہے
 گروہ مومنان شاد می کنند و ہچوسر و وسوسن آزادی کنند و بسیاری از محققین
 مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقہ بعد از ان ہرگز در
 ایمان اونے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجر و تقلید دستہ و آنکہ شافیہ
 انامومن انشاء اللہ میگویند بعضی برہمین منے حمل کردہ اند یعنی انامومن تحقیقہ
 انشاء اللہ تعالیٰ صلوات علیہ در بیان منے سورہ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
 سورہ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
 حلے و خفے خالص میگردد و فی الجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفے آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندو کہ در عرصہ امکان
 ہیچ گونه مثلے اورا نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواهد بود و از آنست کہ اکابر فرمودہ
 کہ التوحید افراد القدم عن الحدیث و ہم ازینجا است کہ ابو علی و قاق رحمہ اللہ در
 توحید حائے فرمودہ کہ التوحید غیریم لایقینے دینہ چہ ضمحلال رسوم آثار بشریت
 بالکلیہ گاہ گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگردد و بلکہ ازین سورہ
 صاحب دولتے را کہ صفای قلبے باشد توحید در پرودہ اعتقاد بدست مے آید
 کہ حال او ہیچ مخلوتے را نیست سخن باب مدینہ العلم است کرم اللہ تعالیٰ و جہہ

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق با حدیث ذات
 دارد و تعلق در مقام احدیت قطعاً نمیدانید باشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
 و در تفسیر من شتر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آن صبح باشد
 و شتر صبح عبارت از شتری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت رومی میدهد
 سرور اینکه در صبح شتر اصراً یا اضافه نکر و چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود بعظم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
 بعضی فلق را عبارات از خلق داشته اند مراد او ذوب الخلق من شتر الخلق و آنست
 و آوردن شتر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شتر و خلاق حق است لیکن تصریح نشده
 بلکه ظاهر اصناف مخلوق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شتر غاسق اضافه شتر شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
 میان شب و شتر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بطهوری آید یعنی
 چون شتاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شتر پیش اهل تحقیق نسبت انعام
 امر نیست نه بجهت وجود امری وجود غیر محض است و ایضا اشارت تواند بود بآنکه
 ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بطاهر نسبت ندینند بل بمظاهر مرتبط و اثر
 و از سیاه کلمه او شترند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
 ربنا ظلمنا بگویند آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من منظره پیش نیستیم هر چه در
 از جای دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 چه در اصل لغت غاسق مستلک و سیر را میگویند خلق اینچنین است که برست از قوم
 خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایق زمانین و پناه گرفتن

از شمر خلق آنست که در خلوتخانه شمر نیاید و حجاب مقصود نگردد و بطلب و تحقیق الهی
 یوسوس فی صدور الناس مگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
 انس اندازد و در دلهای آدمیان تواند بود بجهت وید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت بکس است
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد بآنکه خالق افعال عباد حق است بنحی که بظاہر
 عقل و حس مشاہدہ میکند که افعال عباد مر بوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد عباد و او اند چنانچه معتزلہ نسبت بہہ آدمیان و جنیان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامہ نسبت بیکدیگر چه معتزلہ فعل بنده را با قدرت
 میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که ہر چه خواهد میکند و عامہ در معاملات
 ازین ہم فرہول دارند سوم آنکہ بنده را بالوہیت اخذ کند چنانکہ فرعون و شداد
 را کردند و رفع وسوسہ اول آنست کہ از خلق حق را جدا نماند و فعل و صفت خلق
 را سایہ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظہور رب بصورت مر بوب
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحدی فرمودہ است تا جنبش دست ہست
 ما دام سایہ متحرک است ناکام پس تعاضد بہ رب الناس مناسب نیست ازین
 منہ وسوسہ دوم نیز مرتفعی شود لیکن تعاضد بملک الناس لائق آنست
 کہ عجز ایشان ظاہر شود بدانکہ شبیہ بوسوسہ دوم است آنکہ ظہور قدرت را
 در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزلہ جز بظاہر و منظر فوتی نماید علاج
 پناہ بردن بملک الناس است کہ مرتبہ جمع است تا ظاہر شود کہ مداربشیت ازلیتہ
 است انک لا تہدے من اجبیت و لکن اللہ یردے من یشاء چون سید
 ولد آدم را این حال است و دیگر را چہ رسد و ایضا ظاہر شود کہ ہر چند فعل و
 قدرت در منظر اوست خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در ہر آن بعد میرود

مثل ان بطورے آید وخلق و تاثیر تمام از مرتبه الوہیت است باین سخن و سوسہ سوم نیز مرتفع شود بلکه بہان تفرقة ظاہر و مظهر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ باکہ الناس در دفع او مناسب است بچہ ایضا در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سوسہ خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیتے انداز دیاول بندہ را و تصرف خود آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد لغو بذات من شرہ از قسم اول التجارب بیرون مناسب است بچہ معصیت و اسطہ موتے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاة در دوزخ مینزدند کفار صفت ایشان لایموت فیما ولایحیے است و ربوبیت واسطہ وجود و حیات و در قسم دوم است کہ مملکہ و مسخر بہ شیطان است التجارب ملک بیرون مناسب است و در قسم سوم التجارب بہ بیرون نہاد ارباب در تحقیق حدیث کان اللہ و لم یکن معہ شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہا من الصلوٰۃ افضلہا بطور رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست ذاتی و الا ان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا یافته عبارتست از آنکہ او همچنان بر صرافت اطلاق خود دست ظہور مقیدات جلوہ اطلاق را بر زمین داختمہ دوران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ جمع است جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و قہرے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریا کے لانتہائے اطلاق ہنیاست و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہائے و یک است کہ نظر عارف کل شے ہالک الا وجہ را مہر بنید و آنکہ میگویند حفظ ما بین نفسین نیز عارف را لا بد است نیست کہ خود را بفنا و نیستی برود کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لہذا کفۃ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بہترست و الاعارف را چہ احتیاج است بحفظ بین النفسین کہ او ازوے منفک
 نیست چہ در اصلاح و چہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکہ اشیا
 نمودیت بے بود بوی از وجود خارجی بکشم او ز سیدہ و ہجیمان در علم امید
 یا گویم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظهور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
 وقت کہیں آنست و الان کما کان ہجیمان یا آنکہ الان کما کان باین معنی
 صحیحست و اگر چہ کان اللہ بمنہ اول باشد یعنی در نظر شود من ہجیمان بود
 ۱۶ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانادیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تمبر تہ افتاد و امانت برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و انجام دیت ہمین ذوق یافتست
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارتست از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصودست و باین تقریب فرمودند کہ ملا
 طریقہ باین سہ چیزست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت اللہ در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرنی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسی و ان ذکرنی فی ملا، ذکر تہ فی ملا خیر منہ یعنی فی
 ملا الملک کہ فرمودند بخدا سے غر و جل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان نہ
 خائف مشائخ را اختلاف است در آنکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضے گفتہ اند و پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا مورد صورتے کہ ذکر بندہ مرحق را و ملا
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد ادر رسل بشر ہل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاو اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را دوران ملا با باشد یا خیریت ملا باعتبار
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را میبین گویند و آنها افضل اند
 از رسل بشر ذکر بندہ در آن ملا با شد لکن حقیقت مراقبہ انتظار است و صفا
 انتظار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از جہل و قوت خود بیرون
 آمدہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بجز ہواے او باشد چنانکہ ذکرہ
 وید جہل و قوہ غبار کوشش است و انتظار است تا نہ کوشش این قسم مراقبہ جز بہنتی
 و قریب الانتہا راست نمیدہد و لهذا ابو الجناح بنجیم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
 در بیان وہ اصل کہ موت بالارادہ برابران داشته این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
 لیکن بتدریج عاشق را تقلید منتہی باید کرد و خود را از جہل و قوت خود بر آورده
 انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بین شکل و مثال علم
 و خیال کرده در عرصہ ثقل آزند فرودانست و معلول ہر چہ پیش تو پیش
 از ان رہ نیست + غایت فہم تست اللہ نیست + طلب بگارش نمودہ آمد نماز را
 حقیقت است و صورتی ظہور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
 اختیارے و طلوع این شرف از راه سلوک مقنی برودہ اصل مشہور است و طالب
 صلوتہ حقیقی اکثر استعداد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک
 داشته باشد و وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بنصوح و خالص کردن دل
 از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر راہر و انست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید توجہ
 مجمل ہیولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلانہ فی حقیت
 و جہے للذی فطر السموات و الارض حنیفا را شمار باطن خود سازد و یکن کہ شرف
 غیبی درسد و اورا از اول تماند و منے و ما انامن المشرکین پے آور و جلوه گر شود
 تعاقب قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

را صفا و دیگر پیاشو و پرتو بجای ذاتی بزبان حال با او بے علتی و بے نیازی
 مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون آمدن از رؤیت اسبابست و باید
 اگر لطف حق مدون نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 الله اکبر من ان یوجه الیه غیره روئے نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و ما
 انامن المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل مغزول شوند
 بصفت غایت متحقق شود پورا شد قبول خطاب فتمجید با فایه لک پیدا کند و از
 غمده امر و ذکر ربک اذ انسیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد بند را زنجاریان ترغی کند که کل کائنات را منحل و
 ناخیز نماید کلامه لا اله غیرک هر از نقاب تواری بر آرد اینجا خلاصه فناءت در مقام توحید
 بنفین باز تواند بود که اذکر ربک اذ انسیت لباس و دیگر پوشیده کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار داد و مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
 تکالیف پروروشن سازند تو ذممه بے تکلیف شروع بقرات نما و کسب فتح
 دیگرش روی دهد بصراط مستقیم منت شود و سعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
 بر سر چون درین مقام ممکن شود که معنی هم فی صلواتهم و امنون وصف حال او
 شود اینست صلوة حقیقه اگر کند ذات بر و تحلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل فناء حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود و در فانیات کربان
 گیر جانش شود و معنی اشته عدمالا عودله دل نشینش گردد و جانا بقارخان
 رندی چندند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چندند کس نداند چندند + بر نسید و
 نقد هر دو عالم چندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الفتنه شود و هنوز
 در و منداب است که این در دست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین در دست
 است بعد از تحقیق مقامات و هر گانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت

است یار غیبی به دنیا وارد یا سبب بین است یا کفایا بالابد معاش ندارد و یا محال
 خلق است یا اوقاتش بذكر حق سبحانه معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد
 یا در مقام مجاهده بانفس نیست یا نظر بجز خود و احوال خود و مداری بجز اول و قوه
 دارد یا تسلیم احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نماند که
 بعضی از اهل نهایت که از خود و بایست خود برآمده اند و رکتفا و عدم اختلاف و مجاهده
 بجهت بعضی از نیات حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهه هو مولیها اکابر خاندان
 نقشبندیه می فرمایند قدس اللہ تعالی ارواحم که هرگز اور و این راه در انگیز
 شود بعد از توبه نضوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و غفلت
 و صبر و توحید و توجه سایر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الهی گردانند
 رعایت مذکور را سفر و وطن میگویند غایه الامر اهتمام بذكر و توحید دارند
 و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجز به میکشد و بعد
 جذب به جمیع مقامات بسوالت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجه
 مذکور و مراقبه مذکور که وجه از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذب و کمال آن بآسانی روئے نماید **کمال در خیر**
 شرح رباعیات خود که از مصنفات و قیقه شریف ایشان است و مستی
 بسلسله الاحرار نگارش فرموده اند **این سکه که من زوم بنام فقر است**
 وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز ره خواجه احرار بگیر + کان راه
 ز سر حد مقام فقر است + اقرب و اعلی طرق مشایخ قدس اللہ تعالی
 اسماء هم طریق علیہ احراریه نقشبندیه است اول در آمد ایشان در ادراک
 بسیط است که غلبه جهت حقیق بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات است
 و ظهور وجه خاص است مقدمه این منبر را که مغلوبه ادراک مرکب و ظهور

تباشر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلبات
 کشش و انجذاب اولاکات بہام از میان رخت بر بندند بل بعت آگاہی
 نیست مشورے ناماند تقبیر یفنا و فنا کے فنا کے کنند تو اتر این نسبت را وجود
 عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شہزادے وصل
 اعدام اگر تو آنے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت
 سے گویند وجود عدم منبر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا سے صفات بشریت
 سے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت لوزے بخشید کہ در بر تو آن
 نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
 بخودش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز
 با ایشان منسوب ہو و تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا شد است
 این وجود را وجود فنا سے گویند و سے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
 عود نہ کند یعنی عاودۃ اللہ برین جارے ست کہ فنا فی بہ اوصافش ہو
 نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
 سے گویند تقبیر بہ تجلی ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت
 ان تقبیر اللہ کا نام تراہ را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز
 درین منزل اثبات سے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ ہجوں فرق
 میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
 سے دانند و سے گویند کہ ہر چند کہ آنکشان ذاتے صفہ بصیرت است اما چون
 حق سبحانہ خبر داد کہ سپید پارہ چشم را مدخلے خواہد بود آمتا و صحت بقا اگر
 می گفت پیشانی شمارا مدخل خواہم و آں زمان نیز ایمان سے آوریم و شہود
 ما نظر سے سے الادرایت اللہ فیہ او قبلہ آومعہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسم معاينه
 بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضی کرده اند بکلی اہتمام ایشان در کشف غلبه
 و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثره صفاتیہ نیستند از نظر ایشان
 محومی شود از صفت و فعل جزوات هیچ نمی بینند و در عرصہ وجود جزئیات
 بحث در نظر بصیرتشان نمی مانند اینست نہایت مقام انبیا و اولیا آنست
 ربک المنتہی و لیس و راء القبا و ان قریۃ ہذا رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق در پرودہ اسما و
 صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 نیست چہ حاضر مدرکہ صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقست
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیست داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صورت علمینہ پیش
 نیست با علم آن کہ معلوم حقست سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتی
 تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اے موجد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چہ فرق میان
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پرودہ اسما و صفات است
 با جملہ ہر چہ حاضر مدرکہ است تجلے منسوب بانست فافہم و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صورتیہ و معنویہ فراخی خواهد داشت خلاصہ و مقصود
 تجلیات صورتیہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علم چہ حاضر او باشد
 از حضور صورت فقط فراخی خواهد داشت اگر گفتہ شود کہ از تعبیر کہ تجلے معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با عقایدات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افنای سالکست
 چنانچه مقرر با بآنت میگویم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی نیست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت معتقد صورت حقیقت
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حق است با تقریر صورت علمیه
 و در هر که بالجمله در تجلے معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم است بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرق و پریشان است سبب فرموده اند توکل نیست
 که ترک سباب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه قاست بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بسبب برند و خت زیرا که سبب مثل
 در وازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
 در وازه را بندد که از بالا خواهد بر تا فتن بے ادبی کرده باشد چه در وازه
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا بر تابد سبب فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صاف عبارت از انست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
 خلاصی نیاید چه توحید صوری و در مراتب اجسام می باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیره را وجود حق میدانند و در نوقت تمیز و تفرقه بانی است روح یقیناً
 و اضمحلال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چیز این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان اللہ علیهم اجمعین شنیده
 و آن عبارتست از ملول کریمه و اللہ من و را هم محیط که تنزیه صرف گفته اند صفت
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را یقیناً و اضمحلال نرساند حجاب

از چهره مقصود بر نیفتد اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر
 است روی رفته می نماید غلے تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
 که حق سبحانه بوجود موهوب صفاتی که مقربان خود را مخصوص گردانیده شدت
 سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست بجز موهبت اوست سبحانه **ب**
 روزی بعضی علما در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علییه عکس
 اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
 آن صور علییه است که بر آئینه ذات افتاده تر و دمی می نموده اند که اگر عکس صورت
 علییه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شان لازم می آید
 در نبوت حضرت خواجه قدس لشدیره الاقدس لبر وقت ایشان رسیده
 رسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
 بی نهایتی حق سبحانه نهان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل
 بان معنی است که بی تعیین و تمیز است و یک محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم
 آید بلکه محل آن وهم است چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست و نه
 برون او وهم حکم میکند که بر روی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال
 متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و پیرنگی خودست **ب** هم درین محل
 فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلیف لامتوثر فی الوجود
 الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اوان و خود را از ان خالی ساختن
 اگر چه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را ببنده هم فی اجمال اثبات میکنند
 و توحید ایشان لا عبود الا الله است اما مذکور است که در آن است لا موثر فی
 الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی
 صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

پس روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر ساک از حق است
 نصیب و افزوده شده به بر والا اصل کار بر بشریت بودن است توحید سالم است
 که به تعیین خود که انا بر سر اومی اند تا یافت کنی و از استعداد او شمارے و
 کمالات را حضرت اطلاق را هیچ داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشد
 درین بیان یکی سوال کرده اند که شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
 که سالک متخلق شود بجهت سهارون نعمات الهی و هنوز واصل نباشد بان سخن
 مشهور تناقض دارد که متخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بتمام سیر فی الله خاصه شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و متخلق قبل از
 وصول را متخلق گوید و بعد از وصول را متحقق مناسب است پس روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور نبی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و از اسکاشفه
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبوده مکاشفه عبارتست از تفرد روح بطالعه
 مغیبات و در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفان
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینیه که بر مد که ملهم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشی معروض داشت که بعضی
 علوم یقینیه که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود سبب
 آن چه باشد فرمودند سبب آنست که بعضی از مقدمات سلمه خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقینے مقررست آریا بان علوم ضم کرده است خطا این
 راه آمدہ والاخطار اور صرف علوم ملہمہ چہ کنہاے علماے علوم عفتیہ کہ
 مراعات تو این منطقیہ نہانید گاہ خطا و رفتن کر شان راہ می یابد کہ شش
 ہماست کہ مقدمات مقررہ خود را یقینے خیال کرده در ان دخل دادہ اند الا
 منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا و فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
 صرف منطق می بود بے ضم مقدمات خود بہر کہ خطا نئے خورد و وانگاہ فرمودند
 کہ بہتو جهان الی اللہ کشف ہیج و رکاز نیست کہ کشف و نوعست و نبوی آن
 خود اصلا بکار می نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت میں شدہ است
 برای عمل کافی است و ہیج کشفے بان برابر نہ سلسلے می فرمودہ اند شایع تر ابا
 بر تربیت و ارشاد خلق یکے آریہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق اللہ یعنی چون خلق را بر ضلالت می بنید و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواہند
 پس مقتضای شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شریع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہارا و اصل سازند و شلقت کشتہ
 نیست امر زائد می ست و در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
 طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
 واقع ست سلسلے می فرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت
 بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد ساکب حصول این نسبت
 مشرت بر تہ و ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات آسا و

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود و دیگرست این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بر مرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقه در سر حد فناست و معنی اندر آن نهایت و بردن
 که کبریه سلسله نا اشاره بدان کرده اند اینجاست **سلسله** بتقیب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بهت صحیح
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه و آید و ادب شریعت و عا کما حقہ بجا آورد
 و او را از ذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد
 از موت احوال و ذواق این طائفه اش بدین حضرت خواجہ روح البدر رحم
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بعد ازین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از آن به زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است بیخ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست **ع** این داشته باش گو در گنج مباح **سلسله** فرموده اند طریقه
 انجذاب و محبت الهیه موصل است و او را روی جبر نسوی ذات حق سبحانه
 نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار نیر و از مدلاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده
 اهل این سلسله عالیة نقش بندیه تربیت همان انجذاب میکنند **سلسله** فرموده اند
 رویتیه بالبصر بعد از موت است چه رویت انگشاف تام است و تا روح متعلق این
 بدن است انگشاف تام صورت نمی بند و چه هر چند بے تعلق گردد لا اقل علقه
 حیات باقی خواهد بود اگر چید بصرافت اصلی بنام تعلق خود باقی است **سلسله**
 بتقریب سماع فرموده اند آنها می که از صوفیه صافیة لجماع نغمه قائل شده اند

حکمت و دین آن دیده اند که در وقت اجتماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
 میباشند لاجرم روح و را در آن معانی بیشتر میرسد محبوب آنها منشی است نفس را
 مثل زیور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
 سعدی را بر خوانده که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است
 این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیت یعنی اگر راضی و مستمع از اهل نفس آید
 آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
 است و فرموده اند که در مفضوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از شرط نغمه
 یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معرض است
 که محبت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند بتابع تمام آن مخلص عرض کرد تو آن
 که صاحب اتباع را سطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و فرخ فرمودند این چنین
 کسی صاحب اتباع نام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
 است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطیع نباشد است روزی
 فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به ترکیه نفس تحصیل مقامات
 مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هوا حس است ترکیه دور میشد
 بقدر ترکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای رسیدند که جز حق سبحانه نبرد
 بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت
 اجسام عالم در رنگ سرابی نموده شان و مظاهر را مخلوق و معدوم میدانند
 و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه
 فرموده اند طریق علمیه نقشبندیه قدس الله سر را با لیا همان طریق سلف
 است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنکه
 از راه توحید صورتی میروند خط بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی بجز

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استهلاک و ضحلال هم شسته باشد و اگر مرم بود چنانچه یک
تحصیل مقامات کرده است و نتیجه مقامات را که استهلاک و ضحلال است و این
عالم نیافته این اگر مست نزد حق سبحانه و کریمه ان اگر کم عند الله اتفاق ماطن برین
است که فرموده اند که ولایت بفتح و او قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کرده که بر کاتی که مستعدان میرسد اثر کدام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
بافتح است و در اثنا آن بیان تقریب استقاده طالبان فرمودند
که هر گاه آئینه طالب محاذی آئینه فرشته میشود هر چه در آن آئینه است بقدر
مناسبت بر تومی اندازد و انگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایت
اورا یکی حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصب و افرواشته باشد
یا شخصی یکی ازان دو بیشتر بود و دیگری کمتر مشایخ نقشبندیه رحمهم الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدا
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را یکی از مخلصان میگزارد و ولایت
بفتح را با خود برود و نیز فرمودند گاه بکسر زلمتی ولایت بکسر را از ولی بازی ستان
چنانچه ابن فارض^۱ رحمه الله ازان سیرتقال می آرد و آن در صفحات مسطور
است شب روزی فرمودند که معامله بزرخ و حشر خوش معامله دور دور است
انگه سکوته و تأمل کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسی
را آنست بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد از آنکه دوام انش حاصل شد هیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی که امور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این همه چندین

تکالیف شرعی بر او نهاد و لیکن روزی بتقریب عمر ارض بعض منکران به فقر اراقتند
 فرمودند و لیا از کنار محفوظ نمسند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
 که دائم یا اکثر در آنند که آمدست درین میان اگر احیاناً بکلمه شربت چیزی صاوت شود
 ایشان را در آن معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را حرمه الله
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
 دنیا می بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و او از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این که مبتدعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش
 همان است که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت و رونیا بودند و الا
 چندین تن از صحابه که بگوها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرد زندگی گامی نهاده
 هیچکس از آنها حرفی نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرط دین ایمان
 نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان
 ایشان هیچ شبهه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
 حضرت خواجه ماقدر الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین
 فرزند و بلند حضرت خواجه ماند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردود او کشته و رین
 خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یکانه + افتاد و رین
 سیاه خانه + طبع غزل نشاط میگفت + دیدم ناگاه بهار بشکفت + تا رخ
 شناس تیز بین کرد + بشکفت بهار در خط آورد + و چون یکی از درویشان
 در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسر حمیده میری خواهد شد باید که

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبد اللہ قدس سرہ گردانند جنین کردہ اندر چنانکہ
 در بہان ششوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اندا آنجا کہ فرمودہ اند
 و خانہ کترین غلامی + شہزادہ کی بزرگ نامی + این نام محبت ملک اور انشاء اللہ شفیع برادر
 و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسبع این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعہ و قیقہ کہ متضمن تطش ایشان بودہ بقلم آورده اند ماہ بہست و و بہست
 ازان اینجا اکتفا نامیم سے بر خیز ہلا موذن غلب + در گوش من آربانگ
 لاریب + این خستہ کیسے نیاز مند است + یک شہدم از بہت بسند است
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + و اللہ کہ بہان زمان میرم + یک شعلہ نوروہ پرورم
 مٹا خانہ ناسومی بسوزم + خور اہو بازے سیارم + سے میرم و شملہ کے گزارم +
 در خور نیم ازین سید روز + خود شعلہ خویشتن برافروز + اسے دوست بحق
 و دستداری + خوابان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاودانی است
 در پیش تو مرگ زندگانی است + کرتے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود یصلوۃ
 بیوتی + در زیر کفن شوم فراہم + رشک بہ زندگان عالم + من مردہ و دود
 در نمازم + سبحان اللہ بخوبنارم + افتادہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوالہ سے
 یصلے + کروند و و کون مع خوانم + قد افلح آیتے بشانم + جان اللہ گومی تا
 بجوشم + اینک جو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ارشوم نیست + حاجت
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشعہ حیات کام دارم + از رشعہ کفایت
 است این کار + چون من بروم چه کم چہ بسیار + چون در نگر می غرض تمام است +
 سر رشعہ رشعہ ہم انجام است + گر نجر سند بہ تشنہ کامی + سیرانی اوست
 ہم بجای + نی نی غلظم مقام درویش + عالی ست زحوت اندک و بیش +

در یامی اذل بسی شکر فرست + سبحانک ثبت این چه فرست + و ایام طغوت است
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلها که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید
 والد بزرگوار خود بنظر کسی رسیده بود و هنوز در آن ایام حیات حضرت والد
 ایشان طاب تر بته حضرت ایشان ما را قدس شد کسره امر متوجه بود و عا
 در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالع
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی سل
 داشتند اند تفسیح باین معنی نموده اند: «ما هو الا سلمه مرتبه فقیر بدولت علیت بو
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین
 غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود
 و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حضور رضعات بودید و بفقیر امر کردند
 که بایشان توجه بکن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بجدیکه ظاهر
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه شمر
 نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این و برادر والا که بحسب شفقت و
 اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
 بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علیها
 از شیخ الهدا و دست حیات که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
 سبحانه گرفتن و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز همین هست و
 صحبت این دو عزیز از صفای نسبت بزرگان خود با نصیب شدند با جمله
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند در عرائض بنیاز است که
 تمام در یوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

اين عريضة عليه ست كه اذا نجا كمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان راه
 توان برو هو هذه عريضة محتوية على سراير الاخلاص ومكامن
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبد الله عبد الله الى اسوة
 اهل الصحن وقد وقع ارباب السلوك شيلم الا سلام مصباح الظلام امام
 الانام ومنبه النيام الاجل الاكمل البارع الاوسر النهر اليغير المنير
 مشيدار كان الملة والمتظهر من الماثور والذلة والناطق بالحق والصلوات
 والحلق كنف اللغو ولا يابقا لمة الدين قايمة احكام المتين والمتكن
 على مسند الافادة والمتصاعد من جضيض العادة الى ارضق السعادة
 قلا وتر كبان الطريقه وحارن عمران الحقيقية نوب حدة الاكوان ونوا
 حديقة لاعيان فارس مضمار الخطاب حارس سراير الكتاب المتعين
 على وسأوة ورثة المصطفى والمتصف على جادة خلافة النبوي
 واقديران المحبة لقاءه ومنهل عطش المهج سقاءه حلال عقول الاشراقية
 وادلال وفوق الاشراقية ليس مكرمة من الله الآله فيها حظ كامل ولا
 موهبة الا نصيبك فل لصفوة شعشعة من سيرة قلبه الوافي والعطف
 شعبة من ذوات كرمه الوافي له التقدم على مشائخ الزمان والتقوى
 على مشاهير الدوران يستخبر بملاحظة طوارره من طوى العالاية
 يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل النهاية من استند بعروة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال ومن اعتمهم مجمل خلاصه
 فهو الذي استعد بنيل الاماني وناز لوصول الكمال فعملوا يا ايها
 المتردين في فيا في الطلب وتعالوا ايها المتشمرين الى عبادان وصول
 الرب واقروا باب واسر التي يعلم بمنبع البركات وعاكفوا على حضرة

التي تسمى بجمعان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
 وترصدوا من تصرفه نيل المكاسم والسعادات هو الشيخ المكي سيدنا
 ومولانا ملا احمد الدين الفاروق النسب الحمد على حسب السهرست
 المولد القدسي المحتد للأندلس في حقه غبطة والسمناني في امره
 عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وقيل الفارابي من سطوة طلوعه وأقر
 فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم بشيرا ماله وضاعف كماله
 واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاخران والاوليا وما هم غفام
 وهذا حيا ومجربا من النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
 الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي ليس لي
 طول لبساعة ولا حوال الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبه
 قاسية باصناف الذنوب والاثم ونوادى مظلمة باصناف اللذائمه
 والجرائم ارحموا على حوال وانظروا على سيرتي وبال حتى استخلص
 منها يقي الجمالة والضلالة واسرني على معارج السعادات والكمال اليوم
 ليس اب مشفق الا انت ومهرب ومأرب الا حضر تكلم كل زمينه عمرها
 وجل وقاتي وعامة شهوراي وسنواتي مصر وفة بمدحك العاليه
 ومحمد تكلم الهنيه واقتصر على لقائك كان لي الا ربه والمنية
 سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي
 اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدس
 عز شأنه وجل سلطانته انتهى وعراض زبان فارسي ورعاية فصاحت
 وبلاغت تيز بيار مرسل واشتهت ان ذكره اكثر به شخط ايشان نوز و اتمت ليكن
 ازخون تطويل عثمان توسن خامه راكشيد و ميار و حق سبحانه ايشان راز

میراث منوی پدید بر گوارا بهره فراوان بخشا و بالینی و الله الامجاد و حاجه محمد عبد الله
 سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه مانه طباطبائی تربته السلف و زادت در کتلف
 برادر بزرگ از مادر و دیگر اند و ایشان از والده و دیگر واسطه میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران شمنوی والد ماجد ایشان قدس سره
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست
 تاریخ مکی چو شد نو در + هنگام تولد و گزآر + افتاده بجز بر تلامطم + ماه چب بگاه
 ششم + با این ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
 آخر شب + چون روز روشن لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و عای این نور
 حدقه سعادت بزبان قلم لازم اللمینت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نهاده بنامه که یارب که طلسم خود کشتائی + این طفلک مابا و
 شامی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل زوانه کسر آرد + چندین همه آفتاب
 رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + و در موج
 خودش مکن بریشان + باشد کافرم از و بر آید + چون پیش از تو یادم آید + لب
 تشنه و لب خرابم آید و دست + در حسرت یکدم آیم آید و دست + هر که شرح تو بینم +
 در عطش آیم و نشینم + اسے بحر طرب بجام من شو + امر و زیکلی بجام من شو +
 من جام چه کنم که آیم + مشتاق تو ام و من کشایم + اکنون در هم گشاده بهتر
 بحر سخن ایستاده بهتر + زمین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم زلیست + این مخدوم زاده آزاوه و صورت شباهت و سیرت مشاب
 تمام بیدر بزرگوار خود دارد حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله ابفطره و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه عالی نصیب فراوان یافته اند و
 در آن علما و جملاً و قمتای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
 ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه و اراز و ملی سپاوه
 و سوار توجه شتوان ایشان شده و در سر بند روزها در خدمت علیه سپر برده اند
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح موقوف
 و غیره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایتی برداشته را قلم آخروند چندین
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاوۀ
 عالیشان آستماع نموده روزی فرمودند که او از محمد می الشربالست و از محبوبان
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت و یکفر فرمودند
 که اگر آن نبود می که این خواجۀ زاوۀ ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
 بی تقدس و تعین بودند که ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 والد بزرگوار خود نشسته با فادۀ و افاضه طلاب می برداشتند انشی الحق این
 مخدوم زاوۀ در رغایت بی تعین اند و از آنجا که منسوب نسبت توحید و وجود گشته اند
 از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از آستماع سرود و آغانی نیز لذت
 بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج بر کوه چپا و
 بیابانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سر و از دل بیرون می آرنند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بهلا خط انساب خود کج حضرت ایشان تخلص در آن
 احمدی مینمایند روزی را قلم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند
 کشت گلستان بهانه ایست گکارا بوی تو آواره کرده با و صبارا با اشاره
 به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین طمخ گروان این بنده این دو بیت معروفند

داشت و راز نهانی بلب زند دل مشب و خوی کبوتر که او ببلبل ما را خلق بجز آب
 ابروت بسجود پیش نشسته دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان ما را قدس الله سره
 در مکتوبات قدسی آیات مکتوب عالیه بنام نامی این مخدوم زاوده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالع
 آن فرحت فراوان ب حصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلا می آنکه اندراج
 یافته بود نیک و مبارک است این دولت که شمار او رسته چهار ماه پیش شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال پیش گرد و نمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شانبه عجب مبر از اظهار این نعمت نموده آمدن شکر تم لازید نام نقص
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب
 شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی گما نیغی بجا آرند انست علی
 الا یکبار و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
 از حمد و سمارت بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرحح الیه و نیز این قره این
 ولایت عراض نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته آ
 که از آنها نقل دو عرضیه آقامیر و دو عرضیه اولی عرض داشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعا سلامت آنحضرت میگردد
 و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است که بگفت
 و نوشت نگنجید چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که بشتره از ان شمار
 نتوان کرد سراپاورد و داند و است و باین خداوند کریم را شکر که در نشست و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا نویسی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افوتوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن صلی هوای غربت در سرش ماند و نسها
 غریبه رو میدهد و اسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از اینها التفات نیست
 بدریای عدم آب از سرگذراننده اندانیمه لطیفیل خد شگاری و بندگی آنحضرت است
 ذات والا که آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک بانی با دو عرضیه
 ثانیه عرضه داشت کترین خدام و الادرگاه محمد عبداللہ بعرض اقدسین بار یافتگان
 در راه بروکان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قباہ گاهی دام ارشاد و نه سینه
 که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا امر انجام کار چیست
 و آخر بجا کشد شورش شکر سر ایاچمیدہ در یای حقیقت متوان چیست هر لحظه
 موج دیگر بروی کار دارد و قطره را با موج نودون شریعت عشق ہیبت ہیبت
 چه مینویسیم در حضرت قطب دائره ظهور دیوانگی سر و گردید یوانگی بخشند که کریم
 و که خندم و که انتم و که خیزم + آموخته امستی باز دلبرستانه + اسی قبله خدا بر ستاران
 کز می نمایند تا انگر و اب جنون بساحل هوش انتم زیاده برین گستاخیست
 البیوتیه انتہی و از اینجا که این نوز دیده مخلصان حقیقی را با این خد شکار تحقیق
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا شتمله انفاس نفیسه باین منده
 مرسل و شسته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
 می نماید حق سبحانه و عای حضرت والا ایشانرا که در آن منظومه سابقه در حق
 ایشان نموده اند با حیات قرین گرداناد و ایشانرا منہایت مراتب تکمیل و اکمال
 برساناد و بحق اہل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند رخور و ار حضرت خواجہ
 بزرگوار قدس ستره زبان قلم نذر خلفای کبار ایشان کو یامیکرد و دو ازان جا کہ
 اعلم و اعلم و اکمل و عظم خلقای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا
 اللہ بسره الا قدس ستره و ازان بود کہ نخست زبان خامه را بند کرد ایشان شیرین

سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفای و ازم لیکین چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجہ را تقدیم داده مسکتہ بنجامین کتاب ذکر حال آن مہم حکم
و ایشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالی
آن جناب از بزرگ زاد ہای دیار ہند و تسانست و از اجلہ اصحاب حضرت خواجہ
ماقدس اللہ تعالی سرہ الاقدس پیش از شرف وصول بستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفای حضرت مجذوب اللہ سید علی قوام بودند قدس
اللہ سر ہامے بودہ و جناب شیخ بے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در مدت
ایام طلب کہ حضرت خواجہ با خدمت مشائخ بلا تیر و میفرمودہ اند و در تریبہ از
قراسی سنبل کہ از بلا و تابعہ و ہلی است صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند خدمت
شیخ تاج ایشان از اولالت باروت و صحبت شیخ خود کردہ بودہ حضرت خواجہ ماوراء
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ رحیم
رخصت آن انتساب نیافتہ از انجا عنان سیر صوب دیگر منصرف داشتہ اند
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را مستقدمے بودہ اند چنانچہ از بعضی
مرقومات ایشان ہویداست چون حضرت خواجہ از سفر میان اثر ماوراء النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز بہ سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب ثاب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بلازمت شرفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال داشتہ اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل انحصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تلج و دیگرے بنودہ و نیز دستفشار
 احوال و پریش اسرار بپار دلیری سے نمودہ و اگر ایشان را کا و مخلوب
 می دریافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم سے کشیدہ
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند باجملہ بعد از انکہ حضرت
 خواجہ ماسخ را آشنای نسبتہامی علیہ اکابر نقشبندیہ کر و امیدہ اند اجازت تعلیم
 طریقہ وادہ اند گویند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز کردید شیخ تاج بود و تم
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ با قدس سرہ ما مور
 شدہ اند کہ مرا اجازت دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر ہم
 در معاملہ امرے بیند کہ اذا کابر نقشبندیہ اورا مشیر با اجازت باشد میشاید
 مقارن آن سن در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غزوان
 خواجہ علی رامینی قدس اللہ روحہ ہستم حضرت غزوان طاقتیہ مبارک خود را
 بر سر من نہادہ و عنایات بیغایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 معروض داشتتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت وادہ اند و نفس و نظر
 آن جناب اثر سے پدیدار گشت ہر کہ از ذکر این طریقہ تلقین فرمودے
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے
 در آن ایام شیخ از حضرت خواجہ بخصت سنبلی یافت کہ اشب و کنار
 دہلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 بود فرود آمد آن غزیرا اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسلہ علیہ بر وار و با جابت رسید ہمان شب آن صاحب را حالات و
 جذبات کثیرہ روے واد و کشف ملکیت و ارواح و اشالہا میسر گشت آن

احوالات حاصلہ را بزوح خویش در میان نہادہ تا بشیخ ز فتمہ معروض مرار و زوج
 را از استماع احوال زوہ شور و جنونے بر سر و وید و حال آن کہ پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
 قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بودہ است
 حضرت خواجہ بنا بر حکمتے جواب دادہ بودند کہ اورا از ما نصیبہ کست رہنماید
 شیخ آن خبر وحشت اثر را بان درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
 شب آن درویش افسردہ طہجون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہاں
 تاچہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار ناخوش شیخ
 شنودہ بودند مذکور ساختہ بچرا و استماع آن سخن آن درویش تمحّن کریمان
 چاک زوہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و اقامان و خیزان روئے
 باستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جا بر لاسے و دخل افتادہ و
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سے در ہمہ شہر چون نیست
 یکی شیدائی + خر قہ جامی کرد و ساغر و فقر جامی + تا ہچمان شوریدہ و پریشان
 بسجد خواجہ عالی شان و آید جوان نظر اور حضرت خواجہ افتادہ با اضطراب
 و بیج و تاب تمام و ویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بزیرین افتادہ است
 اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویراہہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بے در وادہ چون چند بار
 با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت با و فرمودہ اند کہ ای
 فلان با ہیج کاری ہم واری وی لبشوریش تمام گفتہ ہر کار یکہ وارم با تو
 وارم سہم کنان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک میکنی انگاہ فرمودہ اند کہ ہاں سوکے
 پیشانی ما بنگرہ بگردیدہ نظر بر جیبہ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

حضرت خواجہ برجاستہ اندوکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت بافاق آمدہ است چون بیدان سترہ پوشی از او استفسار نموده اند می گفتہ می رسید کہ اندم در چین بمین ایشان حیرت دیدم کہ بگفت و میان در کجمنہ مرادیدن همان بود و از خود رفتن همان کہ لوح محفوظ است پیشانی یار سترہ کونین ست دروے آشکار چون حضرت خواجہ واقعہ زوجہ آن عزیز را شنودہ اند بپیشش اورت مند احوال اورا استماع نمودہ اورا بخوار خود آورده اند و ہر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصہ شامل حال و میباشتم تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافتہ امر و زور قلمہ سلطان فیروز شہار ذاکرات بوسے رجوع داند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرسند و صبیہ آن زکیہ و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سبلہ اللہ تعالی باز کردیم بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل رفقہ ہدایت ارباب طلب توجہ نمودہ اند بعضی حاسدان زبان بپلازمت انجناب کتوہہ بودہ اند و نیز دیوانہ ابا بکر نام از جملہ ہم پیر ہا شیخ پیشخ و رشوریدہ بود آن دیوانہ را شیخ تاویب نمودہ از ملاست کشک تا و بیگانہ و از پر خاش آن دیوانہ در عریضہ بحضرت خواجہ عرس و تشنگی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہارین رقیمہ والارابہ شیخ مرسل و ہشتہ اند و دماغ خشکے شمارا کہ در باب شیخ ابا بکر نمودہ بودید خواندیم این نوع چیز ہا مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند نام را و بیچارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاص چشمداشت از وظایف شود و خصوصاً که در اصل
 دیوانه و منحرف لعقل باشد استقامت صفات از زوئی باید چشمداشت اگر چه
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشد کارخانه دیوانه با دیگر است نمی بیند
 که تکالیف شرعی بر او با عقل است با جمله همه را در مرتبش معذور باید داشت
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دیداد ب شناخت اینست نفوس
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئه و بعضی در میان که آن را الوامه گویند اینهم
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
 معذور باید داشت بل بنظر لطیف دید در هر کاری اصطلاحهای جمیل بکار باید رفت
 طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
 عقل بر آمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
 حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند اسحق شد
 و البته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق و
 و ایدیم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفی تمام و
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انتشار انهم تفتح شود و باری بگویند
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد ع
 معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از آن باید
 بعد از آن تقریبی که مفهوم کرد به شیخ تاج نوشته اند که کاری مکن
 که وحشت ز شکم فزون شود + صیدی چون زو ام و قایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فرج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم پروا است
 گرم و سرد این بیابان ندیده با بجمه بنارش می باید داشت ستمه الله تعالی برین
 جاریست که اغوا و واسطه و تعظیم او مورث فیض لایتناهی است چون زمانی
 بنیر مانکر + احوذ را احوذ ز غیبت ما + زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی درین
 بیخ و تشش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیک روز نوعی اشاره شده تا آنکه
 اقبال در توجه بجانب شما کنم و از همین جا غایبانه هست بر ترقی شمار بنیدم بوفیق
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شمار جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتهام نمایند که از عین الیقین بحت
 الیقین رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحت
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذ میت و لکن الله رمی
 ذوقی شود و سر شکل شیء بالک الاوجه تحقیق رسد خلافت الیه جز درین طریق
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواهد احرار می فرموده اند آن که
 تا بر تو ماریت اذ میت در باطن نیفتد و اصل نبی توان گفت کسی را کمان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بنعت همگی دیدن
 دیگر است و همه را بانفت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله
 ولم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الان کما کان و دیگرست دقیق
 است گنجایش تقییر و تحریف ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره غالب را
 بشیخ نکارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در بر تو مانع البصر و ما طغی
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بخت باشد نشانش آنکه با وجود در دو بر می
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش بهتش حقیر نماید و زندک
 چندند کس نداند چندند بر سپه و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحبان حالت

را بشرط کتشف ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و رفتش
 بنهایت رسد الفقر اذ اتم هو الله اعنیست این معنی بی استغراق و کتشف الهی و
 دریافتن آنکه این کتشف از دست و پا و صور کائنات و شباح عالم سربانی
 پیش نیست بدین نسبت انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجہ قدس سره
 مدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آوارہ دلی طریق سیر ملاذرا
 پیش گرفت اکثر ممالک ہندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجہ زیارت حرین
 محترمین زاد ہما اللہ تعالی شرفا و کرامتہ گردید چون بان دولت رسید سکنہ آن
 اکنہ متبرکہ را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کتشف شیخ احمد علان کہ از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ احمد را پیش از وصول صحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس الله اسرار بالیہا کائن
 بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتامی زبان ترجمہ کرده بود و تا اہل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود ہمیشہ
 جویان آن می بود کہ حق سبحانہ یکی از خلفای این شکر سلسلہ را آنجا رسانند
 تا از وی اخذ طریقہ این اکابر نمایند چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسلہ در مقام آن عزیز را بشیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
 بخدمت شیخ رسیده اطوار او کار ایشان گرفت و متواضع و انکسار بلازمست
 آمد شد می نمود و فوراً ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فریاد خلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود کہ بطبیعت فرمودند کہ ما را در بلاد
 عرب شیخ احمد علان میگویند شیخ احمد در سنہ احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شافت رحمہ الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکررا از ویار حجاز بہندوستان آمدہ

بازبان بلا و شرفیه رفت و مرتبه اخیر بولایت لیبیه و بصره رفت جم غفیر بسببک
 اراده پیوسته حاکم آن دیار از مخلصان شد و دانشمائی کثرت صحبت و اجتماع
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو گرفت
 شیخ مضمون سبک طرف بانگ حدی یک جانب آواز دایمی از گران جانی
 بود آنرا که مانند دل بجای پیشینت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از آن جا
 بالباس احرام با یک نایقه و یک دو خادم بفقرو فاقه متوجه بیت الله الحرام در وضو
 سیدالانام شد یعنی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروسی و هفت
 ۱۳۷
 باشد در بایه متبرکه عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامه های احرام چندین روز
 که شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده موسی با محاسن سفید
 و چشمهای از تاب سفر بل زشتائی مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و میاها بنا
 پیچودم و این دانه از آن بودم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا بهین
 جا خاک شوم و خوش آن سر یک بر آن آستان خاک شود و حق سبحانه آن
 یا و کاربانی را در آملنه نکریمه سالها باقی دارا و بحق اکرمین و زوارها و سایر العباد
 آن جناب را و اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه راضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء نظام حریفیکه مشعر باشد بر آنکه میری
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و دهمه تبرگ از رساله که در تعلیم او کار نوشته تخریری آید بک و بتقریب آن
 کلام خواجه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از وی یافته و خیال آورند آنچه شیخ مینویسد
 که فیثقی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن
 کتفک الی قلبک امر امتداد و بانی بالشیخ علی ذلک الأمر الممتد و تجعله
 فی قلبک فانه یرجی لک بذلك حصول الغیبة **ب** انزل ذکر انک فی
 زمان النفی یعنی عنک و جود البشریة و فی زمان الاثبات یتظهر فیک
 اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد
 فنهو اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضهم اول ما یحصل له
 الشکر و الغیبة و بعد ذلك یتحقق له و جود العدم و بعدا یتشرف بالفناء
 كما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لک انک اذا
 نسیت اى نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرتک ثم نسیت ذکرتک اطلاق ایاک
 خواجہ حسام الدین احمد سلمه اللہ ان جناب نیز از خلص اصحاب اجل اجابہ
 حضرت خواجہ باقی بابشادست والد ماجد ان مجموعه علوم مخندانی قاضی نظام
 بدخشانى بود که از وی توضیح زیبا و زیاده و ذکر مولانا ربابی سعید ترکستانی سبق ذکر
 یافت و وی از اجله تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
 احمد جنبیدر همما اللہ از وی تیر بالفتاوت پسندیده و شاگردان گزیده و روزگار
 بماند و در سنه اشنی و تسعین و تسعمایه و امن ازین دار طلال برافشانند چون
 آن علامه و را و اخر حال بتقدیر و ذوالجلال و زر زمره امر او کبار سلطان ہند تخرط
 بود بعد از وی این فرزند سوادتمندش نیز چند گاہ تفتید امارت و جاہ مبتلا
 بود و اما ہمدان حال از وی نور مناسبتی کہ او را بطائفہ علیہ او لیا بود ہمیشہ و ش
 مانل صحبت و خدمت فقرا بود و جوایان کج مسکت و انزو او دوران ایام صحبت
 شریف خواجہ باقی طاب شراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آنشوق انزو او

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره با و را را انهر رفته بودند
 که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنار ایکسو نموده ابراهیم دوم وار
 یلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
 سلطان وقت را بروی شفقتی بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت او را باین
 خواجه نسبت مصابرت و شاه و این وزیر اہمیت احمدی و اہل آن کمال خصمت
 در اینکه خواجه از فقر لغنا رجعت نماید تصدیقات بسیار از ان بان سعادت آنا
 رسید اما وی توفیق و تائید الهی بای ہیبت بر جاوہ استقامت بپیشتر وہ
 ع سعی بہوودہ اختیار بجای نرسید۔ لاجرم کبچ مسکنت و تخرید گردیدہ تظار
 مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراالنہر بر چون آنحضرت از ان سفر باگشتند
 بخدمت لازم البرکت رسیدہ تعلیم از کار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و آن اذکار وی را از کار عالم در بر بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
 فراموش وقت آن جناب میشد وی از غلبہ آزار آمد و ب حضرت پیر بزرگوار اظہار
 دلشنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار کہ کار او درین چند روز بر ہم شود و چنانکہ
 فرمودہ بودند بظہور آمد او در همان ایام مقول گشت نشیندہ ام کہ حضرت خواجه
 باقی الدخواجه حسام الدین را بشیوہ جلال تربیت میفرمودند بظاہر عتسما
 می نمودہ میرانند و بہ باطن خطا بہا فرمودہ می خواندہ اند چنانکہ در جواب
 حضرت خواجه تفسیر کہ شعر بدین معنی است مرقوم گردیدہ چه خوش نازیت ناز
 خوب رویان + زویدہ رانندہ را درویدہ جویان بچشمی نازبے اندازہ کردن + بدیکر
 چشم عذری تازہ کردن + باحلمہ سالہامی بسیار بصدق وانگسار خدمات
 شاکستہ بجای آورد و نظرات خاصہ و احوالات نجستہ دیدتار سید کجا میکہ
 رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تفریح

سلطان وقت اکبرتہ بود

ابو الفضل در سنہ ۱۰۱۱ مقتول شد

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً لأمره الشریف
 یک تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از بند حضرت
 خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
 بلکه آه نمر و از دل غم برورد بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را اخلاص
 ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
 نبود بیدار بیدار و بیمار در بیمارها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
 و خدمات تکفین و تجویز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپر
 بزرگوار در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سنی فراوان
 مبدول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زادها از زمین سنی او بفضل و
 صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرت پیرزادهای
 خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند اند معارف
 آگاهه خواجه حسام الدین احمد راجح سبحانه از ماجرای خیر و ما در کونه ما مقصران
 را بر خود التزام نموده که نسبت را در خدمت عتبه علیه ستمه اند ما دور افتادگان
 را فارغ ساخته ای که بر تن من زبان شود هر موی و تک شکر تو از هر از تو ایتم کرد
 انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
 و محبت عظیم مشهور و میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجه ما جهان حضرت احوار
 بودند که باین گسوت ظهور نموده بودند را تم این حروف عفی الله عنه گوید که این
 فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
 احوار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
 ما القا و اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای صحیح
 نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه زیارت

روضه منوره رسیده شده بود و او را عطا فرمودند انتهى کلامه الشریف آمین جناب
 خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد در اور مسجد فیروز آباد ادا می نماید
 ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادا می صلوة اشراق فرموده متوجه
 مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
 میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذرانند هر روز پانزده جنبه و از
 قرآن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المفایح مطالعه می نماید نماز عصر
 آنجا ادا نموده جهت تفقد غیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
 این خمی از او در غربت سکونت صحرا اگر غریزی مهران بمنزل او وارد میشود او را
 خبر میکنند خود بمنزل آمده او را و آن روزه را مختصر گرفته بد ریافت دل ضعیف
 و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر مقبره الشفقت علی خلق اللہ ان پایه وارد
 که با وجود نفرنی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامه های
 او برای رفع حاجات فقرا و اللہ بامر او ملوک جایست با وجود که بعضی مخلصان
 که اہست بعضی تو انگر ان را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض شدند
 که در ان باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت بنمایند
 و فور شفق عثمان صبر او را از کف میر باید و زبان حالش نا طبع است بمقوله
 آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک می کرده و از ان راه
 تذلل با و میسید فرزندانش معروض داشتند که حفظ آبرو نیز ضرور
 است فرموده که ما باین آبرو خود تمسک میاگردان نخواہم کرد چه سعادت آن
 آب رو که بشادابی کشت و لہامی مسلمانان مصرف گردد بعد از انتقال
 حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
 سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر غبار آن ملال

برخاست و صفا پا و اخلاصها و میان آمد تا بجایمکه فرزند بزرگ خود را حجت
 تربیت آستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خود
 که در جواب رقیبه شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این منی نماید ملاحظه گرای
 ارشاد و پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطیف
 بیش از کتابتهای پیش و روان خواننده میشود و روز پیش از تحریر این رقیبه رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کو تو بود + هر گوشه که رفتیم بسیار
 تو بود + گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاص و درکنانیند پذیرها درین مکتوب خواهد بود اما چون
 دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری جستند هر چه مقومی عمل در رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع ترست نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خوابان آنست و گاه بفقیر می دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان با حق بحق رازیا تراست بلکه بدگیران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس دوا که موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بجز آنکه فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلب
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پدید و اهل نافع باشد و باین اشاره با بشارت خدا و ان استاد و اینها
 سلمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با جازت و رخصت ملازمت
 استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بروشسته بود و پس
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و بدو با حضرت جناب ارشاد و پناه نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و بهر وجه حمد و معاون باشند و از صفایان نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بخاندان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و ستیگر علیه الرحمه تحبب از ارشاد و پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد بقا اله الله دیده میشود و باعث چندین شکرست
 و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
 و خوب تر اینکه این الطاف و رحمت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نیابند و از مقتدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و مهمل
 میشده باشد و السلام را تم گوید عنی الله عنه آن سال که این ذره مستمام
 بصد شورش احوال از پربانیور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 الله سره الغریز متوجه بصره شدند و بود و در ولی بخدمت لازم السعادت
 حضرت خوابه حسام الدین سلمه الله نیز رسید و بود در میان مواعظ شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلة عبثه خدا و ما
 ارشاد و پناه آوردی انصاف اینست که امر و برای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند و از بد و در اتباع و عمل
 درجه ارجمند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بمعرفت هر یک

بروجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل شذنی از ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس سره ^{تفضل} سره
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه
 توانند که طالبی را بقائده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
 دستگاه سلمه الله را امتیاز تمام است نهی ما اخذت من کلامه الشریف مد ظل قائمه
 و نیز در آن ایام که حضرت ایشان مارحه الله سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
 بحضرت خواجه از آن خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مصل
 داشتند هو انوار افاضت و برکات افادت آن مستد آرای ارشاد و هدایت
 روز افزون با و بعد از او اسے لوازم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت سناظر سیکرد
 که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بطالع آن سرخوش و مشرف گشت
 و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالها و انشراح
 روے داده اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست و پیر
 که این ویرانه و بی رابریکات وجود آگاہی صفات خود منور و همور گردانند و
 کابلان و بازماندگان اینچار آور کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشیهای تازه و سنگتگیهای بے اندازه خواهد رسید بهمه حال مندرغ
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول نخلصان و نیاز مندان
 است خداوند سبحانه بزودی تحبان و خیر خواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
 مخلوطا و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن خطا گرفت و دیده نیز نصیب
 خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم کم مدد و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طالب تر به خدمت خواجه و امت بر کتبه عنایت نامه باین مخلص خود که رقم

این حروفست در صیبت پرسی مرسل داشته بودید که ازان نیز فرط اخلاص و دوا و
 ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوند جاشانه آنجموده فضائل
 و کمالات صوری و معنوی را در هر گاه آرام بخش دل و دیده و دوستان و ارا و ازار کجا
 بنده گان غفران پناه و ولایت دستگا و محمد و می علیه الرحمة و افره چه تواند نوشت
 که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و مخلصان نیست هر که هر چه از
 اسلام دارومی باید باندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوه مین
 باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
 بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در تمام
 برکات و کمالات بایستی اندوختند به نخواه دوستان انوار قبول و صحبت
 ایشان روز بروز مستقیم و متمایز بادانستی و در خدمت خواصه از راه الطافی
 که باین خادم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
 و در آن ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود و هر چند
 روز مواظبت نامه ازان جناب باین تراب اعتبار میرسید که در آن
 تحریف و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
 ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصرا می نوشتند
 و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
 مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
 که هیچ نظمی بتمازگه ترا رومی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
 شعر منطلومی سخت مابداوی نرسید + این اخگر مافرو بادوی نرسید + صد
 فزه خارر بگذر با کردیم + یکبار بدانان مرادوی نرسید + موافق وقت ایشان
 آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشه دل قبله نما می ننگند + تن جانب
 کعبه ره گرائی ننگند + ای کاوتن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
 که ربائی ننگند + مقبول قناد محمد شد و المنه روزی در خدمت ایشان بودی
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
 و حرمت این طائفه بجای نمی آرند چنانکه امرای سابق بجای می آوردند حضرت خواج
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان را بیشتر از صحبت آنها
 امر از می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
 و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقر احارس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص هم سربای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشره آخر شهر رمضان
 خدمت خواجه سلمه الله متکلف بودم روزیست و نیم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
 از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزگه مکروه چون شام درآمد
 از مسجد برآمده باستمال درآمدند با آنکه جمع کثیر از جوانان نیز نظر مدستی
 نظارگی داشتند و ما را نمیدیدند بجز روی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
 ما هذا الا من کراماته الشریفه امروز که سال هزار و چهل هجرت و عمر شریف
 ایشان به شصت و اندر رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان نمود و
 است دیر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی باشد باقی تا بدو شیخ الهداد
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۶۴ است

خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه نازلاهور متوجه ولایت ماوراءالنهر شوند
 بخدشت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس بر شی طریقت
 و مراقبه از ایشان نموده اما او را در آن سفر با اشاره حضرت خواجه ماسبب مانع دیگر
 مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
 بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را ولایت بلمازنت شیخ مذکور نموده رفته بودند
 چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل مایم سفر کی از مخلصان مرسل
 داشته اند معلوم گردد و هر دو درین روزها و اعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شوم و خدمت شیخ الهداد خویشین داری کرده خود را
 بیرون و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فافزودا عظیماً شعر داغ بی یار
 و در و بیدلی به انیمه بر خو و پسندیدیم و رفت + باری هر که ملازمت ایشان میسر
 شود غنیمت است حقا و بفرست الله که تنکف نمیگویم شعر اویم ترا ز کج مقصود نشا
 گر ما رسیدیم تو شاید برسی به انستی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب
 شیخ مذکور مرسل داشته بوده اند و جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائق و حقائق
 راه را از ایشان هم بر او را شد شیخ الهداد و عاگوی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
 مینموده باشند با انیمه پریشانی او ضاع و بی استقامتی کمال بجای نیست که سخن
 تصوف در میان آریم و از دو قائق طرق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
 نمایم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توفی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
 آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما پره کرده و سیابان پیمان باشند خود را
 بر نسبت خود بدوزند و آنرا غیز و ارید که اغرض من کبریت الاحمر است والسلام
 انستی بعد از آنکه حضرت خواجه از آن سفر سمینت اثر مراجعت نمودند شیخ کمال
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری کی ب و طعام مساوان

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک ایشان با وجود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن آنحضرت و اهل نبوت تا از توجهات خاصه سر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه سجد و دیوار فتنگیها از و مشاهد حاضران پیش از خدمت سید
 و مرشد شیر محمد نعمان البقاه الله شغورم کیبار شیخ مذکور بام مسجد منیر و آباد
 با چندین از باریان نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و سجودی غالب شد از سکر و
 جوش لغزه فروشی زد و دوران شد نزدیک بود که از لب بام مسجد کرا از انجا تا زمین
 قریب پهل گز باشد بقتی که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شیر
 و عیب جوئی غنی و فقیر کنبار و از مجاوران فرار خایض الا نوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب در آن بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
 این دو عزیز کائن است ظلمها ممد و دو عاقبتها بحر متہ اولیاء الله و طلا مجبور
 مقصود و ورم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر گو کباب و صف حال آنست فصل اول
 در بیان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمہم
 شهاب الدین علی الملقب بہ فرخ شاہ الفاروقی الکابلی جد
 پانزوم حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبداللہ بن عمر الخطاب
 رضی اللہ تعالی عنہما می پیوندد زیرا کہ از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبدالوا عطا الا صغر بن عبداللہ الواعظ الا کبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب
 رضی اللہ عنہ و وی از اجلہ امرا و اعظم وزراء سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت شیخ العلاء بن محمد
 در روز پنجشنبه ۱۰۳۰
 در کابل

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیاری ہند آمدہ و بہین وجہ امر فور قبیلہ را
 کہ بوسی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف مجسمہ موصوف بودہ و بہ ترویج
 اسلام و توہین عبدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر
 قدس اللہ سرہ الاوز نیز بوسی اتصال میگردد امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
 حضرت ایشاقت زیراکہ والد حضرت ایشان کہ شیخ عبد الاحد قدس سرہما فرزند
 شیخ زین العابدین اندو او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد و فرزند
 شیخ حبیب اللہ و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت واسطہ
 بفرخ شاہ مذکور می ہونید و زیراکہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین است کہ او فرزند
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبد اللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
 بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس
 النوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 بمخدوم جہانیاں نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ رابعہ باید انشاء اللہ
 بہمانہ و موجب اقامت او بدیاری مینست آثار سر ہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
 شہر بیشہ بود موحش مسکن سیاح رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کردہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن
 خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بود و شہری دیگر در میان نداشت در خدمت
 قطب الزمان سید جلال مخدوم جہانیاں کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود
 با چہ رفتہ التماس نمودند کہ بدارا اختلاف و ہلی رسیدہ از سلطان استدعای
 آبادی شہری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را بقبول
 داشتہ متوجہ دارا اختلاف گشت سلطان تانگور کہ دو منزل است از وہلی
 استقبال وی کرد و راول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
 رفیع الدین که از مقربان سرخیلاف بود تعیین نمود و خواجہ با دو نهر اسوار آمد
 در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با ہتھام تمام
 آنچه بنامی یافت طساج نہدم نمیدید چون این مقدمہ بعض خلیفہ رسید
 علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین
 کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سنہ اقامت داشت فرمود کہ آید
 خشت قلعه نہبتا بہ بیمنت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلدہ سکونت
 نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال امر بزرگوار
 آمد و در آن متوطن گشت از آن روز آن بلدہ فیروز آباد از برکت سکونت
 آن جناب رونق دیگر یافته و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجأ سکنہ آن بقعہ شریف از قومی ضعیف
 تربت اوست کہ در قدیم الا ایام از شہر سرون بودہ و درین روزگار از آباد
 بسیار میان آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنا می قلعه
 این بود کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سرہ الغویہ را نادانستہ بہ
 روز در آن عمارت بیکار میگرفتند از تصرف شیخ ہر روز عمارت نہدم
 میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت امام بطریق کشف این معنی را در
 یافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند بہ دست مبارک خود خشت بنامی
 قلعه بنہاوند کہ الی یومنا ہذا آن قلعه بر همان بنا بر پاست فرخندہ شہی
 حضرت ایشان با محمد و مزاد ہای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت ^{مقام}
 تشریف بردہ بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر پای ماندند ^{بعض}
 مہر و خداستند کہ نشینند چون باشد پیشستن توجه نفرمودند و زمان سپیر

بر سر تربت والده معصومه مرحومه خویش رحمة الله که در آن مقبره منوره است
 نیز خاموش ایستادند این منده را که یکی از منتسبان دامان قراک ایشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت که تا زخمها که بوسیله سردر ایشان ازین مقبره بر اهل
 آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود و فدای انشب سعادت از دم
 نحدوم زاوۀ مخزن الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی
 غایه مایتمناه ستر می شکر از زیارت دوش بر گوش هوش ز فند و مجمل آن راز
 این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذ
 روضه امام ایستادم از حق تعالی ملتسم آن شدم که الهی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بکرم تو بردارد آواز رسید که تا هفتۀ عذاب از ایشان بردارد
 باز ملتمس شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفای حکم شد که ماهی
 عذاب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
 بکلی بخشیدند فدای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون انداخته حاضر
 شدند و بخاطر عاظم آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
 چون عالمی بر مقبره بگذرد و تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارد بجز در این
 خطور ملامت شدند که بقدرم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنچه ازین
 التماس در میان آمد و بغیر اجابت رسید تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
 و زیبایی + و می باشد که از رحمت بزرگی خلق بکشتائی + اما والد شریف ایشان
 العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تفسیر ایشان
 بحضرت نحدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنقوان جوانی و او آن تحصیل
 علوم ربانی بناگاه طیولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخیرت
 منظر النفوس الشیخ عبدالقادر^(۱) قدس سره برداخته بکند ارادت او در آورده

تلقین اذکار و تعیین اطوار قراگرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
 و طلب مصاحبت بان درویشان و خداپرستان نمود و خدمت شیخ رضایدین
 نمود و فرمود قدم غریمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز گرد و آنرا
 با تمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند که در پیشی معلم را
 چندان آنکه نیست چون حضرت مخدوم این تشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
 زبان مسألت بکشود و گفت ترسم که چون کس از تمام و انصرام علوم و یتیم بدین
 عتبه علیه بتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیایی بفرزندم
 رکن الدین شو و از بوجو آنچه میجویی حسب الامر صبری کنیم تا گرم او چها
 کند و گویان بر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضایا پیش از تمامی تحصیل حضرت
 مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل با انجام رسید
 پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از منقول و پس
 از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
 بکلام آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خویش
 و ملاحظه علو استعداد طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات برین
 و باره آنجناب بکار برد چون از فرامه فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت
 پوشانید از تقادریه و حشمتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
 بقایت عالی و بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که
 نگارش نموده انیست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم و بشارت
 لقد انجز القبال ما وعدا و کوب المجد من الاق العلی صعدا و کبیشی ترا
 که دولت و اقبال رو نمود و انجام زو عده کرد و نقاب زرخ کشود و در آسمان
 رفعت شمس بر آمده و نور می اوان بتافت اندر جهان نمود الحمد لله العلی

خلق آدم على صلاته وكرمه بخلافته واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
 احسانه على منتهى وآخر شكره على نعمه هو الأول وهو الآخر الظاهر والباطن
 لا مؤخر لما قدم ولا مقدم لما آخر ولا معلن لما باطن ولا مخفي لما اظهر وسمت بهم
 اولياءه عن الركون الى الاكوان عاردا واعتلقت الجنان باراق دارت عليهم بكبرياء
 وعشية كأس المحبة من كواثر محبوب بهود اراك كما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
 من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مدارا ليللا ونها كرا
 شيتغلون بكرا سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً و اسراراً و يطوفون
 حول سرادات الوحدة انكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غابية
 مطوق لقاء الرحمن ونهاية مقصود رضاء المناز في ظهري افطار الأرض تأسراً
 ويظهر في الافاق وانوار لسانه ناطق بالحق وهو اعلم الى الرب للمخلق ليخبرهم من
 الظلمات الى النور ويقربهم ويحبهم الى الله العفو والصلوة والسلام على من
 هو خير خلق واجابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو رسول الرحمة و
 صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعل خلفائه
 الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
 دعاء الاسلام والايمان وكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
 عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده اذا احب عبداً لله الى
 الله الذين يحبون الله الى عبادة ويحبون عبادة الله الى الله ويمشون في الارض
 بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
 بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
 الاغراضه والصاحب المرضي لمتوجه الى رحمة رب العالمين لمتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما حرم قصداً و
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزنا له
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخنا لاسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغريز وهو من شيوخه شيخنا
 لاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه شيخنا لاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيوخه الشيخ جلال پاني تقي وهو من شيوخه الشيخ التمس الدين
 ترك پاني تقي وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين علي حمد صابر وهو شيخنا
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجوي هني وهو من شيوخه فط الملتك والدين
 خواجه قطب الدين نجتيار اوشى وهو من شيوخه خواجه معين الد برنجي
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهرزني وهو من شيوخه حاجي شريف زندي
 وهو من شيوخه الشيخ مؤدود چشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي يوسف الجشتي
 وهو من شيوخه الشيخ ابي محمد الجشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي سحاق الشاهي
 وهو من شيوخه الشيخ حديفة المرعشي وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم ادهو وهو من شيوخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخه
 الشيخ عبدالواحد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ حسن بصري وهو من شيوخه
 حضرت امير المؤمنين ماور المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الرعيعة القدسيه محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضا اجزنا له دامت بركاته وزيديات درجاته بالباس الخرقه
 المباركة القادرية الحمديه لمن يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والغرب علامة العارفي علو
 الهدي المحقق المدقق الكامل المكمل السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسين الحسين لا يرجي القادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيخه
 ووالده سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر هو من شيخه
 ووالده السيد الحسين للنسب ابراهيم وهو من والده السيد الجليل المستندا
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب
 الكوازين غوث الثقلين محي الحق والشريعة والطريقة والحقيقة ابراهيم ^{القادري} عبد
 الحسين والحسين والجيلاني قدس الله روحه وهو من شيخه الشيخ ابراهيم
 الخردمي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي القرشي الهكاري وهو
 من شيخه شيخ الاسلام ابي الفرح يوسف لطرهوسي وهو من شيخه شيخ
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيخه شيخ الاسلام ابي
 الشبل وهو من شيخه شيخ الاسلام سيد الطائفة الصوفية جنيد البغدادي
 وهو من شيخه شيخ الاسلام سري لمفلس السقطي وهو من شيخه شيخ الاسلام
 معروف الكرخي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائي وهو من
 الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
 هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
 المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصيناك دامت
 بركاته ان يشتغل بالعلوم الصوفية واوراد المشايخ واعمالهم راعياً حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممثلاً لاوامر الله ومحتملاً نواهيها ومؤدياً بأداب
 الصوفية حق الادب وان لا يتعد الى رباب الدنيا واصحابها ويحضر في مجلسهم
 وطلب الدنيا وان يجب ولاذ الشيع واقربائه ويراعى حقوق اديبهم كما قال
 الله تعالى لجيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
 القربى وان يشغل بال الله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لجيبه صلى
 الله عليه وسلم واذا ذكر اسم ربك وتبتل ليه تبتلنا زهداً في الدنيا رعوناً الى
 العقبة ثابتاً على السعادة والسيئات من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان
 يجعل الوحدة والغزلة رأس ماله فانها متمسك رباب الصدق والصفافان
 استطام ان يستمر وقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لم
 يتسبره ذلك فيجعل لنفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
 خلوة او خلواتين فان كان هكذا فبئس العزلة نائمة عن يد ناويز الناس
 خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرهنا وعظمانا واهان من اهاننا
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضينا عند الله ومحبو
 عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين واصله الى علي ورجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي وآله وصلى الله على خير خلقه
 محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بزعب القدي
 اسمعيل الحنفي كتبه وحرسه في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى مخفى نمانه سبباً نساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال اين دو غزيرين كتاب ضروري است
 بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
 شيوخ مشهوره هندوستان است واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين

که در اصول و فروع علوم از مخول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
 مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجود و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
 و وفور غلبات و راتباع سنه سنیه بنایت متیقن بود و در التزام غرام امور
 دنییه سخت شکن اورا کتاب ست ستمی با نوار العیون مرتب علی سبده کنون که
 در هر فن اسرار و الایر صحائف املا آورده در فن نخستین بر نکاشته که اگر چه
 ارادت من بخدمت شیخ محمد است لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جتاد
 شیخ احمد است قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز از جناب
 از درویش قاسم اودعی که از بزرگان سلسله سهروردیست است اجازت
 خلافت داشت و جزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست و در
 زیبائی و دلربائی ب درکتوتی مینویسد که شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان
 دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الورا است اگر چه این سخن نیکو باشد اما
 چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از بهر و را الورا باید شد
 رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
 نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
 بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای غوجل را
 در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا
 اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی اجمعه سوی الله
 روی نماید و را الورا و تحت الشری یکی آید چه جان و را الورا است انشی
 و بسا اسرار سکریه و روان صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان بهوشیار
 هویدا است ب و هم درکتوتی رقم نموده که کونواح الصادقین فرمانیست که
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

اگر چه که در احسن صدر هر است ب یکی حضرت او را از خواب فاسد رسیده
 در خواب نوشته بهیات رسیده بود و از بلا می سخت و ابتلا می عام که هیچ
 ولی و نبی نبوده که متبلا بدان نبوده از آنجا که بشر بود و گذر بدین چیز مجازت
 داشتند اما فرق آنست که یکی را گاه ب گاه بطریق ابتلا و استیذان باشد و او
 بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علوهست او بود و یکی را از راه خُشون غرق
 آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
 حال ما بدانست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق را در خواب
 رجال و اللطعن و الشهاوة رجال و اللقصه رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد و دیگر
 است و آنکه کاسه لیسند و شیرید خورد و دیگر در اکثر مکاتبتیش از انگسار و ابقار و
 خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غزایم امور و نبیه
 آن پایه داشت که وقتی انا هم سی را و پیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
 فرمایش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقف ظاهر گردید شیخ
 نماز را باز گردانید و چشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز موم
 را فاسد نسازند اندک استه اند که موصول با ضله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
 درست نیست و وقف میان آن روانه ب بهیات تا عقبه اسهام فریق من
 ابحنة و فریق فی السعیر و پیش است کجا خواب و خورد و کرا قرار و آرام و دلش
 است کسی ند بد نشان آب و گل من و حل می نشود درین جهان
 شکل من + از بهیست آن و و راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
 منزل من + جامی دیگر ب نگار و در کوی تمان رفت همه عمر در دنیا ب
 چون بر زمین پیر به تخانه بماندیم + عمر تا آخر رسید مرگ و سفر آخرت و پیش آمد

و زاد آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است بدست نیامد
 و خوف و حشرت آن فرود گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 میفرماید اکثر ما سلب الایمان عند النزع ندانم در آن وقت دشواری و زمان
 بقیاری چه پیش آید و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشته است ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجه
 و جهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم مهین است و دوام طهارت
 و ادای فرایض و سنن رواتب با تقدیر لارکان و با حضور و خشوع بروحی
 که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت
 و وجهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است لیست الصادقین عن صدقهم که شکل خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود بر حق است و موجود
 مطلق آن صلواتی و نسکی و میامی و مما فی قدر رب العالمین انتمی کلماته
 الشریفه انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی است که شیخ اجل مبتین آنست و
 تربت شرفیش در قره گنگوی است که بر ساحل دریای جمن قریب کزنال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و پیچودی بر آنجناب مستولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی در آن از دستران رسید فرمود دل ابد که بسیار
 گو فتم اکنون سلطان ذکر زمان بر من برین علیکم می نماید و در آن من میر با بیه
 شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال و حال و قال بمشیل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بود می آزند که میگفته که این نسبت خانواده ما است که نخست

فرزندان را کمالات صوری آراسته سازند و آن گاه بمجاهدات و ریاضات اندم
 بر پایه تقطیت رسانند از زبان دُرُفشان حضرت ایشان قدس سره شنوم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
 یابد بتقبل استمان مستعد گردم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
 کمر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سره از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ماعبدالقدوس قدس سره
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا بخارسیدی پذیرہ راہ شدندی
 کذلک تو آلان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانه از دوس
 سر نیز دو قتی در دہلی در محفل عظیم کہ علمبا حاضر بودند بتواجد بر خاست
 در میان تو اجد گفت منصور رانا و انا ان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بر زبان رانیدی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نام یکی
 از اعاظم علمای آن وقت را برودہ گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان بود شیخ ہنمیان بشورش گفت
 من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخ چون مثل اوئی را نادان توان گفت
 کہ چون بان عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا اسحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است این سبت
 سیاہی کہ از دوات او ریخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بچوشید و گفت کہ زہی نادان کہ سر بیان حق در جہادی ظاہر شود و در آن

نہ وہم حضرت ایشان قدس سرہ العزیز مدین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بدہلی آمد ہو شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیرے نوشتہ بود نزد شیخ فرستاد شیخ خون
 بکشا و آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ وآلہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیات
 برآمد کہ شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشتہ بود اولاد نبی ہمدامون النجاة
 و عاقبت شان علی الیقین بانخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت کہ
 ہذا خلاف مذہب اہل السننہ و الجماعہ و کتاب رباب فرستاد درین سخن روز با
 میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد کہ شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سرہ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفہ
 اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد از او بر سجادہ ارشاد و انبشست و از
 سید ابراہیم الایربے القادر کے کہ در نامہ اجازت ذکر یافت
 نیز طریقہ قادریہ را اخذ نمودہ خرقة خلافت یافت و این سید
 ابراہیم مروے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکہ در عمد
 او بہ شہر دہلی کسے بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام اذکار و اوراد
 و تربیت و ارشاد و رانی جمع نمودہ و کے مرید شیخ بہاؤ الدین قادر کے
 شطاری ست و شیخ بہاؤ الدین را رسالہ الیست در طریقہ شطاریہ برامی و
 گویند در معاملہ از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقة یافتہ است و در سنہ
 ثلث و خمین و ستائتہ بعالم بابی شتافتہ و در پایان روضہ امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
 کہ عرس خواجہ قطب الدین بود و بروضہ شریفیہ او جمع گم رقص و سماع
 بسید معروض و شتم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور رزانی دارند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
 باشید تا چه فرمایند من چنان کروم در اثناے جوش و خروش قوامان
 و رقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشته فرمودند این بہ بختان چند وقت را
 بر ما مشوش گردانند من بخدمت سید آمدہ معروض داشتم تبسم نمود و
 فرمود آیا اکنون ما را معذور وارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال الطوار
 علیہ بود و تصانیف شنایستہ دارد از انجملہ است مرج البحرین محتوی بر سر
 علم دینی و یقینی و نیز اورا کتبوبات کثیر البرکات است نور یکی از مکاتیب او
 بخط کثریف حضرت محمدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ بیکے از محرمان راز نوشته
 و اما بعمتہ ربک فخذ الشاکمہ والنتہ کہ در دیدہ شہود نماندہ بخبر خدای مع ہذا
 جزا فلاس و غزبیش نہ و جز غیرت و در ماندگی کیش نہ استی سہ تہ از دریا
 جدائی میکنیم بر سر گنجے گدائی میکنیم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
 سگریہ والدہ خویش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والد ماجدش را روزی
 در اثناے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خداے داندا ما کجا تیم و باز تیر مودہ
 اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد و از علم الے
 تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحدت و واحدیتہ معتزندیہ شیخ ماوران
 وقت فوق تعین علمی بودہ غریبے این میان را در محفل حضرت ایشان
 قدس سہہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
 تحکمی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تالبغان اور حمم اللہ بہ سیر فوق تعین
 علمی قائل نیند و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تالبغان شیخ عربی بودند و
 سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست کہ سکر از حال و قال سے فیروز شیخ
 رکن الدین در سنہ ثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رخت بان جہان

بستہ مضجع او سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبد الباقی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اتنی و سبعین و ششامیہ بودہ و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و ششامیہ و چون حضرت مخدوم
 را حضرت شیخ فانی نے اللہ شیخ جلال تائیسری رحمہ اللہ بحبت محبت
 بہم پیروی صحبتہاے شایستہ و مجالس شکر و روی دادہ مجلی از احوال
 این بزرگ نیز لازمست شیخ جلال تائیسری از اعظم خلفائے
 حضرت شیخ عبد القدوس بودر حمہما اللہ و از علم ظاہر نیز برہ تمام داشت
 و استفراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ بر اے افاقتش بہت
 ادائے نماز فرمایان آمدہ با و از بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو
 نے آمدہ عمر و رازیافت بعد از نو و پنج سالگی در سنہ تسع و ثمانین ہجری
 با حضرت شتافت و در بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ سے فرمودند ایام احتضار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 بہت اضطراب و شورش عظیم از خلعت برخواست گویند چون بعد از
 شانزہ روز زند کے بہ ہوش آمدن نظام کہ از اعظم خلفائے دے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ دوران
 حالت بچوش و در تمام این بیت بر خواند سے قومی و وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانند کہ یہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
 روان گشت و دتے بانگسار تمام سرفروزد حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک شہ از سالہ ارشاد و التالین او الکفایہ و

نشمه میونسید که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف رواندازند و ازان
مترقی شوند و مقید بجزی نگر و ندر بریده و دریده از همه جان باز و جهان تاز
باشند و آن نیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
احراز کنند و اینها را ذمیه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و
پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک جمال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللہ من ذلک و روی عن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتقصیر الاصول و الاصول
رعایة الشریعة و الطریقة و اسخیه گفته اند تلاوة القرآن و الاشتغال بالعلوم
الشرعیة اوجسته لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از ادا می فراتر و سنن رواتی تخصیص
بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات

حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رحیم اللہ حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسیار
کشید و فوائد بسیار رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مروی بصورت اهل سیاه بان
خانقاه درآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه آنجن شبست شیخ او را
از عسکریان و انبیا اخبار شاه و سیاه رسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش درآمد گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این راه جت اقتباس
انوار اللہ بیان خانقاه آید شمار الاق نیست از و اخبار شاه و سیاه
رسیدن اگر خواهش این اخبار و اید بر را بگذار بشینید و از روندگان
بجوئید شیخ از غایب علم و پروباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ نبی تعالیٰ ازان
 مرد بدیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید باو ملاقات
 فرمایند و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کہ وہ ان غزیرا
 نیز تعبہ ملاقی و معاونت ایشان بکلم خیر القلوب کتبا ہرگز موافقت بکنند و
 جبہ الفت بکشا و نام خویش اطہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پایل اندر نشستہ
 مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا بایستد تا با ہم آئین صحبت
 برانگیریم و پایل و بیہ است از توابع بلدہ سر ہند قریب چہار یا پنج
 فرسخ دور از تو چون حضرت مخدوم بسر ہند شد ازان جا بہ پایل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال و الاکمال را آن جا دریافتند صحبتا گرم گشت
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت اول
 جنت مماثل ایشان آمدے و روز با آن جا کہ رانیدی و باز بسکن جمعیت
 فرمودی با جملہ حضرت اورا فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و خواہب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
 نمود این جا بان قدر کہ از لسان کہہ ہر بار حضرت ایشان قدس شد سرہ
 و مخدوم زاد ہای کبار عالی شان و است بر کاتم مسموع کردیدہ قلم راز بان
 اطہار کشو کہے آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بود او ایسے
 المشرب می نمود اما بظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الرحمن والانس عبدالقادر جیلانی پیوند وزیر کہ شیخ فضیل
 را راوت بسید گدار حمن ثانی بود او را بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدار حمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

بسید بہار الدین اور البسید عبدالوہاب اور البسید شرف الدین اور
 بسید عبدالرزاق اور ابوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسیرہ المقدس شیخ کمال از شوزیدہ برمی و آشفتہ سری بیشترہ جزا برو
 مفاد ز بسیرہ روی دوران بوادی کہ مصداق بوادی غیر ذمی ذریعہ بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بنیاد
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر جہت تائید بنائے
 خویش بردندے و ضیافتا نمودندے و شیخ از طعام و کسب با ایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ امیت عند ربی بود بامکشہ
 ایشان کغمووے بامد او کہ بامداد الہی سر از جب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردیان
 اورا احتیاجی بجلار افتاد چون بہ طہارت جامی درآمد و دید کہ از جاے
 درمی کشودہ گردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سر شار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صاف
 بستہ کاہم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشت و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد جلار نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خواب
 بر گوری بول میگرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گوی می آواز
 آنحی برون آمد کہ اشارت بود بکہر است آن امر و منع اذان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح مانگ برز و گفت
 ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از همان درگذشته و بخاک یکسان
 گشته هنوز اُح خود نمی گذاری و اِزان جایگا به برخواست و برفت و ہم
 حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا انوار فرمودند باین ہمہ ظہور خوارق از شیخ
 اگر نزد او گئے بہ نیت مشاہدہ خارق رفتی اِزان سخت دربار شدی و تے
 مولانا فلان صاف توئی کہ از اعظم علمائے عصر بود مع تلامذہ خویش غالباً
 بدین نیت متوجہ دریافت شیخ گردیدہ چون بحوالی منزل شیخ رسیدہ شیخ
 از مقصود او آگاہی یافتہ بخشونت و غضب ہر چه تمامتر سنگھا و خشتا برداشتہ
 متوجہ مولانا گردیدہ مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرمودہ
 و شیخ قدسے چند دن بال او حملہ نمودہ می فرمودہ اسی صالونی فلان فلان
 آمدہ کہ از کمال کرامات بینی و ہم حضرت ایشان قدس اللہ سرہ از شیخ
 حکایت کردند کہ روزی فرمودہ این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ [۱]
 و این دان میگویند و از فلان و بہمان ما بخیر اند کہ مرتبہ انیان از آہنما گشت
 و مرادش از فلان و بہمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و ہم حضرت
 ایشان اسکنہ اللہ بحجوبہ اجنان از والد شریف خود نقل کردند کہ می فرمودند
 کہ شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرارے درآمد بعضے اوقات
 و قائل آن اسرارے تا کہ مہارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
 تأمل بسیار میر و رایم حل می شد و بفہمے درآمدہ ارباب ہفتا
 زندہ بجان دگرند + بیرون زود و کون در جہانی دگرند + کسے بزبان حال
 ایشان نبرو + این طائفہ گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
 شگرت خواجہ محمد معشوق طوسی قدس سرہما فرمودند کہ توان گفت کہ حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر و اوہ میشود بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلہ عملیہ قادریہ چون شیخ کمال اقل قلیل بنظرے و آمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائتہ راہ وصال رفیق اعلی گرفت و در تریہ کتھل کہ از قرای تابعہ سر ہند است خواہگاہ یافت رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعہ بعد از بنیسنہ او شاہ سکندر دست و ارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و تہابہ جذبات و حالات عظیمہ فیض رسان سلسلہ آبائے خودے بود حضرت ایشان مے فرمودہ اند کہ جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاہ اسکندر از عسلبہ نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حد و سنہ ثلث و عشرین بعد از الف از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ چمن را تر و تازہ آراستند + چو شبنم نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا یکدیگر بہ حضرت ایشان حرف مجازیب در میان آوردند و رین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکے از صلیانزو ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر وز شاہ را در فلان شاہ راہ بنایت خندان و مقننہ زنان یافتم طلب کشف ستر ان نمودم فرمود و در فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ گاہ برسرف و اسی ور کہر بیاید ان پشتہ گاہ را بجایہ واگذاشتہ سبحانہ انسانی شد از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان ان آسمان بر و فرو آمدند

و او را همچنان بروی شسته در جرگه رجال الغیب ملحق ساختند من دوران آفتاب
 باوے و بدان واسے کہ در کمر داشت میدیدم و کرباس شتر عورت او را کہ
 اندر و بود می نگریستم این خندہ من ازان ست مگر گاہ فروش آنجا در کاست
 و بد اس محتاج اند محضی نکماند سابقاً وعدہ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضے بلا و رافتمہ بود اکنون انجامز وعدہ نموده می آید آنجناب چون از کتسب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ واستفادہ واستفاضہ لازم
 سیر الی اللہ و بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر
 ما خود عہد کرد کہ جائے بحر فے کہ شعرا باشد تفضیلش لب انکشاید و از ہر کہ
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحبت او نیز و از دوران سفر بسا علمای
 عامل و عرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 بہ تقریبی فرمودند دوران ایام کہ حضرت والد ما را بر ہتاس گذار افتادہ بود
 شیخ الہدای را کہ مرے بود لغایت مہر و عزیز عزیزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
 از وحکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الّا راہ حق و جل
 کہ آنرا نہایتیں ست والد ما زین کلام لغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چہ آن خلاف صرحت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع ابداً بل
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچه درین ایام در حل معنی آن
 کلام فاضلہ نمودہ اندانت کہ بیج چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
 جز وجود و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول باو سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردوزیرا کہ عارف را چون بسیر
 محبوبے و طے اجماعے بحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات منقود گردند و سیر او بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان

سیر در راہ ماند و دست ادراک زو امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لامنیق
ابدالابدین گفتہ اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفضیلی ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند
شیخ الہدای مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ مے کشیدند حاضر بود و بعد از
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلائی آنت
و دل نیست مگر آمینہ کہ زنگے بر دشتستہ اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذکر خفیت راست نہ آنت کہ دل آہنی باشد کہ مارا تیک برو
باید زینے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حرف نصرا شدہ مذکرہ
مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر خفیت یار نمودہ اند بطریق اترہ یا غیب آن
ایشان بحکم کریمہ آوا شد قسودل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
گردود و ایضا آنرا ذکر خفیت یار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشورہ و از بد
کہ وجہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیت و جہر حدیثے کہ
مبتین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است باجملہ
لکل وجہ ہمو لیتہا بیان طریق اکابر مے نماید و ہم در بلدہ ریتاس حضرت
مخدوم مجوزہ درس مولانا رالکبیر النخیری محمد بن فخر کہ صاحب موضع الحواتے
و غیر آنت و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیدہ اند
روزی کہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ ہمامہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دوران ضمن از
زوائد فواید طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
از مواضع آن اظہار نمودہ بود و ہنگے بننے بر جرح کلام قاضی بو تلمینہ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض
 مولانا بیچوجه و رودنی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مرسته
 خاموشی چاره نیافت چون شرات آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
 رسید ناگاه از برکات حفظ ایمان حضرت مخدوم مولانا رخصت
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر فراموش
 گرفته بودیم و این همه بر وجه پیره نه چنان بوده بل حقیقت آن که او گذاشت
 و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن

مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد الزکوری

دخل یوماع جم غفیر من العلماء فی حدیقه کانت واقعه فی ظاهر بلده فاذا

غاب عن بن اعینم فتم سوه ایا ما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقه حاله و هم
 حضرت ایشان علیه الرحمه و الرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
 ذات اقدس او سمانه بر چند بسط است اما او را یک و سستی است چون که تمیز
 چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که سستی فرمودند
 در سیاحت بلا و بنگاله بشری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
 که در یکی از مساجد آن شهر باجیای لیالی بسر میبرد و شبها از فرط بقراری
 بگریه و زاری میبود و او و همربانی بسیار بن اظهار نموده گفتم بیایا چندگاه
 با هم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم نذر امری
 صحبت او نمکشت آن درویش اکثر شعر می را از اشعار هندی می خواندی
 و اشک اخزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
 حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از پس نزاکتش موسی را آنجا

کنجاسی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها دروگم است
نیز درست آید و تمکدانی به تنگه چون دل مور + نمک چندان که در عالم قدس
شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جنو را قنار و آنجا فواکد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
السكر والوجد والسماع و ذوالتوکل والتقبل والانقطاع در سلسله نوحه
سعید الدین سنجرمی و مرید شیخ بهار الدین جوینوری که بسبب واسطه شیخ
نصیر الدین محمودی میبوند در محرم الله سبحانه از او آزند که سید الانام را عالی الصلوة
والسلام در مقام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق الله چیزی
نمی گیری گفت یا رسول الله اگر دلی است ازان نشت و اگر درست هم ازان
تو علی بیچاره در میانہ کیست فرمود بر اے خلق دعا کن که دعای تو در باره
ایشان مقبول است تو فی رحمہ الله سنہ خمسین و تسعمائة باجملة حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در آن سفر دریافت عثمان
مراحتت بوطن مالون بر تافت تا زمان انتقال ازین دایرہ لال و ربلدہ
سر بند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تطویل و فتور بسبیل
تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم تخریر بود لایسا
در فقه و اصول آن کہ بے نظیر بود مے فرمود کہ در آن ایام کہ در وقایع
بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجتهاد و وقت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفہ رضی الله عنہ سائر مجتہدین کالتامینہ
و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضور می راجع
فرمودہ بودند مدام بر سجاده افاضت بمصدق خبر لان بیدی الله یک
رجلا واحد آخر یک من الدنيا و ما فیها سایلان برکات یقینی را از حساب

رحمت و تربیت خویش شاوواب داشت و شاو روان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہ جاوہر
نهایت بلند کے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را از دوا و از دور نیز و یک طرف بستند کے از ہمینت
افادہ او بقاصد خویش پیوستند کے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہورست و در حالت و غزلت مشہور از تلامذہ فصوص
ادست باجملہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید و وجود مرتبہ
علیا داشت و در حل و قانع شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الانوار از قسط علم و غلبہ حال ید طولی و بر مشرب او بود و بانکہ مقضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر کربایت و شطیحات ست اما از علوفطرت
و فطرتمکین و بلند می ہمت بل بحض صیانت حضرت عزت عنہ سمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی^(۱)
کہ رہما یقع فی قلبہ النکتہ من نکت القوم ایا تامل اقبل منہ الا بشاہدین
حدیثین الکتاب و السنۃ خالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن و دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعتراد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعۃ و رحم عبد افعال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبدالنبی و استماع راز نیر محمد
او فرمودہ دو شاہد عدل اند بران تدعا قصہ راز شیخ عبدالعزیز است
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتی جوانی بودند

(۱) ابو سلیمان عبد الرحمن دارانی توفی سنۃ ۲۰۵ ہ۔ [۸۲۰ م.] در شام

ملاقات شیخ عبدالغنی را که در ویته بود از شهر سون پته بس ممبر بزرگ
 بهجت استماع رازے که از و بایشان رسیده بود و آن راز این بود
 که گفته پیر من که جدا ورئے من بود مترب ہنگام احتضار مرا با یکے
 از درویشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا القاعے کشتے نماید و اعطای
 نعتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم ترے از حقیقت این معالہ بر
 زبان راند کہ بہ مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان بر افشانند و
 من بچنان حیران و آسیمہ جان بر جاے بماند کہ کولفت چہ راز بود کہ شب
 از تو بزبان بگذشت + کہ روز عمر بسا مان تر جان بگذشت + بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع و راقاد و ہمدان بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند حضرت والد ما بشوق
 استماع این سخن از و کے خواستند کہ بدیاری او شوند بنا گاہ
 شیخ مذکور را بہجت مئے از سر ہند عبور فرما پیش آمد چون سر ہند رسید
 بکاروان سراسر نزل نمود و والد ما نیز وارد آن جا شد ند بعد از
 معالقت و مجالست خلوتے و درخواستہ والتماس اظہار و ابراز آن
 سر بستہ راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صاحب دلے بود کہ از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید کہ استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت
 نمود کہ آن چہ بودند فرمودند ہمین سکہ کہ ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این ہمہ کہے نماید واحد حقیقے است کہ بعنوان کثرت نمودار
 گشتہ لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساوہ و این راز صفا جاہ
 بگوش او سر نہادہ حوصلہ اش تحمل آن را بر تافتہ و براہ ہلاکت شتفا

و شیخ عبدالغنی چون عالم بودہ و صاحب تمکین و آشنای این رازخانہ
 برانداز برجائے ہماند پس حضرت ایشان قدس سرہ بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند و رین اشنا فرمودند گاہ باشد کہ پیش
 از ظہور حقیقت توحید کہا ہو بعض متبدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت کہ از اقتضائے آن استیلا آنت کہ غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوبے و رأید کثرت موہومہ منفیہ بکسوت و عدت ہویدا کرد
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والدہ ماجدہ سرہ
 از روی عشق حکایت کردند کہ مے گفت وقتے در شہری برابھی میرنتم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نشائے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود بجز دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بہمان رنگ و صورت کسیت
 و کیفیت در بر خویش یا شتم بے چنانکہ از نظر اگیان شرمگین گشتم و
 خویش را کنارہ جستم بے ع در عشق چنین بوالعجب باشد + پس حضرت
 ایشان قدس سرہ العالمی فرمودند چگونہ ششیا می شکستہ عین
 واحد حقیقی بود کہ کثرت موہوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و بقائی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اما در خارج بحقیقت موجودے نیست جزوات و صفات
 حقیقہ اسبحانہ و موہوم چگونہ عین موجود حقیقی بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات اور مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضحہ نگارش شدہ موہوم من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً فلیخ
 الیما علما و حالاً باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افاضت

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ هیچ کیے
 را بنحارے خود قبول نمی کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدگری
 تجویز نمی فرمودند و مرحلہ زندگی را چنان با اتباع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از سنن را نیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجای کہ گویند مما امکان ازار پوشیدندے نہ سراویل و
 ثلین ذوق بالین بر پائے کردندے نہ پائے افترا با وجود اتیان طاعات
 مستونہ و دعوات ماثورہ بعضی وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منانی
 غریمیت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
 بعد ازین در منقذہ گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہنگی بر التزام غریمیت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلسلہ دیگر کردہ بودند
 و بیکات آن طرق بنسبتہا می علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ اہالیہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہما نقل میگردند وے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
 و شاہراہ این بادویہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیزے فرمودند با وجود کہ از مسائل
 اکابر آن طرق سنیہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راجع سبحانہ
 بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از بیکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مندی ایشان را به حضرت خواجہ خود و رضی اللہ عنہما والدین محمد الباقی
 قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتند فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 ایشان بود چون بسہ ہند رسیدیم چہ از ایشان گرفتیم مانا کہ بیکے
 از تہائے آن حدود شریف برودہ بودند راستہ حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنقتیم با خود میگفتم
 ایابر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عقبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سندھی کہ اذا عاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ بحمل احوال این عترتہ در مقالہ رابعہ انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسائے در سنہ احدی و ثمانین بعد
 الالف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
 او شیخ عبدالستار کہ صاحب سجادہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ما در آواخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہائے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و اسکاں
 خود را بران نسبتے و اریم گفتم اینک گواہ عدل دیگر بدیدار آہ
 درین مدعا شاہدین عدلین بروکے کار آمد الحمد للہ والنتہ حضرت
 مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل خمسہ
 ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق در سالہ اسرار التمشد کہ بسا نکات
 عالیہ دران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و پرستانندگان

جو ہر سخن ہوید است کہ آنہم مفاض از حضرت و اہب العطا یا است و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ نحو و در عنوان آن رسالہ شریفہ این
 معنی را اظہار می نماید آنجا کہ می فرماید ہذا اسرار التمشہد فی معراج النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بقیضہ القدیو و فضلہ العیم
 فابرز تھا امتثالاً بامر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہا سی چند از ان ایرادینہا
 و اگرچہ آن رسالہ تباہی زبان ست اما این جابر نے ازان ترجمہ فارسی میں
 بعضہ تحریر کے آید بطلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیر کہ و عا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الذاموسی علیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیر کہ پیش از استعداد و آن طلب نمود
 فی معنی التقیات للہ و الصلوٰت و الطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال و نعوت الجلال جمیع الانواع و جمیع الاعتبارات للذات المستجم
 لجمیع الکمال المنزاع عن النقص و الزوال فانہ باعتبار قولی و فعلی و حالی
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال الأوس واجتناب لنواہی بایقان الاعمال لبدنوا لافعال
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا اشتغال القلب الروح
 یکسب الکمالات العلیہ و العلیۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فاذا الانسان
 مأمورہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسه کما ورد فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول لکنرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكأظهار رجاله وجلاله من
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والحال
 كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الأقدس وباعتبار ذات
 وصفاتي وأفعالي فالذات كذا كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وأنه
 متردد عن الكل وسائر في لكل بالكل أي ماجدية جميع كما لا اله واسمائه
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الأشياء كلها أعلاها وأسفلها من هذه
 الخيرية أصلا والصفات كذا كذا سبحانه بصفة العلو وبصفة القدسية
 والأفعال كتعظيمه سبحانه باللسان أو بالجنان بصفة الخالق والمرتبة
 أو غير ذلك من الأسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
 والشعائر الذات فانه شامل لجميع وجوه التعظيم وأوصاف الكمال بخلاف
 الشناء الأسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
 بغيره وموضوعي أو مواضعه من كتاب قلبي ينمى كنهه وأرأسه كرايين
 شتار كالتحيات لله الخ بود آذان حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرأى
 محمول وأريم كحق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل كنهه فاعل
 بود وحق سبحانه آلت لانه لما تفرق عليه الصلوة والسلام وارتفع من
 البين استحال ان يستند إليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
 سبحانه وتعالى لا كالكافة لقوله عليه الصلوة والسلام لا أحصى ثناء عليك
 الخ وان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل ينزل
 إليه وارتخاؤه نفسه في البين انكسار له واظهار العجز تام نجا كس
 وأن كرتامى كنهه باخواجه كارتغلامى + او يجعل الوجود الموهوب له من
 الحق سبحانه بدل وجوده مضافا إليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التذیبه اوباعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل
والفرائض والجمع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اداة
المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم ودر خاتمه این رساله شریفه بر قلم
محترم آورده که مراد دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر تقبیرا تشهد در
آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس نماز او را
آنست که معراج مومنان نیز مشتمل باشد چیزی را که در معراج او صلی الله

علیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفا علیه زقت الله
سبحانه تعالی جرقه من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین بتابعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و ادای حق نماز است که رسیده مسلمین را به بین
هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تبیین است بر آنکه چون حضرت

شکرک بخشید است را به تشریفات معراج فینبغی لمران یصلوا علیه فی معراجهم
و نیز ایاست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون
نمیرند از رتبه متابعت او علیه الصلوة والسلام و بنیر سد نهایت ایشان بتبیت
مقام او و سر ایشان تجت اقدام او ایضا اشاره الی ان منتهی معراجهم الی النبی
علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه وآله وسلم الی الله
سبحانه و تعالی و تعظم الاثری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه
فی لا ابتداء لقوله القیات لله الخ و المؤمنون امر و بالصلوة علیه علیه

القیات و التسلیمات فی منتهایهم بعض فوائد که حضرت ایشان است
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سره العالی حکایت
کرده اند حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ زکریا الیدین فرمودند

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تقریر را که عارف از رویت و مشاهدۀ
 او سبحانه تعالی درین نشان چه چشم نرسد چه چشم نرسد خدایان بهره ندارد و در میان
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر تراسر راست این توجیه شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والد پسریدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
 دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالها می بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است پس چنانچه
 هر کس را بخود می باشد چه مشهود و اثبوت می طلبید و مشاهده معارف شیخ
 منها حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از اول
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های بنفاد و دولت
 که به ضلالت رفته اند و راه راست کم کرده و نشای آن دخول در طریق
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
 منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاها داشتن در وصول
 بمطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاو باقی عالیشان و عین بزرگوار ایشان
 شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم محمده اول
 و زاویه جمول ایشان و آمده می بیند که آنجناب مقبول و مقطوع الاجزا افتاده
 چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن در ویش بعقیده آنکه
 از روزی یاد شمینی این معامله با ایشان ظهور یافته هر اسان و نوحه گشتان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
 بآن مجره و آمده اند حضرت مخدوم راحتی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت که بآنها فرموده تا با سخبات
 عاریت ویرین جهان باشم افشای این راز نمی نمایم چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را پس امون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم ترغم
 بوده باین ابیات عارف روم ۵۵ دشمن خویشیم یار آنکه ما را می کشد + غرق
 در یاتیم ما را معوج در یامی کشد + نیست غزایمیل را بر عاشقان او هر ی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان پالیت قومی علی بن خفیه
 صد جان میدهد و دلدار پیدای کشد + بس کنم من چون بگویم بتر قتل عاشقان +
 ز آنکه شکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچون شهادت کبری رسیده
 اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بزرگ موت
 صفری آریم چون حضرت مخدوم حجازه حیات را بدر وازه حد و دشمنان رسانید
 که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت فرمود
 و کان ذلک فی الساب عشر من رجب سنة سبع بعد الالف بیرون شهر سر هند
 جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمة الله علیه رحمة و همة
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده بر با عمیه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و در علم و عمل +
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار اله
 بزرگوار حاضر بودم در آن سکرات و غمرا تا ناگاه بر زبان مبارک رانند که
 سخن بهانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العزلی دهنده با ستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتیم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونیه خاک و چشم
 مجوبان می اندازد و در وجود مجبور بسیار و بعد از آن معروض داشتیم که مرابرا مر
 دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه میگذشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمت علییه و علیهم الصلوٰه و التحیة
 را در جزایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزاع ایشان من آنرا فرماید
 ایشان داوم فرمودند ما محمد الله و الله که سرشار آن محبت و غرق آن در یابیشت
 الهی بحق نبی فاطمه که بر قول یان کنم خاتمه حضرت حق سبحانه جناب
 محمد و مرابطا بشیخه عبد القدوس رحمهما الله بفت پس عطا فرموده بود حضرت
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینچار فرمی توان گفت که از آن آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه اله است و آن حضرت
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و عظیم نجوم است
 مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند افضلیت
 بهره و بر بوده اند چنانکه آن فخره شریفه حضرت خواجگه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسیار از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود و از علم ظاهر و نسبت باطن پدید بزرگوار حفظ گرفته از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سره شنووم که فرمودند والد ما بارها
 فرمودند می شاه محمد و قال و حال تلمیذ رشید ما است هم حضرت ایشان روح الله
 روح الغریز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه مسمی

کرد و موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف کرد و در شاه
 آتم احمد شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین فکر از
 حضرت خواجه بانی باشد طاب تربته گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکه ازان فقره که حضرت خواجه قدس سزده در
 عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
 فرموده اند و توضیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند موبید است و آن فقره است
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صورتی محل خطا و لغزش است
 سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صانع شده باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذب حضور
 ایشان دیگر است در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه
 و اکثر بالاصالة بوجهی است انشعش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیتی که
 عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرود میگرد و معنی داشتند من
 در انهم محیط بظهور میرسد و اگر صورت معنوی و اشکال صورتی محو نشده اند و همچو سراسر
 و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نزو و ریافت صور خیالیه موالا اول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرود رفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
 صورت اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الداعیره
 و یار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنوی در میان است لا اقل صفة حیوة
 و هستی اکنون یک دقیقه دیگر نشناشد که در وقت ظهور داشتند و راه هم محیط
 می تواند بود که همچنین کسوتی در میان می تواند بود که بالکلیه نظر محبتش مجرد
 شده باشد باری حقیقه مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران و دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
 و از فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ نمود و دست و در
 و فائز مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیه مکتوب متعدد و اند از آنجمله است این
 مکتوبات که بشیخ نمود و در مسل و اشته اند آنند که بحجت حصول اسباب نبویه
 بآباب غنا محشور بوده هوای برادر و فقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لا طائل صرف نماید و ملتزم الام مخلص گردد ای برادر مردم از اطرا
 و جوانب در رنگ نور و ملخ میریزید و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب
 دنیای دینه بذوق میدوید و بشوق خوابان حصول آئیند اجمار شعبه تن الایمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها ای برادر
 این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت شد فی الله که امر و در سر بند میسر
 است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید ششمه ازان
 ماجرا حاصل کنید دشما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جوار
 نفیس بجز و سوز و رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شربت باد انهار شربت با واه
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نگذارند
 آن زمان علاج چیست و مدارک بچه بود و ولانی چه چیز حاصل آید غلط کرده آید
 خطا نمیده آید به لغت های خوب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور است حق سبحانه و
 تعالی عقل و با و مستنبه کنا و امی برادر دنیا که در بیوفانی مثل است اهل دنیا

که در دنات و خست مشهور حین باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی هوی و خوس
 صرف نماید و ما علی الرسول الآ البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صورتی
 حضرت ایشان تقدس اندر سوره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود در حمله اند و غیره تا ذکر وصول
 ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
 چون همواره بیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر دور
 بلا و بقیاع بسری بر زند چنانکه چند گاه در سکنده که قریب اثاوه است که از
 قصبات مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادت
 سنییه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
 لایح و لامح بود روزی عورتی صالحه که از قبائل شراف آن دیار بود و بوقت
 صادقه اتصاف داشت مشابه جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
 من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و روح عصمت است
 میخواهم که در جباله عقد شما منتظم گرد و امیدوارم که این التماس پذیرای قبول شود
 چون عداوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
 بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با اهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بود بر منصفه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاهی آنجا بسر بردند فلما جرم حق سبحانه و تعالی از بکت نیکو گمانی و نجسته
 نیستی آن مخدیره صبییه مخدیره او را مطلع بیضا و صدق در کیتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صما که بطور آورده این قصه
 شباهت تمام دارد و بقیصه ثابت و الدام انام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
 که بزرگی از اقیاس کوفه صبییه طاهره خود را بلا خطه کثرت و روح حضرت شایسته

بود با کلمه چون حضرت ایشان بدستمان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بکنند روزه توجه نفعی
 تمام روی داده خیالکمه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعضی
 مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بیا لکوت نیز رفته نزد مولانا نامی محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از مخول و انشوران متورع بود بعضی کتب مشکله را چون عضدی
 و امثالہ خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
 شیخ حسین غوارزمی کبری قدس سرها بود و در حرمین محترمین زاد بها الله
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر مضیای را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایۃ القصدی و غیرها
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و اواب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیده برده شیخ سعید بصری و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بملول بدخشان رحمة الله ذکر و ایت و اجازت
 یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرموده را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبدالرحمن بن محمد شسته که او ابامی او در آن بلاد معظم از کبار
 محدثین بوده اند و خانه ایشان اباعنجی بیت احدیث چون بیان اسناد کتب
 درین اوراق بطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

نے کہ یکی از مخلصان و مریدان حضرت ایشان بود

حديث مسلسل تجريبية آرواما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبدالرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحلة نفي الدين محمد
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به
 جمع من المشايخ الاعلام واجلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعاً من
 لفظه واخو القضاة ابو الحامد المطري بقرائتي عليه بالحرم الشريف المكة في
 اول حديث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابو الفتح محمد بن البرقي
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 روت عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحارثي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعيد اسماعيل بن ابي صالح النيشابوري
 هو اول حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
 محسن الرمادلي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد
 البرزاسي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشير
 ابن الحكيم الصدري وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عيسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال لا ارحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصاحح ككتاب بيت قياس يدكر كتب

عن لفظ شقيقة سيدي عمي الحافظ جابر الله بن فهد

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
 و وسایط اسناد بہ ہولفتش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکرے یا بد از
 حضرت ایشان ماقدم سمرقند تا شیخ غزالدین بن فہد بہمان شدت کہ در حدیث
 گذشتہ محرکشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
 فہد الماشمی جازہ وارد وہم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
 الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
 عبد الکرم بحرہی قال اخبرنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
 الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامہ
 البغوی قاضی الاقصیٰ المجد بن محمد بن یعقوب لفقیر و نوابادی الشیرازی الصدیق
 الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہما و شمس الدین
 المقدسی قالوا الصدیقی الساجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
 بن عبد اللہ الخطیب الساجی قرأہ واجازہ قال الاخران اذا نطق بعد از اخذ
 این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مراد داخل طبقہ محدثین
 گردند و حضرت ایشان قدس سمرقند از غایت کرم باین راقم محمد الماشم بن
 محمد القاسم البغوی البدخشیانی عنی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را باحد
 مسطور در اول شہر رجب سنہ ہزار و سی و ستہ و ربیعہ سمرقند اکرم اللہ علیہ
 ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
 محدوم زادہ جامع الفنون حدیث العیون خواجہ محمد سعید سلمہ شد بہ نکتہ زیبا
 اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و برجم مسلسل
 با لاویتہ بحضرت ایشان ایلمی ست بانچہ آنحضرت در کتب تالی از مکاتیب
 در فرمای و چشمی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند ہم من ہم چون حضرت

ایشان از استفادۀ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بمسند افاده کشیده اند و در تطالمة علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تهلیل و رساله رد مذہب شیئہ شنیعہ
 با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
 بسطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
 عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و ازان راه که
 ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضورات لازمہ بوسے
 آمد شد می شد حضرت ایشان ہمدران وقت مکرر بمجلس او در آمدہ بودند
 و وی بر وفور فضائل کثیرہ ایشان اطلاع یافته رعایتہا می نموده چنانکہ
 یکی از ملائذہ او با این فقرہ گفت وقتیکہ از آشنایان خود کلمہ چند قسم
 می نمود آن جا بہ تقرب نقلی کہ از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیرہ در توصیف
 شیخ تو بقلم آورد دیگر می از مصاحبان او گفت روزی کہ حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفہ و علوم ایشان کشود و در آن
 مبالغہ فراوان نمود چنانکہ عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمہ اللہ از جنون اسلام تحمل نایست نمود و فرمود کہ امام توحالی قدس اللہ
 سرہ العالی در رسالہ شریفہ مستفد عن الضلال بزکاستہ است کہ از علومی کہ
 فلاسفہ خود را واضح آن میدانند آنچه بکاری می آید چون ہیئت و نجوم و
 حرکت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سترقه نموده اند
 و آنچه زاوہ طبع ایشان است چون ریاضی و اشغال بحسبہ کار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنود متعجب شد و گفت غزالی نام مقول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متعجب شده از مجلس او برخاستند و وقت بزبان
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم و ادبی ازین حرفهای دور از ادب زبان
 بازوار و بر رفتند و چند روز ب مجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موقعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعجب شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارات
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بانکه عبارات بی لفظ و زبیده بودند در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت فرست
 و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همداران
 ایام که بسلوک طریقه صوفیه ندر آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 همیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله زوشیعه که در آن ایام مرقوم شده
 مکارش نموده اند که چون در آن آثار رساله که شیعه در وقت محاصره مشهور
 عبداللہ خان^(۱) اوزبک نموده بود و بعد لعلهای ما در آن شهر نوشته بودند و جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل آنچه اموال ایشان غیر مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بله فریب
 تکفیر خلفای ثلاثت رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقہ
 رضی اللہ تعالی عنہما ترسم این قوم که بردار کشتان می خندند و در سر کار
 ثوابت کنند ایام را + بخاطر فائز قرار یافت که در حل شبهات و آیه
 اینها و تحقیق مذہب فوقه ناچیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

فر فرقه آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و خیرعت بحسن توفیق
 سبحانه و الله المستعان و علیه التکلان و بعضی از طالبه شیعیه که مترو دین حد
 بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مخالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکہ مشافہت بمقدمات
 معقولہ و منقولہ رو آنہا می کرد و بر غلطہا کے صریحہ ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر رو و الزام کفایت نکرد و سوزش
 سینہ بے کینہ تشفی نیافت و بنحاطر خاطر قرار یافت کہ اظهار مفاہد
 ایشان و ابطال متاع عام بہ بخشہ انتہی کلامہ در ان ایام کہ ایشان باگرہ
 تشریف برودہ بودہ اند چون کہ تے بران گذشتہ والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند با وجود کبر سن و بئد مسافت باگرہ
 آمدہ اند یکی از فضلا کے آن یار بزیارت ایشان آمدہ پرسید کہ باعث
 این تصدیح چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمہ
 چون وی را بنا بر بعضی ضروریات نزد آمدن میسر نہ بود ما آمدیم ع
 یوسف نزد و کنتان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان با ایشان
 الفت تمام بودہ و از جان غریخو و غریز ترے داشتہ اند و ہمیشہ
 بہ صحبت ایشان مشغوف بودہ اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور
 بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شدہ اند و یکی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیدہ و فوائد باطنیہ کثیرہ از
 ایشان دیدہ چنانکہ خود در رسائل و مکاتیب تصریح بان نموده اند
 از ان جملہ است آنکہ در فقرہ نخستین از رسالہ مبدؤ و معاد نوشتہ اند کہ

این درویش را پایه نسبت فرویت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
 بزرگوار او را از غزنی که جذبه قومی داشتند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
 ادای صلوة نافله مدوی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان ازان غزنی کثیر الجذبه و الخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غزنی دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور رحمة الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار ازمین
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر باب نسبت
 قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
 بانی تابند قدس سره با ایشان خرقة و نسبت کامله اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
 خرقة و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبره حضرت
 شیخ کمال بود و نامک مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
 ایشان در حلقه مراقبه یا یاران نشسته بودند از کتفل آمده خرقة متبرکه که
 حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
 مرتبه می شود که در معامله از حضرت چه خود شاه کمال مأمور می شوم که
 خرقة مرا به سلمان که حضرت شما باشد برسان بان که مرا مشکل بود
 خرقة متبرکه ایشان را از خانه بر آوردن باز بکس دادن لیکن چون بجا کید
 مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیده

بحرم سر آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
 گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال تفضیه عجیب رو داده
 و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن والانس سید عبدالقادر
 جیلانی راضی افتادند و دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہ اللہ
 حاضر شدند غوث ربانی دل مراد تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتہا کے
 خاصہ خود منور گردانیدند و من غرق بچہ آن انوار و احوال گشتم و در غیوای
 آن در یاد آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہم در طلبات آن
 احوال ناگاہ بردم کہ خطور نمود کہ تو مرتبے اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک
 امر تو نسبتہا می آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجز و این
 خطور دیدم کہ مشائخ سلسلہ شریفہ نقشبندیہ و خواجہ جہان خواجہ عبدالغنی
 تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باشند قدس اللہ اسرار ہم در رسیدند بر کار
 من در مشاجرہ افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرار ہم فرمودند
 کہ این مرتبے ماست و از تربیت ما بذوق و حال دکمال و اکمال رسیدہ
 شمارا باوچہ دخل ست اکابر تا ویرہ رحمہ اللہ گفتند و رطفولیت مارا با او
 نظرے بودہ و چاشنی از خوان نعمت مارا بودہ و اکنون نیز خرقہ ما پوشیدہ
 بہ بہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ بلبل + دین
 مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کہر و یہ و حشمتیہ رحمہ اللہ در رسیدند
 و مصالک نمودند بعد از ان خط وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
 و رباطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادریہ
 نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشائخ سے واؤند و کلاہ و دامنی نیز
 و اگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلبے نمود تعلیمش میگردند و بہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
 نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سته روز برین
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان لغت نقشبندی بودند
 در احوال خود بتگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
 را بعرض رسانید که خود را درین دو سته روز نسبت خود بیگانه می یابم تا به تقصیر
 از ما رفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا این بتگی است
 که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم نمی نمودید و ما
 درین دو سته روز خود را بهجت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
 بران نسبت میداریم و در یکم اقای آن را کشوده ایم ناچار شما که بان سبب
 ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
 رجوع نماید بتگی شما بتاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
 در سلسله شریفه خشتیه اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند از
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیه علی مصدرها الصلوة
 و التحیة از سر و دو تو اجد و غیر بها که مرسوم این سلسله علیه است حمت از
 می فرمودند با بجمله از پدر بزرگوار خود استفاضه های کثیره نموده و پیش
 از آنکه به خدمت حضرت خواججه باقی باشد قدس ستره مشرف گردید
 در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درین علوم ظاهری
 می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاظر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد در از وطن بیج جانمی رفته اند ہم درین ایام وقت
ایشان را ضعف قوی روی دادہ بودہ از مشاہدہ غلبات ضعف ایشان
والدہ مخدوم زادہ ہای عالی شان را بے آرامی روی نمودہ است و ضمیر
کردہ اند و در کعت نماز حاجت گزاروہ بگیرہ روی نیاز بر خاک نہاودہ بود
وران گریہ ایشان را خواب در ر بودہ و ران خواب دیدہ اند کہ قائلے میگویہ
خاطر جمع وار کہ ما را باین مرد کار ہای عظیم فراموش است کہ ہنوز از ہزار سیکے
نظور نیامدہ لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافتہ اند و بعد
از چند گاہ ازان قضیہ سجدت حضرت خواجہ شتافتہ و آن علم اتم را باحوال
اکمل ہم آغوش گردانیدہ اند و آن جدول احوال سابق را بقانوم کمال و
واکمال رسانیدہ ناوردہ زمان و قطب دوران و پناہ جہانیان گشتہ اند چہ
و فصل خطاب حضرت قدوۃ الاولیاء خواجہ محمد باساؤ کند تک و کرتب و کبر
اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین در بیان کریمہ انما شئتم اللہ من عبادہ العلماء
ذکر یافتہ کہ علماسد کردہ اند بعضے بعلم ظاہر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی ہم
بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کس ناورد بود اگر در ہر قرانے یکے ہم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمان و پناہ دولت
او باشند انتہی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجہ باقی بابا اللہ رحمہما اللہ و ازین تربیت
و انظار آن قدوۃ الاخیار بذوہ کمال و اکمال رسیدن قبلین سلو با جمال
ایامی رفت کہ حضرت ایشانرا ہمیشہ شوق طواف بیت اللہ و زیارت
روضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن برسند حیات بودند ایشانرا از خدمت والد

دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالین الهجری آن بزرگ
 سال و حال و قال بسرا کے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار بہ
 بہشت حضرت ایشان در سال ہزار و ہشت متوجہ سفر سعادت اثر شیرب و بطحا
 شدند چون بدار الاولیاء پہلی رسیدند یکے از فضلاء مولانا حسن کشمیری
 کہ آشناے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالند بودہ حضرت ایشان را
 دلالت بدریافت نمودہ و گفتہ امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ آنچنین گوہرے بجہا
 سوے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات شکار
 و ریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تبریز دید یک نظر شمس دین پسخرہ کند
 بر بہ طعنہ زند بر چلہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر
 اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرمودہ اند
 نیست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
 ان احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار و بار مہنی بر آن نعمت است و این
 دید و داد مر بوط بان احسان بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم کے دیدہ است
 و بین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کے چشیدہ از خواص عطا یا انقدر
 عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہور
 ہمہ را از بہائے راہ عروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و صوب
 از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبادۃ
 و لا اشارۃ و لا مشہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا نہمان و لا مکان و لا
 احاطہ و لا سربان و لا علم و لا معرفہ و لا جہل و لا حیوۃ سہ چلویم سن از ان مرغ نشا
 کہ با عتقا بود ہم آشیانہ ہر عتقا ہست نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کہ

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب بطور آن
 مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
 ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحنته از شکر آن نعمت شما دایا بدو چون حضرت
 ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیہ و اہل آن شنیده بودند
 و ہوارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
 ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین اینان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
 و مماست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود و بشوق تمام
 متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ ازان
 چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
 سہ بگیرم زادوینہ این سراغ ہنر شورابہ اشک و زقرص داغ ہنچون فیتہ
 بدستبوس حضرت خواجہ شرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
 بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عنے کہ در پیش داشتہ
 اند بعرص رسانیدہ اند با آنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ نمودہ کہ
 کسے را از طلب بنفس نفیس دلالت برد اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
 خویش نمایند یا از مثل این سفر تبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
 فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
 شاہ مبارک بلند پرواز افتادہ بودند لہ آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
 نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
 میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
 الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
 میرسیدہ اند و روزی نرفتن بود کہ از آناتصرف و کشش حضرت

خواجہ عالمیق را شوق انابت واخذ طریقی حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشته اند چون حضرت
 خواجہ شنیده اندک استخارہ جانین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوہ
 نازنین حضرت خواجہ بوده نازک و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
 طلبیده بزرگ دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برده کہ بعد از آن
 لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شده و آرام و خلوت و التذاد
 تمام روئے نموده و یونما فیو مابل انما فائنا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
 بظہور می پوست تا دیده اند آنچه دیده اند کما تجی بیان من کلامہ شوق
 طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راه وصول بصاحب خانہ میسر شد
 بر اس در یوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 می رفتند در میان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
 بعد از چند گاہ روز زمین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
 و رشاد و تہنیر شد بلند استعداد دیده اند در یکے از خلوات با ظہار
 و قانعے کہ پیش ازان بچند سال بمشربعلو حال و بحال و اکمال حضرت
 ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از آنها این بودہ کہ
 فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا بزرگ خواجگے امکانکے
 قدس سرہ ما را امر کردند کہ بہندوستان شوتا این سلسلہ شریفہ را اینجا
 از تور واجے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
 ایشان امر باستخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
 نشسته و ما در دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
 ما بنشیند پس ما را کتایشما در ان سفر روئے خواهد نمود بجز این خلوت آن

طوطی پرواز نموده آمده بردست ما نشست و ما آب دهان خود در منقار او میگردانیم
و آن طوطی در دهان من شکر ریخت و فردای آن شب این واقعه را چون
بعض حضرت مولانا ناخوابگی قدس سره رسانیدم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیز میجوید آید که عالمی از و سنور گردد و شمارا
بیز از او بهره رسد و این را اشارت بجمال ایشان داسته اند و واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سمرهند شمار رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمده و از حایه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آنروز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید که از اهل شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهد
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم از آن چراغ پاکیزه افروخته اند که چون بنواحه سمرهند رسیدیم دشت
و صحرا را آنچرا را پر از شعل دیدیم این را نیز اشارت بمعامله شما میدانیم با جمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت نواجه باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجله از آن که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریر طالع بوبی
برنگاشته اند تبرگایر ادا نموده می آید القلیل يدل على الكثير و آن است
این درویش را چون موس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا بادئی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق

اندر ارج النهایت فی البدایه والے السبیل الموصول لدرجات الولایت مؤیدۃ الدین
 الرضی شیخنا واما منا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم بودہ اندر سائید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجه نمودند تا التذات تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و بی نظریک
 روز کیفیت بنجود می یک در یامی محیط میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ
 سایه دران در یامی یافتم و این بنجودی رفتہ رفتہ استیلاے پیدا کرد و بہ
 امتداد کشید و گاہے تا یک پھر روز میکشید گاہے تا دو پھر و در بعضی
 اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہداشت
 آن آگاہی افرمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فناے فنا حاصل شد چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میان عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا آنست کہ با وجود دیدان اتصال بشورے
 حاصل شود در همان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضوری مے یابم بعد از ان نورے کہ محیط ہمہ اشیاست
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ باشیائے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید فی انبساط باید کرد بعد از ان نور سیاہ منبسط و

۱۳۲ که نزد این اکابر معتبر است و صمی بغیبت روح و دران میجوئی

پانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان نیل شد و
 بحیرت انجامید که در آن موطن نبود حق سبحانه خود بخود است چون بعضی سانسید
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور بے غیبت نیز میگوید و اندراج نهایت
 در بدایت در موطن صورت مے بند و حصول این نسبت مر طالب بدین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر افکار و او را در ازیر تا
 بر آن عمل نماید و بے مقصود برود قیاس کن ز گلستان من بهار را
 و این در و لیش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
 نسبت فنا و دیگر که آنرا فنا حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد و قدر نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین
 خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اضعاف عالم را در آن کنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور بے
 یافتن منبسط که در هر ذره ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور مضطرب و متلاطم
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعضی رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
 این زمان موهوم شایسته بنیاید حیرت دست داد درین اثنا عبارت حضور

دیدم و هر ذره را کحقی می یافتم بی تفاوت و بی تیر همان ذره را موهوم

کہ از پدر بزرگوار علیہ الرحمۃ شنیدہ بودم بیاؤ آمد کہ فرمودہ است ان شئت
 قلت اندہ اے العالم حق ان شئت ^{قلت} اندہ خلق وان شئت قلت اندہ حق ^{وجہ}
 وخلق من وجہ وان شئت قلت با کثیرۃ بعدہ التمییز بینہما این عبارت الجملہ
 مسکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفعتہ عرض
 حال خود کردم فرمودند کہ ہنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش
 تا تمیز موجود از مہوم ظاہر شود عبارت قصوص را کہ شعر بعد تمیز بود خواندم
 فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت بہ بعضی ثابت
 است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بحض توجہ
 شریف حضرت ایشان بعد از دور و روز تمیز در موجود و مہوم ظاہر بگردانید
 تا وجود حقیقی را از مہوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال را نیز مہوم
 محض یافتم و در خارج جزیک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بہ حق
 اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت سے تا
 اینجاست پیش ازین انچہ در نہاد استعداد ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود و این
 مرتبہ را شیخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند انتہی کلامہ الشریف و بعد ازین
 بیان دقائق علیہ از واردات احوال شریفہ بقلم محترم آورده اند کہ بر خوانندگان
 محضے نخواہد بود و این معاملات مذکورہ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در لہا
 بدست آرند حضرت ایشانرا بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
 و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
 اند و این سرعت سیر ایشان ازان است روزی چند از صحبت حضرت
 ایشان با آن خواجہ عالیشان زرفتنہ بود کہ حضرت خواجہ سیکے از مخلصان
 مکتونے نوشتہ اند و اینجائے فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مروی است از

سہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر باوشست و خاست کردہ عجا
 بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغی شود کہ عالمها
 از روشن گرد و الحمد للہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرا یقین پیوستہ و این شیخ
 مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعاگو
 ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعدا دہایے عجب دارند فرزندان
 آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند باجملہ شجرہ طییبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
 و فقرایے باب اللہ دلہایے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
 ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
 گرفتم مرا یہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بجز کرم مرا بہنایہ این راہ
 خواهد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت مخی بہت و اکثر این بہت و روز بانم بودہ ازین نورے کہ از تو
 بردم تافت بہ یقین دانم کہ آخر خواہ بہت یافت بہ بعد از طے اداے این
 بیان حضرت ایشان بانکہ ارونیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
 کلمہ تجسید ہر زبان شریفین آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مرا
 در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نبیہا بظہور رسیدہ بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
 بعضے پاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
 گردانیدہ خود نے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیگفتم تا روز
 شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیگویی

من بتواضع رفق و کفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکے از
 وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
 بنمود شده افتاد چون الحاج شیخ را بہ تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
 لاجرم از روئے جذبہ این واقعه مذکورہ را بیان نمودم شیخ متغیر شدہ
 و ہر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بہمت والائے
 حضرت ایشان است از ہدایت تا نہایت از بلندی ہمت و سہو فطرت
 و عمل و استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
 رفیع المرتبہ قدس سرہ بانذک ایام و فرصت رسیدہ اند بجائے کہ
 رسیدہ اند و حضرت خواجہ قدس سرہ بشکرانہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 اینچنین مہتر شدی و الا قابلیتے و افر الفیضیتے را کہ بصحبت ایشان رسانید
 و ازین نظر تربیت و برکات ہدایت ایشان بجمال و تکمیل و اصل گردید
 محامد قوے و فعلے و حالے بجا آوردہ در ساعتے کہ مہتر شدی از و کسب سعادت
 نماید حضرت ایشان را خلعت اجازتہ کاملہ پوشا سیدند و بسر ہند کہ وطن
 مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتہائے فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرہما چنانکہ خود فرمودہ باز آمدیم
 با صد ہزار خلعت و فتوح انتہی و بام حضرت خواجہ در ان بلکہ بہ تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمہ فیوضات خویش شاداب
 ساختند و در اثناے این افاضات ناگاہ از آنجا کہ ہمت والای آنحضرت

مطلبه را جویان بود که در وهم و فتنه اقل غلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل از حکما
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا مستر شد از او داع نموده صحبت را نخواهند
 که بغزالت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آفریننده و دیگر بعضی
 حضرت نوحا چه قدس سره رسانیدند چون اینمغنی معلوم حضرت ایشان شد این غنی
 را به پیر بزرگوار مرسل داشتند هر اوزان روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو فوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسب نداشت و چند گاه خود میست
 آن بود که در گوشه خنیده شود و مردم در صحبت بچو بر و شیر و نظر آمدند عزم عزت
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بنیات آنگاه
 هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود و می برند و می آرند کل بود هونی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشا الله تعالی گزرا نیندند کله بر و ندر این
 دلبزیه لپست ببدان درگاه والا دست بردست هدرین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را تعداد نماید بطول انجامد با جمله از جمیع مقامات اصل در
 رنگ مقامات ظل گزرا نیندند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تخریر آرد در شهر ذمی الجح در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آورند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما هنوز چیزی از ستم و مکمل از بر اے این مقام در کار است تا که میسر شود ام
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قدر گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم
 گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه توفیق
 در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزهای بر نداشتار نباید کرد
 و در نیاید حال بچته بیخ خام پذیرد سخن کوتاه باید و السلام و در اندیشه این قسم

نه رادر عروج معلوم نیست که میسر شود بلکه وجوه مخصوص بحراران است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجمعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا آنچه
از گم شده گان خبر بگویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
که حق سبحانه و تعالی کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب
و فی الحقیقه معارضه است با و تعالی البته کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبی را که درین عزلت میجستند محض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضله طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجہ من مرا بحال مصطلح این طالیف علیہ رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
در آن کمال و اکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را در آن راه نباید داد که از آن ترددی در کمالیت مشایخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شدن کار سین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقص خود پدیدار شد آنرا که پیران
من می تنبذ جمع کرده حدیث نقص خود گفتند و داع خواستم اما طالبان این معنی را
محمول بر تو وضع داشته از آنچه داشتند بگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه
و تعالی احوال منتظره را محصل گردانیدنته ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بطوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سر بند بدلی
شده اند و مدتہا در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتہای شگرف گذرانده
و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیر حضرت
خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
بینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالی شنودم که بجز مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود غلو مرتبه و کفر فضیلت که ایشانرا بود در کمال عایت آداب
 حضرت پیر و شکیه پیکس از میان اصحاب حضرت خواجهم چون ایشان نبود و لهذا
 پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجهم
 حسام الدین آنکه یکی از قبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
 دران ایام که حضرت خواجهمانهایت اتفات باین خلیفه عالی درجات یعنی شیخ تو
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند و روزی به تقرب مرا بطلب
 ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر و شکیه شمارا طلبیده اند
 بجز اجتماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خانقان و از غایت
 خشیت اضطرابی قریب ریشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
 آنکه می شنودیم نزدیکانرا پیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
 سره نیز در رساله نهاد او معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
 خواجهم خود که پیش مردم در میان سائریاران امتیازی داشتیم و هر کدام مارا
 نسبت بحضرت خواجهم قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا بود این فقیر
 بقیقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
 زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
 و شکر این نعمت بجایباید آورد که اگر چه بشری صحبت خیر البشر علیه و علی آله
 الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
 هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید آنچه کلامه فلاحرم ازین عیایات دیگر
 اسباب اخذ برکات و پند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجهم ایشانرا ندانند
 هر چه از خواجهم عالی نسبتهای متعالیه داشتند و لو ای مصدق این کلام بشارت
 اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشانرا در وقت به نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتہی برفرق فرقدان سایہ این فاروقی ترا دافر^{شدند}
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نموده تربیت طالبان را بایشان واگذار^{شدند}
 و این رقمیہ والا را باحضرت بزرگداشتند ہر جمعہ دوستان کہ گرفتار بار وجود ما
 بودند چون توفیق و مامنتا اللہ مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عقل اقتضا
 آن نمود کہ درین بزرگال از مقابلہ ^{بہ} توفیقون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بے نیکی و پاکی تا آخر رسد فوائد صحبت و جماعت امری است
 محقق چہ حاجت باطن ما رسد مگر رفتاریم بر مانا و ک پیدا در نیزہ سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد نیزہ انتہی مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مرآت^{حببت}
 نموده مدتی بافاضا سالکان لے اللہ در آن مبدہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل نمود و ترقیات یاران وہم پیروگان بزبان قلم عرضه داشتند تا بہ پیر
 بزرگوار نمودند کہ بعضی اذان عریض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بمطالعہ آن عریض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافته ثبتا بدو چہین حضرت خواجہ بزرگوار احوال پارانی کہ بخدمت شریف
 ایشان در دہلی می بودہ اند غایب اند از حضرت ایشان می برسیدہ اند کہ توجہ
 نموده ترقیات و قابلیت ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند بایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نموده فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیاند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کہ رنگ و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعضی ارباب معرفت تحقیق
 را نیز از ایشان استفسار میفرمودہ اند و انچہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میباشند موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده محامد کثیره بنزد
 می آورده اند این مکتوب شریف نواجب عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
 فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد شاید آن مطالب است
 هو مسند ارشاد و اسح و انور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواهد
 برهان کحل البصر شتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است
 و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت نخوا
 احراز قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
 بمطالعۀ آن لطیفه غیبیه مشرف شد در اثنا نفاس خاطر آمد که دست چپ
 یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحسب صنعت حافظه متردد
 گشت که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نواجب بودگی
 در طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردید دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
 مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواها در یافته شده که ایشان بحسب خلقت
 نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
 مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند کی گم نموده آنجا
 هم دیده شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیند از اند
 که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
 البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البته
 عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
 در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنی فی التذی
 مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
 فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور قنای بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر همان
 مقام و حدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذب قیومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از عود
 بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه خیروت که مقام انبیا است
 صلوة الرحمن علی نبیا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور
 ایمن گردانند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
 راه ظاهر تفصیل راه دیگر هم داشته باشند و بعضی ازین عزیزان ازان راه
 داخل شده باشند باقی احوال آن موقوف ایشان را بهتر معلوم است چه تویم
 چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان
 نوشت انشاء الله آنچه مرصی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و غیره
 نیاز مندی قبول نمایند لعمری مکتوبه العالی این پرسشها و نوارشها ازان
 خواجہ والا مرتبه باین خلیفہ عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
 بلند تازہ حضرت ایشان با سجا کشید که خود نیز و فور تعظیف که داشتند چنانکه
 این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود بس تشنه و بس
 خرابم اید و دست در حسرت یکدم آیم اید و دست در هر جا که ترشح تویم نیمه
 و العطش آیم و نشینم بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مختصا
 استمداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عالی از سال
 که بعضی اساتذہ از محدثین از ملائذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجہ
 بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
 ایشان اطهار مافی الضمیر فرمودند حضرت ایشان بکے تو اضع و انکسار
 گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
 ایشان و مورث ترک ادرے گردد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

که عدم امتثال امر واجب الاطاعة بمنجر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با د
و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضران در دعا و
تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعبادت اللہ سبحانہ
آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ مجلس اصحاب رضوی ازین ماجرا
در میان نمانده بوده اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بآدنی تفاوتی از زبان غیرت
شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود و لکن
در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان و چنین اشاره
بحال آن قدوہ ارباب کمال است کہ با مر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میدادند
با بجمہ معاملات حضرت خواجہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
بود کہ آن شیوہ نیاز مندی کہ مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفہ بزرگوار خود
در میان آورده بودند چنانکہ در حضور خود سرحلقہ اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدا
حلقہ مای مراقبہ صباح و رواح ہم ایشان را گردانیده بودند و خود چون سایر مسترشان
خود بان حلقہ داخل میشدند و چون از حلقہ یا آنجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند چندین گام بشیوہ قہقری می نهادند رعایت غایت ادب را و بارانرا
نیز تا کب کرده بودند کہ استقبال و متابعتی را کہ با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
و با ایشان بارانہ سلوک پیش گیرند بل اصحاب خود فرموده بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان توجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ
تواضعات حضرت خواجہ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
حضرت ایشان در حجرہ خود بر عیش خود غنوده بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی بآند تناسلی
سائر و ایشان بقصد دریافت ایشان بدو حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بمبالغہ تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان بنیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک آستانه انتظار بیداری
 حضرت ایشان میکشیدند لکن بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
 که بیرون در کسیت حضرت خواجہ با ادب تمام گفتند که فقیر محمد بابی حضرت ایشان
 از عیش خود با اضطراب بر حجت بیرون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشسته
 و نیز از زبان سیدی و مرشدی شنیدم که فرمود در آن ایام
 که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم حضرت خواجہ بوده
 و ایشان عمه یاران خود را فرموده بودند که در خدمت امام المحققین
 حضرت ایشان بروید و در خدمت مشغولی کنید و
 هر قسم شغل که ایشان فرمایند بر همان روش مشغول
 باشید و در خدمت ایشان تعظیم مانکنید بلکه توجه خود را
 بجانب مانکنید در آن اثنا باین فقیر محمد نعمان فرموده که میان
 شیخ احمد آفتابی اند که مثل ماهزاران ستاره در ضمن
 ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین خالی حال مثل ایشان
 گذشته باشند بعد با اعتقاد تمام بخدمت ایشان
 رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض مخدومزاده گرامی خواجہ
 محمد معصوم بدست خط خود آنرا قلمی نموده است
 و نیز مکاتب شریف حضرت خواجہ بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
 فرموده اند مجراین مقوله است از انجمله است این دور قیسه که دو شاه عدل ندیدند
 مد عار قیمره اولی حق سبحانه باصلی مرتبه کمال کمال برساند و لا مرض من کأس الکریم
 نصیب تا تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
 میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوبت نبود با وجود پیش مریدی
 من میکرد هرگاه صفت آن بی صفیان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان

(۱) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] در هرات

(۲) ابو الحسن خرقانی علی توفی سنة ۴۲۵ هـ. [۱۰۳۴ م.] در خرقان

فدائی لوازم طلبگاری ننگند و از هر کجا بوی بپشام ایشان رسد در شئی آن نروند
 اکنون توقف و اجمال مانده است و غنا و شئی نیازی است موقوف باشارت است
 سه گریخ خواهد ز من سلطان دین با خاک بر فرق قناعت بعد ازین به بار
 نسخه حال و اراده ما نیست خدای عزوجل بر آنچه میباید مہندی گرداناد و از
 محب و پندار مخلص بپشاد و بقیه المقصود جناب سیادت آب امیر صالح
 نیشاپوری سلمہ اللہ اطہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود توضیح
 اوقات ایشان دادن از مسلمانان نمود و لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
 ہنشا اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند و توجہ لطف کامل یا بند و الدعای
 رقمیہ ثانیہ اللہ تعالیٰ فقرا و مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان
 بدرمانی برساناد مدتیست کہ عرض نیاز مندی بدرگاہ ولایت نکرده ام
 آری این یک کلمہ را قاصدان صادق حاصل توانند شد الحمد للہ این قسم نمود
 صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت شمانوشتن بغایت بیشتر
 است و حکایت اوضاع صور یہ بسیار بیجا الغرض ما را حد نمودی باید دانست
 و از فضول احتراز باید کرد و الدعائتہ مکتوبہ الشریعہ بالجہ این صحبت معاملہ
 کہ میان این پیرو این مرید قدس سرہما بظہور رسیدہ کم کسی شنیدہ و از عجاب
 روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و ہم شاد فغانی اتم و نعتش کحل
 خواجہ بزرگوار و ہم گمہ علو تشریح ما کہ زبده مقربین است و قدوہ اختیار و همچنین
 حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرمودہ اند کہ در او اخرا را از اثر صحبت فلان
 و اشارہ بحضرت ایشان نمیدودہ اند معلوم شد کہ توحید کوچہ تنگ بودہ و فو
 آن شاہ راہ وسیع و اللہ اعلم بحقیقہ کلامہ در سفر سوم کہ حضرت ایشان از سر
 بلا زمت آن خواجہ صفا کی شمار رسیدہ اند فرمودہ اند آثار ضعف بدن بسیار
 ظاہر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر نور دار خود خواجہ عبد اللہ و خواجہ

(۱) بمجرد استماع خیر قدم حضرت ایشان خواجہ تا دروازه کابلی کہ از منزل شریف ایشان قریب سه تیرہ پرتاب باشد پیادہ باستقبال ایشان آمدہ در همان سفر

محمد عبدالعزیز را که آن دم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان ایشان
 توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
 ایشان توجهات علیہ در حق پیر زاد ما فرموده اند چنانکه اثر آن توجه حضرت خواجہ
 نیز ظاہر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غایبانہ توجہ نموده اند
 چنانکه در ذکر حضرات محذوم زاد ما منقولاً عن مکتوبہ الشریف اشارہ بآن رفت
 و نیز فقرات مدحیہ کہ از زبان ذرفشان حضرت خواجہ در و ایشان در حق حضرت
 ایشان بظہور پیوستہ پیش از آنست کہ تخم پیر گنج چندی از ان بزکاشتمی آمد
 روزی فرموده اند کہ ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
 کہ امر و روزی بر فلک ازین طائفہ علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
 مبارک رانده اند بعد از صحابہ و کمل تابعین و مجتہدین چون ایشان معدود چندی
 از اخص النواص منظرے آید و نیز فرموده اند کہ ما درین سہ ہمار سال شبی نکردیم
 چند روز بازی کردیم الحمد للہ و الملتہ کہ این بازی ما و این دوکان پرتازی ما
 بیفائدہ شدہ کہ چون ایشان بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ما قدس سرہ بہ تربیت طایف
 تا زمانی بود کہ معاملہ ما با ہمتا نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
 کہ خود را از کار شجنت کشیدند و طلاب را با حوالہ نموده فرمودند کہ این تخم را از
 بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند گشتم و نیز بعد از وصیت آن
 خواجہ ذوالہرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ سودہ برآمدہ کہ آنجا
 چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت بفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
 چہار کمال مطلق و در باب از دو اثر ربعہ را از اخص النواص بعد الصحابہ و التابعین
 رضی اللہ عنہم اجمعین در جوشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب
 از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دہ دو از دہ تن

را از رؤسای ایشان در هر دایره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
 نیز داخل این دو دایره یافته و نیز آن خواجه عالیشان مگر اشاره بقطبیت حضرت
 ایشان فرموده اند و از بعض رسا ئل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جای
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
 از نخستین فقرات رساله مبدأ و معاد فقره اولی ازان متضمن افاضات روقا
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عوالیض در
 این فصل آینه خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مخص شدن حضرت ایشان
 در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد ازان ایشان ملاقات اینهمانے پیر گشت چون
 حضرت ایشان از دلی بسر بند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره
 متوجه بلده معظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم محترم ایشان را حضرت
 شمرند و بسا از خواص عوام در سلک اراده آن غوث الانام درآمدند و صحبت گزین
 و حلقه و شغل و مراقبه الساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عال منوی مولانا جلیل
 تنوی رحمه الله بقی گفت در ان سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند نیازمند
 و اخلاص تمام بکلامت شیخ بزرگوار تو می رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 ازان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا بای خواه
 ایشان را برداشته پیش پامی ایشان نهاد تا شاگردان را آن افراط تواضع مولانا گران
 نموده چه اعتقاد و ادب حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم ننید انستیم چون بیرون آمدیم گستاخی ننوده مرون
 داشتیم که این همه تواضع و تذلل از شل شمای و جی ندارد و فرمود اینها علمای
 بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احرام ایشان بر ما یان لازم است ما را
 درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسائی داشت باین حقیر گفت در ان ایام که حضرت

ایشان بلاهور شریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوة ارباب
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
 اید میان علم احکام و علم اسرار و احوال و عرفان سرشار مسأله وحدت وجود
 که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا بر آنند حال آن
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک
 از دیده مولانا فرو ریخت و تغیر در بشیره او چون تغیر ارباب حال میگردد بدست
 بزانوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
 گوهر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوش هوش مولا با شگفتی
 ندانم چه گفتی چه انگیزتی که گفته و از دیده خون ریزی: بتقریب این قضیه
 و نسبت توحید یکے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن مختصر
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در او اعلی غلبات نسبت احاطت و سر بیان و
 روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زود انگشت من بریده شد بالجمله درین آنجا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور یا ارباب فضل اصحاب حضور ناگاه
 خبر انتقال خواجه بزرگوار بدارالقراریع ایشان رسید آرام دلها به ناله آرامی
 گشت و شربت شیرین آن صحبتها رنگین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بجز
 استماع این خبر متوجه دیگری نشدند چون بزیاارت روضه منوره مشرف گشتند و
 عزایرتی مخدوم زاد باو هم پیرا نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را موی
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بکلمه امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آجانمانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصیحت
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه همشابه که در حیات بابرکات خواجه باقی باشد
 قدسنا الله سره الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجبات و انوار جذبات
 بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات

بعضی ماسدان متاع الخیر آن قضیه استفادہ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان
 کما مریشیوهای مختلف در میان آورد و خلاصه خلاصان حضرت خواجہ نجفیات انداختند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برقع آن بنصائے که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرداختند چون دیدند که مفید نیامد بسبب تنبہای
 بعضی آنها توجه نمودند از آن ہم متنبہ نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره
 حضرت خواجہ قدس سره رفته توجه و التماس نمودند درین توجه یکے از آنها را که حساب
 کشف بود و نظر درآمد که هر یک ازین درویشان طلبتے چرانش بر فروخته بودند
 ناگاه برق خاطفے در رسید و همه چراغها کادعا و توجه این درویشان بود و آن برق
 توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفادہ را شاید با ایشان
 رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
 مدت ما بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفاد و صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شهر جامی الاخر که ماه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزیر
 روضه منوره پیر بزرگوار از سر بند آمده باز بسیر نمودند و دو سه کرت با گره نیز تشریف
 آورده باشند دیگر از سر بندت جمع جانشند نگردا و آخر عمر که دو سه سال از مزاجمت
 سلطان وقت مصحوب عسکر بعضی بلاد مرور ایشان روی داد و دوران نیز حکمتها
 بود که اهل آن بلاد باین سبب بعجبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
 بهره ور گردند چنانکه یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
 از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک آن قریه جاے گرفته شروع
 در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
 بکوچه آن قریه درآمد بنده در قفای ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
 در خاطر افتاد که درین دیه سجدے خواهد بود و آنجا رفته وضوے تازه کرده

و ایشانرا صفا نظر کرد و بنید و هم در معاطله آن را قی و نا بنیدند که این امر اعجاز

دو گانه ادا نمايم چند قدم ز رفته بودند که مسجدی در کمال صفا ظاهر شد و
 چاه بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بسجده آمدند
 یکی از فقراي که آنجا بود از فقير پرسيد که ایشان چه کس اند بنده و پايخبر
 وادوے بذوق تمام دو پیده رفت و عزيزی را که مقدس آنجا بوده
 و در پہلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بود اما اگر کبر سن و دیگر موانع پیش
 تنوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز پز آمده بر اقدام هابون افتاد و نیا
 بمضون این بیت برکشاد سه های اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گزری بر خاک
 ما افتد و ایشان را با صبح در ایشان آتش بمنزل خود آورد و نیز با نهنما نمود و فرود
 انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که آنجا ز وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علییه خویم
 بزنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فائده و اسرار و حقایق وارده هر چه بر گزار خود نوشته اند قدس
 الله سرها و روحها و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل اینست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
 بعض فقرات مانوده از بعضی آن عرایض کترین بدگان احمد بذروه عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی بیناید و احوال پریشان را معروض
 میدارد که در اثناے راه آنقدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
 تجلی خاص علیحدہ ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکه در اجزای آنما
 جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که به عرض نمایم درین انقیاد مضطر
 بودم و ظهوری که دین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و

محسنات عجائب که درین لباس میآموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
 ایشان تمام گداخته آب شده میفرتم و همچنین در هر طعامی و شراب و کسوتی
 جدا جدا تجلی شد لطافت و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن
 نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت بحال علی تفاوت درجات جدا جدا خصوصیات این تجلی
 محمداً بعضی میتوانند رسانند که در ملازمت علیه بود شاید معروض میداشت
 اما در اشای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی و اتم و با بهر نامها امن توجیه نمیشد
 اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی بالنسبت تزیینی
 ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظواهر اصلا لطافت نیست و ظاهراً
 که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان باقیم که بطن
 اصلاً بزیج بصر بنمایند و از جمله معلومات و ظهورات معروض است و ظاهراً که توجیه
 کثرت و دشینیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد ازان چند گاه این تجلیات
 رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صامت بلکه التجلیات
 کان که یکن شب نامد که در ازان یک فتامی خاص رود داد و همانا که آن تعیین
 علی که بعد از خود تعیین پیدا شده بود درین فتانگم شد و اثری از مظان
 آن نماند درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
 آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مسم داشتن نیات و خواطر تیر با بملامات
 عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت
 ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرض داشت کمترین بندگان احمد بنده عرض
 می رساند که از تفصیلات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن لا حول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم علوی که تعلق بمقام فتان فی الله و البقا به داشتند حق
 سبحانه بنیایت خود و کشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء است

و سیر فی اللبیبه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و مثل
 آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
 که اولیا بر الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند
 قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را بمحصول میداند اصل قابلیت استعدادت
 را بمحصول و مصنوع میداند و سجانده محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بروی
 حاکم باشد ز یاد و گستاخی نه نموع بنین باید که حد خود داند منتهی در بعضی رقم
 نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
 و همچنین احوال بعضی موفی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و تیر از برای دفع آلام
 و شداید آنها توجه کرده شده اما حال قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
 منسلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلا بخاطر
 غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدانها بخاطر گذرد و منتهی بعد برین عرضیه
 است که چنانکه سابقا تعلق ارادت بمبرادات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
 مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و جنبه لامراد و لا اراده
 و صورت این فتا نیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه رقت و غموض تعمیری بود و لاجرم عنان قلم
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص
 در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که یقین نیست
 بر نوشتن جرات نمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت است
 و نه و راه آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا حق را و راه آن داند
 حیرت و جهل بهمان ضرافت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض

تا بحکم همه تناقض در تناقض است در کفایت نمی آید حال نه شبهه متحقق است
 استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً یا خیراً و ناظر اولاً و ایضاً
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستیم فی الحقیقه
 ختای خصوصیت صفات ما بالاطهار از آنها بوده که در ضمن وحدت منبج شده
 بودند و خصوصیات زائل گشته احوال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الافواج
 و کاندلایح نیز بر طرف شده قهرمان احدیت بیخ چیز را نگذاشته تمیز که از مرتبه
 علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر فایح آمده کان الله فاعلم
 لیکن معه شی که آن کجا کان ابن زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
 این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجیحات علیها
 حضرت ایشان علی التواتر و التواتر الی فائز و وارد اند چه عرض نماید من آن
 خاکم که ابرو نو بهارے که کند از لطف بر من قطره باری که اگر بر روی دازتن صد زبانه
 جو سوسن شکر لطفش کے تو انم هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات گستا
 است و شعر افتخار و سبایات و ملی چون شه مرا برداشت از خاک که سز و گر
 بگذرانم سر بر افلاک که ابتداء عالم محمود بقا از داخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
 بقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتداء از شبلی ذالی حضرت شیخ علی الدین
 است قدس سره در صحنی آرند باز بسکرمی برند و در نزول معروض علوم غریبه
 و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
 بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقای
 مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا اینجا
 بوده و وصلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت^{۱۱} هر چند فناء هم باشد بقای
 مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صوم بیشتر خواهد بود و هر چند صوم بیشتر
 افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه حال صوم انبیا را بود علیهم الصلوٰه والسلام

(۱) وجهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد

معارفی که از ایشان سرزده نیز راجع است و عقایدی که در ذات وصفات بیان
 فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از لقیه سکر است الحال معارفی که باین کینه
 قائلند اندا که تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم است لای کشف و جزو
 ری میگرد و مجمل مفصل میشود مگر گویم شرح این بجد شود همی ترسم که بسا و انبج
 بستانی شود بده باید که مد خود و اندر شرح علی الاطلاق جل شانہ بکرت تو جهات
 علیه بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال جلال
 مبرنی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال^(۱) علامت این
 تربیت متحقق شدن است بحسب ذاتی همیشه متحقق آن امکان ندارد و محبت
 ثوابیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوسی است پس تا زمانی
 که علوم بنام از ساخت سینه رفته نشود و مجمل مطلق متحقق نشود از فنا بهر اندازه
 و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد و آنست که گاهی حاصل
 شود و گاهی زائل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جمالت محض است و بعد
 از بقا جمالت و علم با هم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور که
 این موطن حق الیقین است که علم و عین جناب بگرد گیر نیستند و علم که پیش از جمالت
 حاصل شود از تیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
 اگر شهود است هم از خود اگر معرفت یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
 در بیرون است بی حاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد نظر از بیرون
 بالکل منقطع بیاید شود که حضرت خواجہ بزرگ قدس اقدس فرمایند که اول بقا
 بعد از فنا و بقا هر چه بنیند در خود بنیند و هر چه شناسند در خودی شناسند
 و حیرت ایشان در وجود خود است از بیخا هم صریحا معلوم میشود که شهود معرفت
 و حیرت در نفس است در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که سیکه
 ازین نشانه در بیرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بجزیره ندارد

(۱) در بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم
 خود حمل کرده است و عبارت معمول بر ظاهر خود است

تکلیف البقاء نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق
عام است و بقا با اندازه فناست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بقا و بقا و بقا و بقا
نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست ^{۱۱} نه هر که
تبراشد قلندری و اندازه نه هر که آینه دارد سکندری و اندازه این نسبت حضرت خواجه
عبدالحق ^{۱۲} است و متمم و مکمل آن حضرت خواجه خواجها حضرت خواجه بهار الحق و الله
است المعروف بقشند قدس الله سرها ^{۱۳} عجب کاری است اولاً بر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد پس من مزید میگفت و هر چه
از استعداده و بنویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاکه بعالم اسباب فرود
آورده اند و نظریه بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشد در اول جمله
نوعی از حزن رو میدید هر چند بسبب عزت زائل میشد و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
و عا میگرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و ندر رفع آن میبود بلکه امتثال امر
او دعوتی بود و حالاً مقصود از و عارض بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سر بود و در محو هر چه عوام ان
را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از و عارض
بلا نبود دل را اینگونه خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعا بآینا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخوابند حالاکه بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعا بآینا
علیم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه عجز و امتثال امر بعض امور که رو میدید بحسب امرگاه تبعرض آن کتانی
پناید منمها هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفتند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام
بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند بلا مصداق

(۱) هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یا دوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل
دیگر چه گوید (۲) عبد الحقائق غنجدوانی توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۸۰ م.] در بخارا

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواہ عدل بصحت آنها
موافقت ظاهر شریعت و غیر اندازند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اہل سنت دارند با اصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرتی ندارد و قدرت بمقاربت فعل می بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا میداند کما قره علماء اہل السنۃ و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان درین مقام
بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین راقدس سرہ نیز ازین مقام نصیب
ہست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس اللہ
تعالی سرہ الاقدس و از شاخچ ما تقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داف
طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجب قدس اللہ تعالی اسرارہم القدر
حاصل اینہم کمال تبع و بچگانگی کبار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے
کہ حجب سدول بوده اند سے و اہتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگے او حجاب اوست ع فلاطیب لہا و لار اتے * مگر کمال بیگانگی
و نئے مناسبے را وصل و اتصال نام نہا وہ اند یہہات یہہات یہان یہہ
یوسف زینجا موافق حالت سے در افکنده دف این آوازہ از دست
کز و پر دست و ف کو بان بود پوست ہ شہود کجاست و شاہد کیمت
و مشہود چہست ع خلق را روسے کے نماید او ہ مال لثراب و رب الارباب
خود را بندہ مخلوق غیر مقدر میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عزوجل میداند غیر این بسیج نسبت اثبات میکند عنینت و آیت خدیجاً

۱ و اجماع علمای اہل سنت است در هیچ چیزی مخالفت بظاہر شریعت

ع در کدام آئینه در آید او و منها مدنی است که احوال خدیه غلبه علیه اطلاق
 ندارد و نگارانت س عجب نیست اگر زنده شود جان عزیزه چون ازان بیار
 جدا مانده پیامے برسد میدانند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
 رسد ز دور بانگ جبرسمه عجایب کار و بار است نهایت بعد از قرب نماید
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویند که الحقیقت در ضمن این اشاره یعنی
 قرب و وصال کرده اند شاعر که گفت الوصول الی سعاد و دنیا: قلل الجبال
 و دونهن خیون: پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مراد از ان نیز آخر
 الامر بار او مرید پایت شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنست
 وین غلبه من الصلوات اکملها و من التعمیات افضلها با وجود مقام مراتبت
 و محبوبیت از مجبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسر و فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اؤذتک نبتی مثل ما اؤذت محبان بار محبت
 توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قضیه پایانه ندارد
 ع قصه العشق لا انفصام لها: منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
 توجیهات علیه از رفیت احوال محرم ساخت و از تلویح به نمکین مشرف گردانیده حاصل
 کار خیریت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز به مجرد از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز تکلمت و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضند داشتند تا توقف
 واقع شد عجب آنست که حال لا یحوق الیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند در عین حیرت و غنی
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از دیاد جهل و نگر نیست ع عجب آنست که من و اصل و سر گردانم

(۱) و بمجدد عرض احوال روز مره جرأت نمود و مع ذلك هل را برودت به نهجی مستولی شده است که
 بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نتواند پرداخت

الله تعالى بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
 است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت
 تجلی صورتی بتجلی ذات است بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین و فوق
 مقام شهادت مقام صدیقیته است و تفاوتی که میان این دو مقام است
 اجل من ان یعتبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان
 صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت و بکشف
 صحیح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
 ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولاً همان طور که بعضی
 اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء الله تعالی حقیقت است تفصیل
 عرض خواهد کرد آنست که پس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل و علا در بنیام ظاهر میشود چنانکه
 مقرر علماء ائمه حق است شکر الله تعالی سعیه و ایجا وجود هم در راه میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین شیخ علاؤالدوله و بعضی
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیه
 از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان تر از آن مقام مقام نبوت
 است که در الحقیقه بالاتر است و محال صحوح و بقاست مقام قربت لیا
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تخریه صرف است و تمام عروج است

شان باینها در پس آینه طوطی صفت داشته اند هر چه استاد ازل گفت
 بگویم و علوم شرعی نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند از
 نظریه بصوریه آورده اند شخصی از خواجه بزرگ قدس التمتعائے
 سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
 اجمالی تفصیله شود و استدلال کشفی کرد و نظر نمودند که علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رویدند که از آنها
 می باید گذشت و تا پایتیه نهایتی که مقام صدیقیته است نرسد ازین علوم
 بهره نمی باید فیالبت شغری ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسهم و لیس لهم مناسبه بعلوم هذا المقام و معارفه فواجب
 و فوق کل ذی علم علیهم و برترند قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 بنجی اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت مخالف است لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و ظهور بشا برتر
 لیله البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
 این سنله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
 اخفا و ستر مناسب بود لایسأل عما یفعل **س** که از بهره آنکه از بیم توهین کشاید
 زبان جز به تسلیم و تعویب و علوم و معارف در رنگت نیسان میریزند که قوت
 مدر که از تحمل آن عاجز میشود قوت مدر که مجرب و تعبیر است **س** لاجل عطا یا
 الملك الامطایه او ایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در وقت کتابت
 آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند که مقصود از افاضته آن علوم حصول بلکه است ثبوت کرد
 آن علوم چنانچه طلبیه علوم تحصیل علوم براس آن میکنند که ملکه مولویت

ہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف نحو و غیرہا کنند انہیں عرایضہ الشریفہ
 روح اللہ روح صاحبہما و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
 عرایض حضرت ایشان صحیفت گرامے بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان شنائے و دعائے ایشان کشودہ و بصحت و بعلو مرتبہ تمامے
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامے صحیفت بقلم محترم
 آوردہ اند کہ انچہ از کثوف مذکور گذشتہ طریق آن بغایت مرضے و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بستے واقع شدہ کہ نے
 قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بجنور گفتمہ خواہد شد انہیں
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضاً وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
 رسالہ تبدر و معاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفتہ ہا آن وعدہ
 نیز و فالازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولے
 در پیشے را ہوس این راہ پیداشت عنایت خداوندی حل سلطانہ اورا
 بیکی از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانند و از انجا طریقیہ بزرگواران اُخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 پرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفت قیوہت
 میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج السنایۃ فی الہدایۃ نیز شرنے
 میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او سہل و کار یافت و این راہ را نیز
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بنہا
 رسانید یعنی با سنے کہ رب اوست و ازان اسم تجاہلیت اف کے کہ بمعجزت
 محمدیہ است علی صاحبہما الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس الله تعالى ستره عروج نمود و از آنجا بدشکیری روحانیت حضرت
فاروق رضی الله تعالى عنه فوق آن قابلیت استعلام میرشد و از آنجا
تا پرتغای که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کا تفصیل است مراتب مقام
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدی است تبریت
روحانیت حضرت رسالت خائمه علی صاحبها الصلوة والسلام والرحمة ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو امداد از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار که خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالى
اسرارها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرة ظلمت تا همین مقام منتهی میشود بعد
از آن اصل خالص است متمیز بظلم طائفة افراد بوصول این دولت
ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمیز
عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بظلم میگردد اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علی تفاوت در جامع خاصه افراد است ذلك فضل الله
یؤتیہ من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد و بعد از وصول بآن مقام که مقام اقطاب است از آن
سرورین و دنیا علیه الصلوات المبارکات والتحیات الناصیات عنایت
شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد از آن عنایت خداوندی جل شانہ
و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یکدفعه تا اصل
متمیز بر دو مقام مبتدئ در آنجا میرشد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانند و عروج اخیر که عروج در مقام
اصل است مدو از روحانیت حضرت عنوت اعظم عمی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس الله تعالى سره الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 باصل الاصل واصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را مایه نسبت فرویت که عروج اخیر مخصوص بانست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیز می که جذبه قویه داشتند
 و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن در ویش بواسطه ضعف بهیت
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خودنداشت و نیز این در ویش را
 توفیق عبادات نافله خصوصاً ادا کس صلوة نافله مدد کس از پدرش
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
 حاصل شده بود و ایضاً این در ویش را علوم کس از روحانیت خضر بود

علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام والرحمة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
 نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالییه آخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود مییابد غیر از این مجال مانده است تا در دنیا
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله باشد است
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر فر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصه های نسبت های خویش
 نصیبی اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرار هم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حفظ وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ عظام روحانیت حضرت خوا
 قطب الدین بیخ از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در ان مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبریه قدس الله تعالی سرهم
 گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق چنانست بین آن شاه راه است و مقام اول بجانب بساوی آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و بنهایت النهایت میرسند و فرادتها را راه دیگر است بی طبیعت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه بر رخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره و در است و مقام اول منجا
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد و بعد ازان
 بمقام اکابر سروردیه که شیخ شهاب الدین ابن طریق اند قدس الله سره بریم
 عبور واقع شده است آن مقام متجلی غور اتباع سنت است علی مصدر بالاصدق
 والسلام والتحیة و مزین است نورانیت مشاهده فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیق آن مقام است بعضی نساگان سیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاصالة
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر اثر از مبتدیان و منتهبیان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام بمن شکرست آن نورانیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در این بنامی جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند میسرست
 بعد ازان بمقام جذب فرود آوردند و این جامع مقامات جذباتی اندازده است
 از اینجا نیز فرود آوردند بنهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آوردند پیش ازانکه درین مقام تکلیفی پیدا شود باز عروج واقع
 این زمان اصل را نیز در رنگ ظل و انداشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بملین پوست و السلام فقره ثانیه قطب ارشاد
 که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و از منتهی شمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمات را نور ظهور او
 میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش هر کس را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
 می آید و از دستفاد میگردونی توسط او بچکس باین دولت میرسد مثلا نور هدایت
 او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گو یا بنجد است
 که اصلاح حرکت ندارد شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد بآن
 که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گو بیاروزی در دل طالب مشاهده
 میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه
 ذکر الهی است جل شانته و بان عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
 همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصی که
 منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از او دربار است هر چند بذكر الهی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سدر راه
 فیض او میگردد ولی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت پدایش
 از وی منقود است صورت رشد است صورت معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
 و محبت بان عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانته خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن معابد
 بزرگ مراتب شکر که حضرت سبحانه و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم بان انحصار
 اگرچه این جمله بعضی مرقا قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشد لیکن چون
 بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرت ایشان ظمده اند با دیگر معابد که از دیگران

بگویند یوش نرسیده بود و استخراج خاص این مراتب علیه بآن قطب البرج
 مینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا محظوظ و منور العت ثانی گردانیده بود و آن معنی را
 بکرات با شخصرت الهام فرموده و بافتشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
 بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که محض وصات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش ننوده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر از ظلمت است پیغمبر
 اول العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین است که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 علما را مرتبه انبیا بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر پایه از علما در این امت مجدی تعیین مینمایند که احیای شریعت
 علی الخصوص بعد از ائمه که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اول العزم است و بر
 پیغمبر در آنوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
 ازین امت در کار است که قائم المقام الوالعزم انبیا باشد فیض روح القدر
 را باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه مسجما میگردد آنست که کلامه الشریف و بر مکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از اقسام انبیا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعی و عدم مطابقه
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 و نوشته کمالات و ولایت را بحالات نبوت هیچ معنی نیست کاشک

حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندش است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو
اطهار نیست حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافران
بتر و اند فکیف از اکا بردین سه ولی چون شه مرابرداشت از خاک به منبر دیگر
بگذرانم سزای فلاک به من آن خاتم که ابرو بهاری که کند از لطف بر من قطره با
اگر بر روید از تن صد زبانه به چوسن شکر لطفش که تو انتم نشسته کلامه الشریفین
راقم حروف گوید مرابردل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینست را که
حق سبحانه حضرت ایشان را مجد و الف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبدالحکیم سیال کوی^(۱) که در علوم عقاییه و نقلیه و تصانیف علییه چون او
الحال در دیار بندگی نماید کتابت بهمانوشته بود و بنهم نموده فرمودند که
از ان فقرات مدحیه این بود که مجد و الف الشافی مخفی نماند که این مولانا
مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقع بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صورت میگفت که اقولی^(۲) حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجسدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردید بنواخت با شند عجیب و غریب نبود آن مخصوصاً
که بعضی از ان سابقت و فضل سوم ذکر یافت که باز نگرود و یک
ظاهر شدن استعداد و طبیعت ایشان به پر زبر گوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الا مرتبه بچندین سال دیگر

(۱) عبد الحکیم سیالکوی توفی سنة ۱۰۶۷ هـ. [۱۶۵۷ م.] در هندوستان

(۲) آن مجملات چهل و شش خاصه است

- ۱ نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
- ۲ بصورت شمع عظیم دیدن که مگر دیگر بزرگداشتن آن خواججه ذوالکاشف
- در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چیرا می
- ۳ شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیک از مخلصان متمسک احوال
- و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز کار
- ۴ ترا بنهایت رسانند و دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مرایشان را و بشمار
- ۵ پیر عالی منقبت هآن دولت دیگر سرعت سپهر سلوک ایشان در
- ۶ خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بحمال رسیده اند و دیگر پیر
- ۷ پیر والا مرتبه ایشان مستفیضان خود را در حوضه خود با ایشان دیگر فرمودن
- ۸ آن پیر و سنگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
- آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
- ۹ و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن درویشان بچهر
- ۱۰ شما نوشتن بیشیری است و دیگر رسم نمودن آن خواججه صفا کیستان با ایشان
- ۱۱ که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احترام نمود و دیگر تمیق نمودن آن
- ۱۲ مقتدای جهان که دلارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
- آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
- من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
- ۱۳ من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که ایهال مانه از استغفات
- ۱۴ موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواججه عالی شان احوالات علیه
- خود را بدیده مکاشفه ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غایبان
- ۱۵ از ایشان پرسیدن و دیگر از همه عجیبه استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما مشهر

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفیات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
 اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و جوید الکریم
 و خود چه تجریر و چه بقریر صریحاً و کنایه اشاره با آنها فرموده اند از آن جمله است
 آنکه بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با ایشان همه مشایخ
 طرق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
 برده اند و از خلص نسبتهای توحیش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره
 که از رساله مبداء و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتها
 ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحم الله دون بعض
 جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها نواخته اند و بمهر
 هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میرانند که از کمال
 عنایات او سبحانه در حق این بنده کثرین این است که هیچ کس جز ازین
 راه نماند آلاکه این حقیر ابران عبور دادند و از نسب علیه سر بیان و بیعت
 و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجودی
 و امکانی علیهمه علیهمه به محض کرم بهره ور گردانیدند و از آن جمله آنست
 که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات آموخت
 چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرائض سابقه رقم یافت و از آن جمله
 آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
 حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
 مکتوبی بان تصریح نموده اند و از آن جمله آنست که ایشان را در میادئ
 سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم لدنی نواخته چنانکه
 اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبداء و معاد رفت و از آن جمله است

(۱) دیگر فرمودن آن حواجه عالیشان در باره حضرت ایشان آنهایی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان گم اند الیغ کما ترفی فصل الثالث

۱۶
۱۷
۱
۲
۳
۴
۵
۶

آنکه حضرت خاتمت علیها الصلوٰة والتحمیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخت و بیشارت
 آن فواخسته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران معلوم
 ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عینی این عین را دیده آن دارو که
 آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل ممبرکات برآورده
 ۷ رساله سازد انشاء الله تعالی سبحانه ازان جمله است که روزی ایشان در
 حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و دید قصور اعمال زرفته که ندای در رسیده
 که غَفِرَتْ لَكَ وَلَمِنْ تَوَسَّلْ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِهَا سِطَّةٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ
 بَانظَارِ اَنْ اَمْرٌ فَرَمُوهُ اَنْدِ جَنَانًا لَكَ اَنْحَضَتْ قَدْسِ الْمُدْسِرَةِ نُوودِ فَقْرُهُ اَنْفَرَتْ
 ۸ رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از این جمله است آنکه بایشان
 خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بود
 که روزی بروج یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
 ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
 سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
 ۹ که ندادر رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
 یہ تجدد بر نخواستم بلکه همیشه مرا با اذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
 کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود بر خیزم در
 بندگی طاعت او تعالی آوینیم باز سر بخواب نهادم لوحه زرفته بود که از هر طرف آواز
 ۱۰ اذان و اعلام برخاست و از این جمله است آنکه ایشان را بمشتر گردانیدند بر آن که
 ۱۱ بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
 که ایشان برای اموات طلب آموزش نمودند هم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
 برداشتند چنانکه دو شاہد باین مدعا در ذکر امام فہج الدین از اجداد ایشان سبق

۱۲ ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
 و تخریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علمی که در آن نحوی تردوی داشته اند
 ۱۳ بخصوصه صدق و حقیقت آنرا دانوده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند بشره
 ۱۴ را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 ۱۵ که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تقسیم فرمودند و ازان جمله است آنکه
 فرمودند در وهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتیم رفتیم که بر فراش
 خود تکیه کنیم وقت اضطیحاغ از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوئی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه سفتون است و بر پهلوئی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادوم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کابلی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پهلوئی راست اضطیحاغ نمودم متعاقب آن عمل از گرم آنی فیوضات نور
 نامتناهی بظهور رسید و نداورد و آوند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از بیخ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که آن دم پای تومی مالید
 ۱۶ او را نیز آرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشره آخر رمضان فرمودند امروز
 معامله عجیب گذشت بر عرشش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس
 نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
 برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند در نظر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود و هم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو به بخشند را قم این حروف گوید که آنروز
 که با ایشان این مژده از سید انس و جان رسید بشکر آن ایشان طعم
 کردند و قصه را باز نمودند بعهض رسانید که بقرب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صله بین البحرین الخ میان ما و غیر
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا بیاید که بوقوع بیاید چنانکه بگهدی موعود علیه الرضوان وقوع
 یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیابا بهم در باب فضائل این است
 کنیم در میان حدیثی بر آمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این
 یكون فی امتی رجل یقال له صله یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا من بآن قال
 گفتم چنانچه تواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکر آن بر زبان آورده در حق این بنده
 التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 ۱۸ درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و النجیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در کتب پنجام
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 ۱۹ بروا از انجمله است آنکه خناس و وسواس را به محض کرم از سپینه

(۱) محمد بن سعد اکاتب واقفی توفی سنة ۲۳۰ هـ. [۸۴۵ م. در جزء سابع از طبقات کبری بر صفحه

۱۲: روایت کرده عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال

بیکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز ضعی بودم که دیدم
 بواسطه عظمی ناگه از سینه من برون رفت ازان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراح
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این که از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با استعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز انمودند که
 خطرانی که در اصول دین پیدای می شوند منشای آن این خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 ۲۰ شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز بد قصور اعمال
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیستم پس در اشای قرأت
 مصداق کریمه لم تقولون مالا تفعلون باشم و اگر بخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 ۲۱ و نعمت الاله الذی بنی الخالیص بظهور پیوست احمد مد علی ذلک هم از انجمله است
 آن که ایشان را از غایب اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فنا می مخصوص روی داد که یعنی که مرا بود برفت و آن تاملی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابوحنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذہ امام مذکور چون ابراهیم نخعی^{۱۱}
 رحمه الله نیز بنظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام در من در آمدند و من بان انوار ایشان تعین و بقا با منم و بتمامه قسم از ان
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا جزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
 ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء مذہب او
 بظهور رسید و دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
 و مجتهدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان جزای من
 بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد لکن خود را
 با انوار فریقین متحقق نمی یابم بعد فرمودند در ان وقت مشهور گردید که حق
 ازین هر دو امام تمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
 بجا و زنده نموده و حصه با امام ابوحنیفه مسلم است و ثلث با امام شافعی رجما
 سبحانه و ہم از انجمله است آنکه مشایخ لفق شنیدیه و مشایخ قادریه را قدس الله
 اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحم الله بر
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از ان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
 طریقه باشد خواهد شد تا قیامت بواسطه اولی و ثانی و اسطر از رجال و نسایم را
 به نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را یاد نمایند اگر نخواهم
 همه را یک یک بیان نمایم از ان جمله است آنکه بر ایشان ظاهراً گردانیدند
 که در یمن انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی ستر تن و بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیاده از ستر تن کسی بایشان نگرییده و ایضا
 قبور تبرکه منوره بعضی ازین انبیا را که در ان دیار آسوده اند نیز بایشان
 نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و از ان جمله است آنکه احوال مال
 شایع جبل و مشرکان فتره رسل را که نزد ما شریکین این جماعه در و درخ
 خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

اگر دانیدند که بعد از بعثت واجبای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
 با اندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفا حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
 فرمود و تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول سطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئله غریب را چون در محضر انبیاء کرام علیه الصلوات و السلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را با تمایس
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام و صفا
 مبرم و متعلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی از این قضیه
 در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار مشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدت ها مشابهات
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از این
 بشنا بهات نصیب نمی یافت و تا ویلانی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن مشابهات بنید است و آن تا ویلات را از اسرار
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضاة از الف لام بیهم الم
 خواسته که به معنی در است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا ویلات مشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط زمین استعدا و این سکین کشاؤ

گردانید دانست که علماء را آئین را از تاویل تشابهات و مقطعات و تفسیر
 و افر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از بد قدرت
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص از آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است سراج
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمز میست غامض از رموز و قبضه محب و محبوب
 و محکمت هر چند آتمتات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن تشابهات اند و مفاد
 کتاب تشابهات اند و سبایل پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان
 صحیح سازد و حقیقت را آنرا اند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکمت و بی علم
 آن محکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت یوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیز و ضلال است و از ضلالت خود بی شعور و تیر و تیر
 نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است علیم الصلوات و تسلیم
 و از استان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
 درین فشار برقع از جمال شان بر اینان یکشانید اما امید است که فشار آخرت تم
 غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می درآید که
 درین فشار نیز بعضی دیگر را و رای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
 سازند اما علم بقیقه معامله ندیند و تاویل را منکشف نه سازند با جمله جائز است
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل نیر که تشابهات
 کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را در یک فردی از نسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد آنتی کلامه
 العالی این حقیر رقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جمیع الأسرار و العلوم
 خواجہ محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغزایشان مظلمها از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بضرع تمام مسألت نمود که آیا از سر حرقی اذان حروف
 مقطعات قرآنی آن مجد و آلف ثانی باشما بیان رمزی در میان نهاده اند یا نه
 در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با اشاره سر افزا شود فرمودند که
 چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که اذان اسرار
 متشابهاً و مقطعات رزمی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون کجا شفا
 این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سحر نماید
 و هرگز از علمای راسخین رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
 مستور داشته اند باین معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
 شیاطین از حوالی خود نمایند در مری فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
 آن حضرت فرمودند که ستریک حرف اذان حروف را شما بیان انظار دیدیم
 و به بیان آن مأمور شدیم و آن حرفی بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بگو
 و نیز ما را انظار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را مغرور دار و هم اذان جمله است
 آن که حضرت ایشان را در سیه مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
 ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نواد است چنانکه در فقره مذکورہ بسیار و
 معاد سبع و کربافت و هم از آن جمله است آنکه بر ایشان مشارب تیز کمالات و لایا
 انبیاء علیہم الصلوٰت و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیروزان
 اند کشف گردانیده بودند و تیز تفاوت اقدام هر یک را در آن مشارب
 و انودہ چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
 مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نواد درست و بس معظم فقیری
 از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
 برای می آید علی صاحبہ السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

۲۸

۲۹

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مراد اینست فی الجمله به توجیه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام با دو
تمام برہا بستاده اند من و آن تن دیگر کہ بیشتر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستہامی ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان پوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن این واقعہ
چون ہلا زمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد
کنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایق احوال و مشرب
و استعداد خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بزرگ
کہ قطب اولیای زمانہ خود بود و معلوم نبودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا بہ نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوار سے دیگر سے
قدس سرہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواخته بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
بزرگ در اثناے گفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جوہر
ما چون است آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ
خود باز گشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
علیہ السلام بودہ ایم جوہر است اورا گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت با تباع ولایت دوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق شیخ
ایشان را بہ محض کرم قدرتی عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشید کہی را

۳۰

از ولایتی و مشرعی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
بمجد و مزاده بزرگت قدس سره رقم نموده اند که شمار بعد از ولایت موسوی
به ولایت محمدی آورده شد و بدین اعجاب العجوبات و من العظم
التصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این
۳۱ غایب عارفی بآن لب نگشوده برایشان ظاهر گردانیده با سراسر وبرکات
آن مرتبه علیایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب شتاب و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
۳۲ آنکه با سراسر معاملات قلوب خسته نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب
خامس متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در دفتره
دوازدهم رساله اشعار و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الائمة معرفة
والاکمل شهوداً هذا المقام العزیز وجوده الشریف مرتبة یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها والظهورات جمعها وهو المتحقق بالولاية المحمدية والمشرف
بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلوة والسلام والاقطاب والابدان الاوتار
واخلون تحت دائرة ولايته والافراد والآحاد وسائر فرق الأولیاء
سند چون تحت انوار هدایتی اینا بونائب مناب رسول الله و المهدی
بمهدی حبیب الله و بذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصه باها و المراء
لیس للمریدین من هذا کمال نصیب هذا هو النهاية العظمی والغایة المقصوی
لیس فوقه کمال ولا کرم منه نوال لو وجد بعد الوفا سنة مثل هذا العارف
لا عظم و یسیری بمرکته الی مدة بدیة و آجال تباعده و هو الذی کلامه دواء
و نظره اشفا و حضرت المهدی سید محمد علی هذه النسبة الشریفة من بذل
الائمة الخیرة ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم هم از انجمله است

۳۱

۳۲

۳۳

۱۷

آنکه و بنای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده عالی مرتبه نخواهد محمد معصوم سلمه الله و رحل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات این نشاء فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویة است و حق ایشان چنین بود که لغیسم دنیا حکم لغیسم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است بود گردد نه شایه ظلمت نسبت و این نشاء تاب آن که فی این شائبه جلوه گزینود ندارد مگر آن سرور دین و دینار اصلی الله علیه و سلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را از غایه کمال اتباع آن سرور اگر از اوش خوان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نصیب داده باشد نمی شاید هر کمال که پیغمبر را بود محل تابعان اور ازان بورا نشت نصیب رسد حضرت ایشان نیز با آن نصیب در بعضی مکاتب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان آن بود که هر چند شهود عارف اکمل باشد اما در قیاس زندگیانی این جهانی است مقید جبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا رومی قدس الله سره العالی قریب احتضار میفرموده سه من شوم عربان ز خود او از خیال پناخرا تم در نهایت الوصال بگو اگر آنکه فرمودی کسی را از کمل تابعان انبیا علیهم السلام بطیفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشاء در ولایت انبیا است که باصل الاصل شتعلق است و هم ازان جمله است که ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیدند کما لغیسم من مکاتیب المتعدذ و اتران جمله است آنکه ایشان را و رای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد انفس و بیان آن محلا در فقره از فقرات بنبار و معاد نموده اند و به تفصیل در کتوب چهل و سوم از جمله دوم فرموده و معامله کار زبیه را در ان اثبات

۳۴

۳۵

نموده رستم فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رستم الله
 عنهم جمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است هر چند این سخن سینه‌مدی نماید
 و مقبول اکثری نیگیرد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند
 یانه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق یقین مشرف ساخته که حق
 یقین دیگران نزد آن علم یقین است چنانکه این معنی در مکتوب چهارم
 از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم
 کند و چه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در
 رنگ علمای طواهر و ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقربتر از
 مشکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید الهت
 ثانی بتبعیت و وراثت تازه گشته اند و از این جمله است آنکه برایشان راهی را
 که برون جذب به سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان بر اه اقتباس
 بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
 و از ان جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق
 مقام رضاست و آن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
 سخت شگرف است و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
 و هم از ان جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
 کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات در
 عالیات مبین و مشروح است و هم از ان جمله است آنکه بعضی لطف ایشان
 خردینه رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۱ به تقریب سترهای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور معدنی آخر الزمان دیگری باین
 ۴۲ کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
 سیدار بمعنا و نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطور سیر انجامه بجایست
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجماعه دوسه قدم مسافت را قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند علی بنیما وعلیم الصلوات و تسلیمات و الله یختص
 ۴۳ بِحسبه من یشاکر و الله ذوالفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدودان
 و منور بنهار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این برهنه صلیبه
 بنی بر آن گشت و از جمله این خصائص علیاست این پنج خاصه عظیمه و دیگر اینست
الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلیبه بین البحرین و رحی
بین اقطین و بی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة
و صوره قدس سره اندر سوره بقره السابین الذین مرتبهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمزینة العلیا و لهذا سطورین
قله الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الشارح کلامه سبحانه تعالی
منه قدس سره شفا یا ذلک را افراد الانبیاء علیهم الصلوات و الطیبات قد
کیون ذلک بعض الکمل من مشایخهم بالشیعة و الوراثة و اذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم منی فحدیثا لکما کان امیر المؤمنین عشر رضی الله عنه
 اشاره باین است آنکه محمدروم زاده خواجہ محمد معصوم مدظله در بیاض
 خاص رشم نموده اند که حضرت ایشان را پوراشت حدیثا کرم ایشان

(۱) های دو چشمی حرف (ه) است

فاروق اعظم محدث بفتح وال گردانیده اند آنحضرت علی ذلک والراية منذ خرج

فی معرفتیه النبی مقرباً لکم انکم من الکتاب التاج والسنبون من

انجیل الثالث و بهی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتاً قیوماً للعالم الذی

هو اعراض مجتمعة وانما مسیته فی المعرفة التي تمسک باصله ان طینة یقینت

من طینة نبیه صلی الله علیه و آله وسلم کطینة النخلة من یقینة طینة آدم علیه السلام

۴۴

و از خصایص عظمی آنست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی در نوع

بشر ممکن است مرعطاً فرمودند و لوراثت و تبعیت سقید البشر علیه الصلوة والسلام

بدان تحقیق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان

غایم به نبی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تر پس برود نیز

۴۵

اثران جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء

۴۶

در فرزند ان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت

آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت به پیوسته

از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور

است ع و مسلم اینجا رسید و سرشکست است که بگویم شرح آن بحمد شود

مشغولی هفتاد من کاغد شود و اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه در سایل شریفه

ایشان عبور نماید پیش ازین بحضایص آن عالی حضرت متعالی نسبت

پی برد اگر چه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار است اذعان و قبول از

خوانندگان و شنودگان در کار است و راز جز بار از دان انبار نیست

رازان در گوش منکر از نیست در رضی الله عن صاحب الاحوال رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایه اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که در آن علوم مرتبه و سمو منزله آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 سفت خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 مجمع محبت و دستور العمل طلاب چه میدان بواسطه وجه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت پارجم نموده اند اما اینجا باین
 نازنین باز و آید فواید بقیه می آید بکرم الله سبحانه و توفیق این کترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میدانم اما اگر مثلاً امر
 بماند کرم باشد آن متابعت میدا اولین و آخرین صلی الله علیه و سلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن میدانم هر چه بآ داده اند از راه این اتباع
 داده اند چیزی را و کلیاً و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع ام
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک رسانند که
 یکس روز بسبب دور آمدن بجلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال من
 بسته شد در اقسام حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضای بول بسرعت
 متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هر چه
 تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روی داده که باین سرعت در آمدن
 و باین تعجیل بر آمدن چه بود بجز در آمدن از حلالا بریق آب طلبیده
 ناخن ابسام بسیار را شسته باز بجلا در آمدند چون لب از سستی
 بیرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

۱

۲

بمشورتها در آدم نوشتند بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است آنجا نشستن را الایق و بر عایت ادب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
 شستم و باز آدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ۳ ختلافی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه بر آورده حاضر کن وی شش
 قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
 که اندک و تر حجت الوقر رعایت و نراز استجبات است مستحب را مردم چه دانسته اند
 مستحب دوست داشته است سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را بیک
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدینجه نداده باشد و فرمودند
 که مادر رعایت استجاب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن رو
 قصد میکنم که اول آب بر خدیم رسد که تیا من نیز از استجبات است و نیز دیده
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نجافت بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز است
 فرمودند قضاے احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمه
 مها لکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
 از اقصا میداشتم ثم السلف و ثم الخلف روزی بر عیش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عیش کاغذی
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

کسی را بگویم که بر دارو آن و در شستن راهم بچیش بنی ادبى دیدم وقت
 دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرات
 پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
 مزینت دارو بان فرشی که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرشی
 زیاده را از زیر پاسه خود دور نور دیده کنار بگذاشتند عزیزى که بخدمت
 شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
 بعد از شرف ملازمت ایشان وقتى به برهان پور به خدمت شیخ معظم
 قدوة مجتبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
 از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سر بهند بخدمت ایشان رسیده
 بان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادى را
 چه خبر اتا به ظاهر در رعایت ادواب سلت و دقائق آن ایشان را چنان
 یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشر آن از دست ایشان نیاید شیخ
 بغایت سمرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگ فرین
 از اسرار حقیقت بگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
 آن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
 شیخ مذکور را قدس سره بخدمت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت
 بود و این معنی را مکرر باین حقیر رفتم که گاه بخدمت ایشان
 می رسید اظهار فرمودند در ان ایام که سلطان وقت حضرت
 ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسد
 میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان و در ساخته ایم
 روزی مروی از سر بهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید فرمود

۵

۶

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
 باشد و شما بجای دیگر مرید شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
 ایشان ترددی داشت روزی از افضی القضاة وقت که همسایه حضرت
 ایشان بود در خلوتی برسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این
 طائفه از دریافت ما و راست است اما این قدر میگویم که مشاهده اطوار این بزرگوار
 ما را باطوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره کفایت تقدیر را در کتب بخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
 محبتان ایشان به ما لطف نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
 آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
 الحق چنین بود که این عالم نصف بدبانت نصف فرموده جزاه الله خیراً
 این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب و صنوبر و مصلی و ما تعلق با امور العباد
 حواله بوی بود شنود که بیگفت من در تمام روز همان ساعت قبله حضرت
 ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راه این دو وقت
 مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را کمتر
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند که این دار و عمل است
 و مزع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
 باشد و می فرمودند که برخی از بعضی رسایل حضرات نواجبگان نقشند به رضی الله
 عنهم قلت عمل فمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی
 اولی و اوفق طرق است و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
 از کثرت عبادت پابهای مبارک متورم گردیده بود غایه فی الباب چون طریقه خود را

ما در بدایت بل ابتدای توسط نیز جذبات متعلق است لاجرم حال ایشان آنست
 از کثرت سکر و استغراق مطلقه کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 با ایشان فرایین و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 فلک رعایت عزیمت امور لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بغایب اند التماس از تلوینات احوال به تکلیف
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر نظمو آید
 ترقیات بیشتر بیند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهیه استحضار تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبره
 فقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و بکلی است
 ایشان آن بود که عمل بمقتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
 از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 کراهت داده بر آن عمل می کردند نمی کردند می نمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم و عمل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاهبت می نمودند و در بعضی روایات که امام
 اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین بر جواز است فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفای نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزی در خاطر گذشت که آیا لم
 آن چه باشد بدین خاطر بلا از دست مشرف شد تقریب جمع مذاهبت میان

توجه

۱۰

جواز

ایشان

آورده فرمودند شافعیه جسم السند بر آنند که جز بقبر است فاتحه نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می خوانند و احادیث صحیحیه نیز دلالت
 برین می نماید اما امام^{مالک} و امام ابوحنیفه رضی الله عنهما فاتحه امام را فاتحه مأموم
 گفته مأموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی نمایند و جمهور فقهای حنفیه برینند
 مگر بعضی روایات موجود از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون ما ماما
 امکان بر جمع مذاهب می گوئیم درین صورت صحیح را در آن دیده ایم که خود
 امامت کفر ع گرنویسیم شرح آن سجد شود با بجمه عمل حضرت ایشان در صفت
 و شمار و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالباً و گاه ثلث آخر شب
 بر خاسته ادعیه سنونه آنوقت را خوانده وضو در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بر آن بودند که دیگر در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو آفت در احتیاط بنظهور میرسد که فوق آن متصورند باشد استقبال
 قبله و در آن رعایت می نمودند اما در وقت شستن رطلین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در هر وضو و وضو را بهتر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب
 چیده از آن می افشاندند که احتمال تقاطر نمی ماندند در عضو مغسول و نه
 در پد غاسله و سر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسل
 وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل بر احوط می نمودند
 و در غسل هر عضو کلمه شهادت را و در و در انیر با و عمیه ماثوره دیگر که در
 کتب احادیث چون تکلمه مشکوه و بعضی کتب فقه و عوارف آمده خوانند
 و بعد از اداس وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائے که
 آن وقت ثنور است خوانده متوجه تجمعی شدند و باطلانینت و حضور جمعیت

تمام و طول قنوت تہجد آدمی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تأیید الہی
 جل شانہ در آراء آن عاجز و قاصرست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضو
 و قے زوال تکرار قنوت سورہ یس می فرمودند چنانکہ گاہی قنوت آن
 سورہ ہشتاد و مرتبہ می کشید و گاہی کم و گاہی زیادہ ازان عدد در او آخر
 بیشتر نخست قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از اداے تہجد
 بہ خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از
 صبح بدو ساعست ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تہجد بین النہمین
 بطور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ نماز فجر می پردازند
 و سنت بامداد را در خانہ آدمی نمودند و بہمان سنت و فرض تکرار
 سبحان اللہ و بحمد سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد
 از اداے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ
 مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قنات چہار رکعت
 بدو سلام ادا فرمودہ بشیعیات و ادعیہ ناٹورہ کہ در آن وقت آمدہ می پردازند
 بعد ازان بچہم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
 را کہ بمعاشش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند
 و بقرات قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از اداے تلاوت طالبان
 طلب نمودہ پرشس احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
 طلب نمودہ با سرار خاصہ سب می کشودند و باستماع آن سامعان
 از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القامی نسبت و اعطای
 نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او واستعداد
 او بامری دلالت می نمودند و بر حال واردے کہ بر وفا یض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور
 و مراقبت و اخفای حال تا کسی نمی گردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و ما فیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخندد ریزه چند
 جوهر نفیس نخرج عالم را بخرد و بجا دلاطیل روح بدست آرد و ایضا
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه راست
 کنند تمام عالم همه ابد الابد مسرور و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قائلان آن است
 هر چند گویند عظامه تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
 بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسناة اذا ما زدت نظر اة و ایضا فرمودند
 آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 بنگرد این کلمه طیبه ملتذ و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوهای مست
 و ایضا اصحاب خود را بطلان کتب فقیه معتبره دلالت می نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق میکردند باشند
 که کدام مفتی است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود
 که زمانه از عهد رسالت و صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد
 شده

وظلمات بدیع و مخور شمول یافته و درین ظلمات جز نور چراغ سنتت
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف منی در آید که عالم
 را بدست چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنتت هر جا در و چون
 گرم شجر مرغی نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را هببت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساطند داشتند
 و تمکین ایشان به مرتبه بود که با وجود دور و داین احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلویح بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمی رسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره بیا یون فرود آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالی و در حشیم و رخسار ایشان
 سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود روزی در اثنا
 بیان سفر فتنه ساعتی خاموش گشتند بعد ازان فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معامله عظیمه به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از لبه نهی انجمن رنگ
 حرمت ظاهر بود جز این قدر از تلویح نشان پدیدار نه چون ضحوة
 کبرک می شد نماز ضحی را در خلوت ادا نموده باز بجزم تشریف
 می بردند و بان جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه بخت شده بود
 می رساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام او عیبه یا ثوره که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزیمت گزیدند و صوم بود و طعام در میان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرات فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الاثام
معروف گشته از ایشان گفته دیده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بجایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضای آخر زمان در سنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیشتر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهی صورت مثالیه که در آن بنظر می در آید
و طعام را به ششوع و حضور تمام تناول می نمودند و پاران را نیز آن وقت
بجضور و ششوع تا کبدمی کردند و در وقت طعام خوردن زانوی بسیار
نحوانیده و زانوے بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می
که هر دو زانو را برداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظ چند
بحکم سنت قبله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اجمال متوجه وضومی شدند
و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نکرده اند قرات در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر هم میگذاشتند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے پاکم و پیش اذان قرآن می شنودند و اگر درسی بودی ^{مؤذن} فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلویت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

دور او آخر بطریق ندرت این دور کعبت را می گذارند و می فرمودند و در آن
 دوران قیل و قال بسیارست و دو سجده که بعد از او مترتعارف شده
 نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و تر را
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در اخیر مکرر نمی کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو و تر نباشد
 و می فرمودند کہ در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تأخیر ادا کے و تر
 چون مصلحت بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب و تر را ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانے کہ و تر را ادا
 نماید پس ہر چند و تر را بتاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز رقم نموده اند کہ در تعجیل و تأخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیہ آلہ
 الصلوٰات و التسلیمات ہیچ چیز منظور نیست و ہیچ فضیلت را بہ متابعت
 عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاہی اول شب
 ادا فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود در آن میدانند کہ در امر
 از امور تشبہ بان سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیمات اگرچہ آن
 تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
 و مثل آنرا دخل میدہند عجیب می آید از کوتاہ اندیشی ہزار احیای
 بہ نیم متابعت بخیریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشیتم
 یا ران را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ بتقل و انقطاع
 چه خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما
 ہزار بتقل و انقطاع نے تو سل متابعت قبول نداریم ہ آخر کہ در

۲ نالی

۲ ایستادن

سراسر نگار سبت فارغ است و از باغ و بوستان و تماشاخانه لایزال
 رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ و علی آکہ الصلوٰۃ و التسلیمات اتماہا کلہما
 و ایضا باین تقرب رقم نموده اند کہ وقتی از اوقات حبس از رویشان
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور است
 علیہ و علی آکہ الصلوٰت و التسلیمات اتماہا و اکلمہا چنین گفت کہ محبت
 آن سرور بر نبی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالی را بواسطہ آن دوست
 سیدارم کہ رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال محاف
 نداشتند این سخن فیض سخن را بہ بصری^(۱) است کہ گفت آن سرور را
 در خواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالی بر نبی اسیدلایافته است کہ محبت شما
 را جانماندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصا
 دار دو در عین سکر گفته است و من در ابتدا صحو سخن او در مرتبہ صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیراکہ در مرتبہ ذات تعالی
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوئی
 باجمل بلکہ بذوق نفی محبت در ان مرتبہ سیکمند و بہ هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت و صفات است
 و بس محبت ذاتی کہ گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکہ ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را بہ
 در مرتبہ صفات است و اللہ سبحانہ اعلم انتہی کلام الشریف و بعد از
 ادائے صلوٰۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
 ادعیہ مانورہ را میخوانند و در ستر آنکہ زود بعد از عشا غنودند و فریاد
 این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

اگر کسی نیشب بند دور نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم پرواز و آن در آن وقت
 نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالیٰ منقولست کہ شب
 بعد از اداے صلوٰۃ عشا بتفقد رعایا پانہان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
 عسسان او اور انا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آورند و در روشنائی صلح
 چہ بنید خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلانم فرمود من صلوٰۃ عشا گزاردہ بودم و بعد از اداے آن سخن
 دنیا کردہ است و در وین اکثر بچواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 دو شنبہ روز دو شنبہ و آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 درود میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بآن مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ ابجن
 والانس سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند بخوانند
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از اداے جمعہ احتیاطاً می گزاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چهار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار بخوانند
 روز عید اضحیٰ تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ مضمرا^(۱)
 ہست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
 چنانچہ مستحب است اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبہ اہل عرفات مردم میکنند
 نیکر دند و در آن عشرہ ہر روز قرات سورۃ والفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در بانی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکندند و نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحیثیت تمام آدمی نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

(۱) مضمرا ت شرح مختصر قدوری است شارحہ یوسف بر عمر توفی سنۃ ۸۳۲ ہ۔ [۱۴۲۹ م]

میکردند میان هر تری و بجه گاه به سکوت و گاه بدرود و گاه با دعوی که آمده
 سر آید برداختند و در غیر رمضان و نیز در ایام ختمها عن ظهر القلب
 میکردند و فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهورست و آن را
 به فحش بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسلموناسخن است و فرمودند
 که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخي قدس سره دیده شد که ختم
 احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس گیر و طه ای بهام پهنکبوت
 آنکه زمر پس واقعه دان و السلام بن و در وقت تلاوت از سیاهی ایشان
 و از شیوه قرات بر سامعان هویدا می شد که اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر ایشان فالین می گشت روزی در اثناے تلاوة
 رو بچایب فقیر کرده فرمودند سبحان اللہ و بحمدہ چه رازها که میان او سبحان
 و حبیب او صلے اللہ علیہ و آله و سلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
 آن مخصوص بعبادے راستخین بوده فرمودند گاهی بعضی آیات تا
 خود را بجای می برد که در فهم و در فهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
 خوف را بنوع ادا می نمودند و از تعجب تعجب را و از استغنام
 استغنام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعیات موعوده میفرمودند
 در سفر یا دیده می شد که در محفله نشسته بودند و دثارے بر روی
 کشیده قرآن می خواندند می شمردم که گاه چهار سیپاره و گاه سه
 و گاه کم در آن محفله تلاوت می نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمد
 سجده می کردند و سر آنکه دثار بر روی کشیدند آن بود که نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
 یازده میرسانیدند و فرمودند که شرم می آید که کسی در حال انفراد

در انفراد حضرت عیسی و آیات رحمت رحمت خداوند

وقوت و استطاعت اقتصار بر اقل تشبیحات نماید و می فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چنان رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است سبحانه و توجیه با و نیز منیر
 مردم هوس ریاضتها و مجاہد ہاے نایت در هیچ ریاضت و مجاہدہ بر
 رعایت آداب نماز نیست لاسیما نماز ہاے فرض و واجب و سنن
 اداے نماز ہوںے کہ فرمودہ اند بس شکل است و لہذا حق سبحانہ
 می فرماید انھا لکبیرۃ الہ علی الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 مریض و متورع را دیدہ می شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
 در آداب نماز مساہلتهاے نایت دور و فاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
 نصح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نمودہ اند
 کہ بزخوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب تجنیۃ الوضو و تجنیۃ مسجد راز کہ
 نمی کردند در رنگ سنن و روایت سنن زواید را نیز در سفر و حضر نے
 تکلف ادا می فرمودند و در آنکہ زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ نظر
 نیاید احتیاطهاے بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجائے
 نیکزار و ندبل جماعہ را در نماز نفل مکر وہ پیدا شتند و جمعی کہ بہ روز عاشر
 و شب ہر اة و شب قدر نوافل را بجاعت می کردند منع آنهاے نمودند
 و در ان باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرہ فقیہہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضے متأخران این سلسلہ عالیفتش بند یہ تجد را بجائے ادا می نمایند
 تعبیماے فرمودند کہ از اہل ابن سلسلہ شریفہ کہ بنای طریقشان بر
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہاے نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اما در ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم
داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع سے کردند و آنہا را در ان
تقداد سے نمودند و اگر در اول مہمی بنا گاہ استخارہ فرما موش می شد
در میان یا در آخر تذکرک آن سے فرمودند و در تشہد اشارہ بسپاہنی کرد
و سے فرمودند اگر چہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت سے نماید
و نیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
نتیجہ نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیار سے از علما
حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امر سے بیان حمل و حرمت دائر شود ترک
آن اولیٰ است و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است
و امام محمد ایتیان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر
جلد اول مکتوب سے نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہ سے در بعضے
نوافل احتیاطاً و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتحہ بعد از ادا می
فرایض بار و گزندگان بر اے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور
شدہ یعنی خوانند کہ فقہاً آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از ادا سے نماز
فجر و عصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نیک کردند
و فاتحہ خلف امام سے خوانند و آن را مستحسن سے شمرند و خلف
ہر تبر و فاجر نماز را چنانہ پیدا شد و بر بہر تبر و فاجر نماز سیکندار دند و
عبادت مرخصی سے نمودند و ادعیہ ما شورہ ہر مرخصی بخوانند و در رفع
مرض بعض بیمار ان توجہ باطنی نیز سے گماشتند و بسبب امراض کہ بہ
توجہ آن منظر غیبی صحن مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و ہنر بارت قبور میرفتند

وباستغفار و دعوات ماثورہ اعانت سے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موسیٰ میشدند و اہل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نموده اند
 او آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در ان باب نیز آمد باجماع تقبیل
 قبور را محسن بنیداشتند اما استعانت از مومنی تجویز سے نمودند و اجابہ
 دعوت سے فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات سے بود بسماع
 و قص حاضر سے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودہ متشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موسیٰ مخالفت
 شریعت و رأس اہل سنت و جماعت داشت قبول سے کردند
 و سے فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطع سے بوجہ ثابت شدہ و احوال نطنے سے است از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و سے فرمودند عجب سے است از بعضے
 در ویشان خام نہ تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با تکار و مخالفت
 این شریعت با ہرہ اقدام سے نمایند و حال آنکہ حضرت موسیٰ
 علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰات و السلام بان مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
 اور است اگر زندہ سے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
 این تہی داستان سے سرو برگ را چہ رسد و رأسے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند بر رأسے علمائے اشعریہ میگزییدند و بنفرمودند
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نوربوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن بنی باشد و صحور ابر سکر ترجیح

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای امت هر ولی که باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
صرف مے نمودند و از اجتهاد و ورأس مے دانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیه را قدس الله سرار هم بهتر از
طریق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب
گرام مے گفتند بعلت آنکه اندراج النہایت فی البدایت میفرمودند
آنکه این نظر طریقه فرموده اند نسبت مافوق جمیع نسبتهاست از آنست
که طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سایر طرق باشد
و رخصتها که بعضی متأخرین این طریقه برخلاف طریق حقّه خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤالدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس الله سرار هم اعدا شده اند یعنی پسندیدند و شیخ
مے الدین بن العربی قدس سره را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
و مے گفتند با وجود این محبت که مراد شیخ است قدس سره بعضی علوم
کشفی شیخ را مے پسند و حق برخلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا و خطا کشفی است از مواخذہ دورست و صاحب آن
مانند خطا مے اجتهاد مے لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او درستی
رو مے آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بردگیری محبت نرود

رضی اللہ عنہم اجمعین

ودرس بعض کتب دینی را چون برضا وے و بخارے و مشکوٰۃ و عوارف
 و ہزردی و ہدایہ و موافقت نے سخن و نئے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
 اگرچہ در او آخر عمر تقییل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در آیام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ نبودند و فرمودند کہ نحوست بعد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتأیید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد و العباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگزارند
 و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ میخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
 و آئینہ بظہورے آورند کہ ما ازین دعوات بجز حکایت الکتفا نمودیم
 و عزیزے کہ مخالف یوے و لیئے ایشان راجع کردہ با اکثر آنها تصریح
 نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیراً الحمد و استغفار فرمودند
 و تقییل نعمت شکر فراوان بر زبانے آورند و باندک شکر
 اولے استغفار بسیارے نمودند و اگر بلیہے رسیدے فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن رازینہ بساع و جات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ با عینے
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیہ برخوانند ما اصابکم من مصیبۃ فہا کسبت ایدیکم
 و باہمہ کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت یا آزار

بر این معنی دلالت می نمود و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
 نابود می سازد که آتش پیژم را و نثار عجب آن است که آن عمل و نظر
 عامل فریت می در آید باید که قبائح خفیه خود را در نظر آر و حسنات را مستم
 دار و بل از ایشان حسنه شمر منده گرد و جمعی از عاملان باشند که دید
 مقصور اعمال بر نبی بر ایشان استیلا نموده که کاتب پدین خود را مطلق
 و بیکار میداند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشتهار بحال
 خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس
 بودند^(۱) یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیبه فرسل داشتند
 محمد بن رسولام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشتند
 بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت
 خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهای نورانی در می می رسد کار
 از حنیض باوج می برند سالها به تربیت جمالی قطع مراحل می نمودند
 بحال تبریت جلای قطع سافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
 رضا عفت باشد که جفا می محبوب از وفا می او همیشه لذت بخش است
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نند و ایلام را از پاوه از انکار

(۱) غوالیار (Gwalior) مدینه فی الهند الوسطی کانت عاصمة الهند علی ایام اسلام شاه الذي توفی فیها (۱۰۵۳/۱۶۱۱) شهيرة قلعتها و بترية محمد غوث و مدفن اکابر.

تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و در وقت و حال سابق است شتان با بینهایتی و ایضا
 ازین قلعه دران ایام این رفیقہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد لله و سلام علی عباد الذین
 اصطفاہم یعنی مانند که تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
 بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلی فرموده بود و مجوس قفص
 زندان نگشتم از تنگنای ایمان شہودے بالکلیہ نرستم و از بس کوچما
 طلال و خیال و مثال تمام نبر آدم و در شاہ راہ ایمان بنیب مطلق
 العنان تجیز نمودم و از حضور بغیت و از عین بہ علم و از شہود باستلال
 بروجہ کمال نہ ہوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر ندون
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہای خوشگوار نے نے ناموسے
 و مر باہای مزہ دار خواری و رسوائے را پخشیدم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتہ و از حسن بلا و جفاے مردم مظلوظ نشدم
 و کمالیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہای تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگشتم و
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغنائے حضرت حق سبحانہ را کہ
 محفوظ بہر اوقات عظمت و کبریاے است مشاہدہ نہ نمودم و خود
 بندہ خوار و زار و ذلیل و نلے ہنر و نلے اقت رار و با کمال احتیاج
 و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابوتے نفسے ان النفس لا مالہ بالشر

الامار احمد بنی ان ربی غفور رحیم اگر بعض مفضل و قوا تر فیوض و ارادات الهی
 جل سلطانه و قوائی عطیات و انعامات نامنتهای او سبحانه درین محنت
 گده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بزرگه المله بیاس
 رسد و رسته امیدگسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و لژی
 فی نفس الجفار و احسن بی فی حاله العناء و وفقنی علی الشکر فی السرار
 و الفترار و جعلنی من متابیی الانبیار و من مقفی آثار الاولیاء و من محیی
 العلماء و الصالحین صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیار و اولیاء علی
 مصدقینهم ثانیا فصل هفتم در بیان رحمت علو معارف ایشان
 و سرظهور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسوعنه ناظر
 عارف و نحو آنده و شنونده منصف و هر که از میگده احوال علیامی
 کمل عرفا جرحه کشیده و از خوان سخنان و الای محققین اولیا و علما
 چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
 قدس المدرسه الاقدس که هر یک لجه اسرار شریعت و حقیقت است
 مبطالعها خواهد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء یخفی تحت
 لسانه ناچار بجاو مرتبه و سوت نزلت خداوند آن مقال را ہی نخواهد برود
 زود راونه در یاشن پیدا است باین حقیر راقم از عالمی عالمی که نه از مردان
 حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست که سخنان مردم
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکه علوم و نکات روداده خود را
 بنگاری خواه آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت ظهور رسیده باشد خواه
 بالهام ربانی و کشف صادق جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل روزگار

تصنیف رفته و همین تألیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در تالیف
 خویش از زاده علیه یاد و ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
 که درین جزو زمان تصنیف بیشتر زیبا رسایل و مکاتیب شیخ بزرگوار است
 که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت
 بدیسترسش مکشوفات و ملهات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی
 و نازنین و بر وفق شرع ستین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء اتمی کلام
 هذا العالم رحمه الله تعالى فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگر از فضلا که
 بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالی دیده
 و شنیده چون قیل و قال انبای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
 استماع نمود گفت حق این است که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان
 ادراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
 بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب
 پاستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصه
 آن گروه گویند اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش پر سیده شد که آن
 قصه چگونه بوده گفت و انانی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که آنکر
 بر آفرودخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعه
 گنجای نبود از هر طرف بان و انا در پیچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمود
 چون بیچاره دید که هر چند در آن باب مبالغه می نماید سوزن آن بخیران بر حمت
 اومی آفرید ناچار بگوهستانی که آن جانور یعنی هشی از کبک که آتش خوار است آنجا
 بود و شد و یکی را از آنها بدم آورد پس از مدتی مجلس این جماعه حاضر گشت
 و گفت اینک آن مرغ این است یکی جمع شدند و آنکرهای بر آفرودخته پیش آن

مع نهادن مرغ یک یک بنقار گرفته فرومی برد چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بقبل ما نپاید حکم بر بها
 تو نمودیم و نیز تو تید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فخره چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدی گفتی اضغاث احلام است شک نیست
 که در سخن این غریب بچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
 اخلاق و عموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
 است بشخ هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عمده
 بیرون می آیم اتنی الکلام العالی للامام الغزالی را قم حروف در سطوری چند
 که بر عنوان دفتر نالت مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
 بتقریب شای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
 بینی چند رقم زده که این سه بیت از آن است سه مهین فرزند فاروق است
 چون آب بکون فطوح از زبان او کند رب و زهر یک نقطه اش چون ناپوش
 شمیم وصل جانان میزند سره ولی آن کز برودت و زکام است با چه داند تا
 گرد شام است و در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای مشرع باین
 حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل است آنرا ندیده ام بنده
 مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فرادان روی نیازی بجانب آن
 کرده بود دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم هذا شیخ

و بمن گفت که درین زمانه قاسد بر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل رنگ خزن و طلال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقل
نمود و الحمد للذی از هب عننا الحزن و بسا صلی و علما نیک نهاد بر قرص
و بلاد دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صاوق العقیده گردیدند و بعضی بدالات آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضله معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس اندیشه
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند نیز
بر نگاشته در احوال جمعی که ملکست و بیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد نمودند
انداختن مقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین سند محبوبیت و صد
آزای مفضل و حدایت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است اسمی کلام
جزاه الله عنا خیرا کثیرا و دفتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان به بلخ و ماورالنهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدقتن آخرین پایه فردیت
اگر چه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سمع
نسبت بعرض آمد فرود و در نه بس عالی پیش خاک تو دهنه علما را آن دیار معا
الاخیار از مطالعه آن کلام در رز بارز بان به شنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که سجان الله و بجمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
بناشایع بتاریکی درون آب حیات است به یکی از صلحا دران ایام از قبه الاسلام
بلخ صان الله عزه اقبال ساکنینها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکا بلخ
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاه و دامای حکمت صوری

بناشایع بتاریکی درون آب حیات است به یکی از صلحا دران ایام از قبه الاسلام

و منوی شیخ قدیم کبر و میر مومن بنی رحمہما اللہ و چاروں علماء مثل مولانا
 ربانی حسن قباد پانی واقضی القضاة مولانا قاسم نوک سلمہ اللہ مصحوب ان
 درویش امانات و عوات نیاز ہند انہ مریدانہ حضرت ایشان مرسل دانشہ بود
 دراجیر آن درویش بشرف و سلبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال اخلاص
 مقتداے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
 گردانید تا بجای کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و مسافت بعیدہ مانع بودے
 بلا زمت شریف رسیدہ بقیہ عمر خدمت سے بودیم و از انوار احوال بلب
 مالاعین رارت و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع دریا
 التماس آن است کہ از مخلصان حضور دانشہ بافاضات غائبانہ متوجہ جہول
 این مجبان بظاہر مہور یعنی در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش
 گفت مرا فرمودہ اند کہ بجانب ما مصافحہ نیز با ایشان کن و چنان کرد وقت
 رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزۃ انجا معارف بلند ایشانرا
 شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس سخا
 کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم است چون
 بندہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
 مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود
 خوب کردی کہ وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 مذکور نویسند کہ اعزۃ انجا بار معانی آن از من ممنون گردند و من بہرکت آن فرمود
 از آفات راہ مصون آن التماس بجز اجابت رسید حضرت ایشان قلم فرمود

برداشته مکتوب بخیر مت میرمومن رحمہ اللہ بزرگداشتند و بدیدار اعزہ مذکور
 در ان رقیۃ شہدہ دعا نوشتنند و آن این است الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علیا و مشایخ ماوالنہر تشکر الله
 نقالے سیمہ بر ذمہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافہ اہل اسلام
 ہندوستان نہ آنقدر است کہ در ضمن تقریر و جہت تحریر آید درستی اعتقاد و برونق
 آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگوار ان اکتساب نمودہم و صحت عمل بوجوب مذہب علماء حنفیہ
 رضی اللہ تعالی عنہم از تحقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقیہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالی اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر
 اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوطست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ کہ مفاہن
 با بجمہ اگر ظاہرست اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطنست فلاح از آنجا حاصل
 نمودہ است شکر فیض تو حین چون کند آے ابر بہارہ کہ اگر خار و گل ہمہ پرورہ
 تست و حر سہا اللہ سبحانہ و اہلہا عن الآفات و البلیات بجزمتہ سید
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیات مع ذلک یارانی کہ
 بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات انجامی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افشا
 و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالی نسبت باین حقیر اطہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاینست و بعض علوم و معارف
 ترا کہ تشوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیار امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر بسیار

و چون درین ایام بتازگی شیخ ابوالکرم آمده اظهار الطاف ایشان
 نموده و انواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نمود
 بچند کلمه مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل نبض سودا
 این فقیر را نحوے خواجہ محمد باشم کشی که از دوستان مستندست
 مصحوب صوفی مشارالیه مرسل داشتند است اکتفا بآن نمود و حرفی
 از مقوله علوم و معارف این طائفة علیہ درین رقبہ مندرج نساخت و از
 عنایت و شفای حضرت امید آن دارو که در اوقات مرجمه از دعای
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ منسی نخواهند فرموده رہنا ائمانم لکن رحمت و
 لئامن امرنا رشد ادعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
 هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل التمسید میرک شاه
 و جناب افادت و ستگاه علامتہ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ الملتہ قاضی ٹولک ادام اللہ تعالیٰ بر کاشتم تبلیغ
 فرمایند فقیر ز ادبائیز عرض دعا نموده التماس فاتحہ سے نمایند انتہی اگر
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلحی سے بلاد قریبہ و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضافات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل گرد و مخفی نماند که
 اسرار عالیہ کہ از مبدا رقیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
 وار و میشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نئے آورند
 چہ بچہرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتونے کہ بجز دست
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نموده اند و در فقرہ چہند تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از انعامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر ان در مکتوبات سے آید
 و بسع اہل و نااہل میرسد اما اسرار و وقایع کے کہ ان متمیزست شمع ازان
 بنظور سے تو اند آؤں بلکہ بر مز و اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نے تو اند کرد
 فرزند کے اعز کے کہ مجموعہ معارف فقیرست و نسخہ مقامات سلوک و نیز مز
 ازین اسرار دقیقہ باو در میان نے آرد و بہ شیخ تمام در استتار ان میکوشد
 با آنکہ میداند کہ فرزند کے از محرمان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ مالا
 چہ کند کہ وقت معانی زبان را میگردد و ولطافت اسرار بہارانی بند
 یضیق صدر سے ولا ینطلق لسانے نقد وقتست ان اسرار نہ ازان
 قبیل اند کہ در میان نیاید بلکہ در میان نبی آرنده فریاد حافظ اینہ آخر ہر
 نیست ہم قصہ غریب و حدیث عجیب بہت ہا این دولت کہ مادر استتار
 ان میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوٰت و التسلیمات
 و ملائکہ ملا را علی بنیاد و علیہم الصلوٰت و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام ہر کرایان دولت مشرف سازد
 ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرد و ان علم دیگر علم اسرارست کہ فہم ہر کس با ان
 ترسد ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم استی
 کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضے ازین اسرار کہ بر مز و ایماہم
 ازان در میان نے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابہات
 آیت فرقاتے جو و چنانکہ در فصل پنجم ایمانے بر ان رفت قسم دوم ان بو
 کہ بحرمان خاص و ہمیشہ ان را و یہ اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده
 طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
 باب بر ابواب حاجبے تعیین می نمودند بل دروازه خانه را که درو بیان
 اسرار می نمودند بسیار معان امر میکردند که از درون زنجیر کنی در روزی یکے
 از طلبیہ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود
 خادمی برای کار ضرور در راکب شود و آن فاضل مقبل در آمدن درآمدن او خاطر
 اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد بر خاست لیکن چون بر نحوئی
 نیز بودند آن معرفت را پائینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز در اول
 شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
 دو شینه برودید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان است فرمودند چون تا
 در آمد لاجرم خلوت بیان را از باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که
 اوراک سامعان بدانان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
 از خود ر بودند این گرامی اسرار را همین نقیم زبان بحرمان در میان می آورد
 انا زبان قلم را محرم آن معنی ساختند تا بگوشش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
 زادهاے عالیقدر یا دیگرے از خلفاے کبار التماس می نمودند که چه باشد
 که اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشی از این شیوه که هر کس
 ستمے بر در تمے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
 که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیقدر چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
 محرم نبود و بغیر ایشان دیگر یا واقف و مطلع نمی ساختند مشتم دیگر از معارف
 مضامنه آن بود که بالتماس سائلان یا بنیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
 بتقریر و تخریر میر رسید این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و بهر معرفتی ازان شفا بخش و لها
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقیصی بهر محفل آوازه شان آویز
 گوش هر دل بهر فقره ازان خاتم اسرار فقره انگینه و بهر فضیله ازان جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام بیستان شکر صفحات از نفس آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان بحدوث
 دلها از صفا آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین منظر روز مخفیة کتاب بسین مرات جمال معانی احادیث سیاه سلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و قائل معارف تشبیهیه تزیینیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس اندر سر قائلها این علوم مقال که از زبان خاتمه عنبرین بظهور میرسید
 چون بچین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقلم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن تصریح مضموم پیدا شدند که سامعان اسرار
 و حضور می فرمود میگرفت که شجر ریگنجد چون شوندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید محذورم زادها و دیگر محرومان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از اول نزود لذت
 حرف لب او پندار نیست که از گوش بیرون نتوان کرد و شایده آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و منشأ این علوم
 متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گری گشت بجز وقوت علمی ازان سخن نیکرودند بسیار سوالات بود
 که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 تحقیقاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
 غنچه نگارش فرموده اند حل شکله را سوال نمود فرمودند که مدت است که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش بینی آید و این مانیت لیکن چون
 الحاح بنده را در آن مشاهده نمودند روزی که بر عیش خود تکیه زده بودند و تار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
 فرمودند که چون گران تر اجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سروا
 نشد لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر روشنای وحدت دیگر یافته بود آن معامله با بساط
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به بحر بر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بندد و مجلا آنچه بجل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سائل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزی در بلده اجمیر شیخ نورالحق بن
 شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبار است و شنای مقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سر گرفتارته حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی بنینا و علیها
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشی رفته
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان و افی در میان
 آریم و تفصیل بزنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و مجهان تسریم یعنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون کشف نکر دیده بود جز خاموشی جو آنی نداشت
 چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پرداختن
 لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت در آن
 کشف این سر بر روی بصیرت کشف نمودند و بشیوه خاص جلوه ازان را
 وانمودند بدان ماند که کشف این معنی تفصیل بطور رسد و اوقات قلم و کاغذ
 حاضر میداشته باش فردای آن روز و اوقات و قلم طلبیده فرمودند
 که امشب بعد از ادا کتب آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
 اللہ سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ می آید پس به تحریر
 پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر اریان آن
 بود است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان بان
 حقیقت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علییه
 حضرت ایشان بر مزوایا در آن مندرج شده شیخ سائل بصحبت امر او خویش
 آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن سقیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آجتماع گردند بنده این مقول را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز را
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشتم که قفنه بقیه النخل است
 تبسم نموده فرمودند که آن ایچاند کور شده است و مراقب شدند بعد
 ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک رسانند سه یارب
 آن غنچه خندان که سپردی بخش پی سپارم بتو از چشم
 حسود چمنش نه با بجمله بان ماجرا توجه نمودند و کلمه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم دور از کار و دیگر گردید از آنچه یاران ترسیده بودند
 بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث
 بر تخریب معارف دل پذیر حل کلام مشکل و معلق اکابر دین بود که
 خصوصاً کلامی که ظاهراً برش با اصول دین چندان موافقت نداشت
 و بهمانه طلبان و نه ادیان آن کلام را دست آویز تکامل و تساهل
 ساخته بودند از آن تاویل مستقیم زیرا بر طبق کثرت غرامی فرمودند و اگر تاویل
 قوی از آن بودی یا بعد از توجه حضرت ایشان بجل کلام خلاف آن تقوله
 که در آن خلاف کمال مطابقت شرع بود و مکشوف شدی ناچار تخریب
 میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
 رفته و آن چون خطای اجتهاد و مغفور است اما دیگران را بر آن تسکین
 بستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
 است و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیان
 سپیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جنون حیثیت دین و کمال نسبت
 سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم بزد و منع آن توجه می نمودند و
 رقمی فرمودند ازین جمله است آنچه بتقریب میری که در آن نفس
 و آفاق معلوم مشرف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
 در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
 بقدم مقرون گردد از حادث اثری مانند قدیم شود و اوقات دیگر
 که از فرط جنون متابعت مشغول بافاقت آمدند از غایت محبت
 که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
 و میفرمودند و فوراً شرع را نیز سکر است قوی که اقتضای آن

خلاف انرا برتاؤد از ہر کہ باشد نہ پنی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
 والسلام بام حضرت حق سبحانہ مصاحبہت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
 کہ ستجد نے انشا اللہ صابراً لیکن بجز و مشاہدہ امرے کہ آن را
 بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصاہرت از دست دادہ
 بران بچپیدندا انکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق پنی و بینیک
 و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم
 و از خوشہ چینیان خرمین و ذول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خدا و
 جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن بنیاد
 وصفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مہلک بود و ایضاً
 چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر اچھے موافق
 تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ در میان بنیاد ملاحظہ دیگران نماید
 خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
 ست و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از ورای سیر نفسی
 و آفاتے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
 و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے مشرک بظاہر شرع
 موافقتے نمود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علماً و حالاً
 در ان عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
 مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ مے کوشیدند و در حدت
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
 و تقریرات ارجمند در میان مے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در
 و فخر مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ

و آن را بر طبق شریعت غزایثبات نموده مانا که یکی از علما و ظاهراً گفته باشند
 که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند نوشته
 که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا دارد و در آن
 موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاست حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک است
 که باطل از سایه ایشان بگریزد و کجا بگردد و امن ایشان آویزد و اینجا همه
 حق است و برای حق است علماء و ظاهراً بین از حقیقت ایشان چه در پاید
 و غیر از مخالفت صور سے چه فہمند و از کمالات ایشان چه فراموشند آشتی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با اینجا
 قدس قوس دارند و محبت ما سوسے رافداے مطلوب حقیقی ساخته اند
 ناچار حکم المرع من احب از راه این معیت محبتی مطلوب حقیقی میرسد
 و از تنگنای تجلیات و ظہور ات که منسوب بطلال است و ارستہ حاصل
 الاصل سے پیوندند مقامے کہ اینجا علم علمائے ظواہر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب گشته خود با میرسد و اتصال بچونے پیدائی کنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد ہر کہ محب است و از غیر محبوب
 گشته است محبوب سے پیوند دوہر کہ این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میکند و اثر مقتنم میداند بل جایی کہ آن بزرگان خود با میرسد علم
 ایشان ہم اینجا رسد نہایت علم بر تقدیر صحت تا و ہلینز مطلوب است
 و آنکہ حاصل بمطلوب است با مطلوب است معیت ہیج و قیقیم میگنار و
 کہ نصیب حاصل نشود آشتی و ایضا بتقریب آنکہ صوفیہ در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
 محاطن بعضی ان تصدین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
 خفیه تا ذوات و مرضیات علیه است امانه مثبت حل و حرمت شرعیه
 کما تو سم بعض الجابین کرم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چهار ادله هیچ دلیل مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
 ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشف و الهام
 ایشان را قربت نبی بخشد و از بقیه تقلید نبی بر آرد ذوالنون بسطایمی
 و جنید و شبلی رحم الله بارید و عمرد و بگر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
 مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری فریت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانان از ماسوے او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر حاصل اند او را اصل اند
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر میز نید برای او میز نید و مبتدیان ایشان
 مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده میکنند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفائی اومی یا بنده منتیان ایشان
 چه نشان دهد که نشانی اند قدیم اول نشان نسیان ماسوے است از قدم
 ثانی ایشان چه و نماید که برون آفاق و انفس است الهام ایشان راست
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسطه از اصل اخذ

می نمایند در رنگ مجتهد که تابع رأی و اجتهاد خود است ایشان نیز
 در معارف و مواجبه تابع الهام فرماست خود اند حضرت خواجہ محمد باپسا
 قدس سرہ نوشته اند کہ در افاضہ علوم کہ نے روحانیت حضرت خضر
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات و السلام ظاہر این
 سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود معاملہ نشستی دیگر است کما الشہد الکشف
 الصریح و موید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند
 درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلیہا
 کلام محمدی بشنوا زین عبارت شیخ مفہوم می شود کہ حضرت خضر از
 محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ما و اہل احکام
 شرعیہ کہ اہل اندر بان مخصوص اند اگر چند آن معارف ثمرات اوست
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست
 و تا زمانے کہ درخت بریاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشت نئے عقلے باشد کہ درخت پر دو ثمرات
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 شرد اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مدائین است
 را باین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است
 ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مدائین از معرفت نئے نصیب است
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه ہمیشہ ندارد و از قبیل
 است در اج است کہ جو گیہ و براہمہ را در ان شرکت است کل حقیقہ

ردة الشريعة فهو زندقه واما دل پس رواست که خواص اهل البد و معارف
 ذات وصفات و افعال او تعالی بعضی از اسرار و دقائق فهم کنند
 که ظاهر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکناات اذن و عدم
 اذن او تعالی در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی
 اوقات اُداس بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی پابند و تبرک آن
 مأذون گردند گاهی نوم را به از لفظ فهمند احکام شرعیه با اوقات موقت
 و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکناات این
 بزرگواران مربوط به اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نقل و همان
 فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی اُدائی نوافل
 بینانند و گاهی مرکب امور مباحه میگردند و این بزرگواران چون کار را
 بامر و اذن مولی جل سلطانہ کنند همه از فرائض اُدائی پابند است
 و مباح دیگران فرض ایشان است از بیجا علوشان این بزرگواران
 باید دریافت علمای ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
 پیغمبران می دانند علیم الصلوات و التسلیات و دیگران را در ان
 اخبار شرکت نمیدهند این معنی منافی وراثت است و نفی است
 مر بسیار سے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند ارس
 احکام شرعیه مربوط به اوله اربعه است کہ الهام را در ان گنجائش نیست
 اما امور دینیہ ماورای احکام شرعیه بسیار است کہ اصل خاص در انجا
 الهام است بلکه توان گفت کہ اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انصراف عالم بر پاست پس دیگران را این بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میدانند این
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتایب سنت کامل کشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر اوست و این مستند بخالق راس جل سلطانه پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است
 که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام منظر است و آن اعلام
 قطعی را بنا آتنا من لدنا تکسیراً و همی لنا من امرنا رشد و السلام
 علی من اتبع الهدی انتهم کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست که حضرت ایشان پر لیا
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اند بودند جسم الله سبحانه و اگر
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر پیشی و حکمتی و کشفی
 و مشاهدتی بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید در یابد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن بیخ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال ابن زین
 کحل مشایخ بظهور پیوسته و بیخ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
 ربانی علاؤالوله سمنانی در سئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العرنی
 رضی الله عنهما ننوده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه یعنی که هم شیخ سمنانی
 ویرا عارف سجانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده است
 احوال مجتهدین میان هم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او
 متابعت رأی خودست و مرضی استاوش نیز در آن است و تلامذه با وجود
 کمال ادب و حقیقت سئله با سائده مباحثات و مناظرات نموده اند
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک سئله شش ماه با امام عظیم مناظره
 نموده و در بسیار مسائل و امثال او بر خلاف رأی استاد خود
 فتوای داده اند کما لا یخفی کذا که مرتبه احوال و ارشاد و عرفان تیر
 این صورت دارد و اما بر ناقص معرفت نیست منزلت را این مرتبه باشد
 و بعضی فضلاء وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شری چنانکه
 باید ندارد و امروز در علم ظاهر و باطن یگانگی زمانه ایشانند چه بود که شرعی
 بزرگوارند چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نموده
 بدین تقریب شروع نمودند شرعی عنی در غایت بلاغت
 معنی و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
 گذرانیدیم که مبادا در محلی از محال اذکار تقریب علو سخن و تدقیقات آن
 ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیخ از دست
 حال آنکه من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برنگ
 که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صحافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان
 بعتاب و رنجش تمام بوسے نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بیجا و نادان
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیه این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ واکر
 بعضے تصوف خوانان مقید بہ عت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت غلبا
 بعضے علمائے طالب الدینا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
 میکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیوودہ سپر نمودند تحقیق این امور
 در کتب قوم مسطورست از اینجا باید طلبیدر گاہ بدو کلمہ در غایت جمال
 از سر و امیکروند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
 کرد اینکہ صوفیہ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے سرست کہ
 باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہر نمود
 نے بود نخواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
 و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
 مطلق آن سائل از سر و آنے شد و نیز از خواہے سوال او رغبت اورا
 بر رفع قیود مشرعیہ و ریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
 فریفتہ خطوط آنایند و بشوق تمام آنرا جو یان و از زوال آن سخت
 ہراسان و بچنین این غذا بہا دنیوے کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ
 بکنار یکشد و بکترین آلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابد
 ہمین لذات و خطوط در بہشت وہمان رنج و آزارے در دوزخ آشد و اہل حق
 خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و چہ
 موجب حصول آن گردد باتیان آن سے فرمایند و از چنین غذا نے و
 آزارے کہ آنجا سخت ترست و سردے ہر ہیزند و از ہر چہ باعث جولو

بآن بود بگرزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کندک مردمان آن
 دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بودی که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارتی می رسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلام چند
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این رکابت کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدای توجیه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالی شان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و پیشا
 امر ارواح طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات الله علیه وآله واصحابه واجابیه جمعین مشاهده فرمودند چنانکه در
 عرضیه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هر کس در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی مسمات و کمالات آن علوم مسطوره نیز
 مخطور شده بود فرصت شحری بر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
 انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران بیسیر شد
 که التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن نگاشته
 کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 که حضرت رسالت خاتم علیہ السلام والصلوة والختیة باجم کثیر از مشایخ امت
 خود حاضر اند و بین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 آنرا بوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و پروردگار
 آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصة لطولها و در همان مجلس
 باشاعت این واقع را افرمودند ع باکریان کار با دشوار نیست به اتسی
 کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراست جد معظم خود فاروق
 اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصبیه فراوان داده بودند چنانکه
 سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست سبحان
 که بزبان این بنده برگزیده خود ظاهر نموده ع زبانی را با بود و گوینده تو
 شایده این معنی است قصه که را تم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت تبصیل نیز رقم نموده و مجلس انیست که بعد از تمام
 دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از ع
 انکسار و دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر ط
 عاظر گذشت که آیا این همه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
 سبحان باشد یا نه مقارن این اندیشه نداور رسیده که این علوم که در تحریر
 و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ما است باز درین اثنا هم گشنند که این همه
 که نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آمده است همه مقبول و مرضی ما است
 بل این همه را ما گفته ایم و بیان ما است و در آن وقت آن علوم و معارف
 یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را در آن علم داخل یافته اند نگاه
 به تحریر یکا تبیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوبات
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالی رقم نموده
 که این معارف که سوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی
 باشند که اصلا شایسته و ساوس شیطانی را در اینجا مجال نبود پس این همه

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلطاً
 گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا وعلیم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
 وضع شیطان میکردند و نیک گذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و چون
 اظهار نعم جلیله از اعظم محامدست باظهار نعم عظمی جرات نموده آمد و رجا
 که از منظره عجب مبرایاست چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت اللہ سبحانہ
 نقص و شرارت ذواتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب بود
 و ایضا نمونید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
 سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را جهت علم کلام دوم فرمودن
 مرتضی کرم اللہ وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات بیاموزم و باعث
 دیگر ازین بواعت عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
 از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
 مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
 گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت مرید آنرا از زبان علیه
 والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
 از انست سه بر نوزده شب در روز از ان حچیم پاتا بو که یکے ناله بگویش
 نور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصالیص حضرت ایشان که در فصل جمع
 ذکر یافت نیز منودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تجدید نعت
 و تشویق اهل طلب و ارادت و تحفیف بار غلبات حال و نسبت است چنان
 در کتب و ابیات باین بواعت مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
 ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
 نه تعضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را

از کافر فرنگ بہتر داند کیفیت از اکابر دین سے و لے ہوں شہر ہر دوشت
 از خاک ہنہ و گر بگذرانم سر ز افلاک ہ اگر بر وید از تن صدر بانم ہ چون
 شکر لطفش کے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفۃ ازار باب توحید انانند
 کہ استلاک و اضحلال در مشہود خود بروہہ انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
 است کہ در مشہود خود مضحیل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
 ایشان ظاہر نشود رجوع آثار ابر خود کفر پیدا نہ بعضے از ایشان
 میفرمایند کہ اشقی عدالاً اعمود ابد اعدی میخوام کہ ہرگز اور او جودی نوب
 ایشان اند مقول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانما دیتہ در شان ایشان
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمہ آسایش ندرند چہ آسایش در
 غفلت ست بر تقدیر دوام استلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
 ہر وی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
 کہ گناہان اور اہن شد و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مورے
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست
 تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یا بد جمعہ را البساع و نقص
 دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
 و گروہے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطربی
 ہمراہ سگبانان بصیر امیر فت شخصے از عزیزے ستر آن پر سید فرمود
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ الی عزیز برخوانندگان معارف
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو قوت و غموض
 و دقت پایہ دیگر ست و از نازکے سرمایہ دیگر روزے این حقیر

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از منقول
 و منقول مہارت تمام نبود و از خواص کلام ابن طائفة علیہ خصوصاً قائل
 حقائق شیخ اکبر مے الدین العرنے قدس سرہ اطلاع فراوان بنا
 قدر علوم معارف ما و ناز گہما کے آزاد و نیاید در نیاید حال پختہ
 بیج خام و پس سخن کوتاہ باید و السلام و از مرقومات متبرکات حضرت
 ایشان یکے فقرات عالیات مہر و معا دست و فقرات شریفہ
 معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہائے طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
 رد شیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثہ مکتوبات
 قدسی آیات ست آتا و فقر اول متضمن بیست علیضہ و دو صد و نو دست
 مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گرد و از خوارق حضرت ایشان
 کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
 مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بردل گذشت
 و نیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقمہ شیمہ نامزد این حضرت
 گرد آن رقمہ خاتمہ مکتوبات آن و فقر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
 این در گاہ ہم چہ دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام
 باین غلام مجبور مترود سے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند
 فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن و فقر را
 کہ برطبق عدد مرسل و اصحاب جیش بدرگشتہ ختم نمایند فصل مرادی
 بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
 کہ نامش نیز زمین باشد اما جلد ثانیے مشتمل ست بر نو دست مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی است بر صد و چهارده مکتوب بر طبق سوره
قرآن بعد از تمایله جلد ثالث و مجبورے بنده از آستان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود و بظهور آمده بود و هنوز چهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیده

قدس الله سره الانور و نور مضجعه المعطر بحجرتہ سید البشر و الصلوٰۃ والسلام علیہ
و علیٰ آلہ و صحابہ و ائمتہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرة متبرکه که از حضرت ایشان است ختم نمائیم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسوعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازه
و جدید است بکشائیم بنیای الله سبحانه و کریمه فقره اولی در مکتوبی
بیکے از ہم پیر ہائے تردد الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزہ قرآ
از سایر معجزات اقوی و ابلغ آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابر نیسان سے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت ہما
موافق علوم شرعیہ و سمر موعے مخالفست سنت را در ان گنجایے
نه این خصوصیت علامتہ صحت علوم است حضرت خواجہ ما قدس الله سرہ
الاقدمس نوشته بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح است الا ہمہ قائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقره ثانیہ در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق برنگاشته اند کہ این است بیان طریق
کہ حضرت حق سبحانه تعالیٰ این حقیر را با این طریق ممتاز ساخته است
از ہدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ مستظمن اندراج

نہایت در ہدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ اینجاسے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند
 آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیرب و بطحا است کشتند و با
 فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان منے ساختند چون
 آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 ہدانا لهذا و ما کننا لنہتدئے لو لانا ان ہدانا اللہ لقد جارت رسل ربنا بالحق
 فقہرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقض
 و تدافع مفہوم گردد و محل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقتہ احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
 معارف جہاں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
 احکام شریعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضہ منے نمایند
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ منے شود آن تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و اللہ سبحانہ حکم و مصباح منے دلک فلا تکلن من المتمرین
 اتسی کلامہ العزیز اما معارفی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
 نمودہ اگر چہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتاب منے باید پرداخت لیکن عشر
 را از ان ایجاد ضمن ہفت پرکت منے نگارم و انتظار فرصت
 تحریر یقیہ آن در اوراق دیگر منے برم تا کہ میسر آید یہ فرخندہ شبی
 لکر این دو بیت مولوے معنوی راقدس اللہ سرکہ کہ عشق معشوقان
 نہان ست و تیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نغیرہ یک عشق عاشقان
 تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فریہ کندہ بر زبان آوردہ اند فرمودند
 عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتہ بہ عشق عاشقان نیست

زیرا کہ متعلق عشق معشوق بہمان ذات عاشق است نہ آنکہ صفتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکہ عاشق
 مبرور تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 مجتہش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
 چنانکہ در او آخر از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا تو وسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صحبت خود در شاققت قد و
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشہ چشم و چین ابرو و شکیخ زلف و سیو
 و امثالہا اما در عشقی کہ معشوق را بعاشق است ہیج یک از اینہا ملحوظ نیست
 انگاہ فرمودند عشق صفات را نئے آرائے و تلویح ناگزیر است از اینست
 کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام و مین
 است نزارے عاشق و فریہ معشوق آثار آن و این است و آنکہ عشق
 معشوقان نہان و سیر است نیز محبت ذاتیہ مشیر است لان الذات
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقی
 کہ معشوق را بعاشق است ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
 ازین محبوب من است کہ گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز فقو
 ینہاید و محبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسۃ الشریف
 و این تعبیرے بود از ان حضرت بر فرے کہ تعلق بکرمیہ بیہم و بچونہ بہ
 داشت فہم من فہم ہا روزے یکے از درویشان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسانید کہ در کتانے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ کشند
 و از کتہ دیت خواہند معنی این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عیش
 فرود آمده و ساعتی مُراقب نشستند بعد از آن روئے بحاضران کرده
 ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او بگفت از معشوق رحمت اند رحمت نمود
 بیناید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که میقاو تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خیر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او که
 رحمت رویت معشوق را میداندست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قربت را میداندست چون بر رحمت محبوب از دور که
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 میداندست چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسیده لعلش او آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میداندست چون بر رحمت محبوب
 هم آغوش محبوب شد از بس استسقا را آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را میداندست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندیج است که تعطش او رحمت
 از دادند و آنچه در پوست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 کشته دیت نخواهند او بدانشکی خود و خود را کشته محض یافته و مواخذه
 که بر او ز فتنای بقایای آثار میرود دیت فهمیده ستیجانه می گوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام رسیده بود و رقیه باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آن آن رقیه بود و رقیه درین ترور نظر قابل نبود

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بگلی با و بسیار دتا سر موکے از و با دست قاتل مواخذه
 دیت در میان دارد و چه گویم که برو چه ردد و چه بید و چه میدهد
 ع قلم اینجا رسید و سر شکست و توجیه این کلام وجه تیر برین وجه
 فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بکشد که زوال عین
 و اثر لازمه آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
 و وظائف شرعیه طلب دارند پس روزی در سفری که هوا در
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نخارت و حضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخندوم زاده عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه
 و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سجائے شیخ ابوالکلام
 علاءالدوله سمنانے قدس سره میفرماید ربا عیبه این و هم بود که زود و
 برخیزد و اسکان و حدیث بره روی برخیزد که لطف خدا در رسد از راه کرم
 شاید که دمی از تو تویی برخیزد این ربا عیبه شیخ اشاره بزوال عین نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لطمه نمی دانند زیرا که از این
 چیز بچلے ذواتے نیسیر نیگردد و چون تجلے ذواتے نزد قاتل نیست مگر
 برقی لاجرم اثر او که رفع قویے است و آن ایماست بازال عین
 و مے و لطمے باشد و آنکه گفته زوال عین چیز بچلے ذواتے صورت
 نیگیرد اگر چه بیان آن تفصیله دارد اما مجملش آنست که چون
 اسے وصفته ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف در میان
 حائل باشد پس زوال عین تحقق نگردد و نگاه فرمودند حسب مضمون

قدس سر زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلے ذواتے را جز بصورت تجلی

له اشبات نمینا پیدا آنجا که در فصوص شدیم میفرماید التجلی من الذات

لا يكون الا بصورت التجلی له فالنجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق
و نیز می فرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد انقلا

علم او سبحانه بجهل لازم آید و بندها محال و اعتقاد ضلال و بزوال اثر
تیزترین بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود و اما اثر

ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیر و چنانکه

کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز مصحح این

مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر مانع نموده

مشیر است این مقوله از و که بر آنکه زوال عین از و بکلیت نتحقق

نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض

چگونه ثبات یابد چون سر رود در و سر چون ماند بعد از آن آن

رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از نحو اثر

نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند

ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم

عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانے گویم توئے بر خیزد

اما دوئے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دئے گوید و ما ستم

شناسم که نزد ما تجلے ذواتے دئے بودند برقی و نیز فرمودند زوال

عین و اثر را لازم نبود بر خاستن و دئے بل نشاید زیرا که هستی

لا ظل را بود از اصل و دلیت بود که از خود می دید چون باطل دید تو

بر نیز چه توئی او همان ماهیت بودعه بود اما دونه هر جا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و قیوم در میان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤالدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
و غیر خاص و عام قسمی ثانی نیگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلمات این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید
اطلاق نیز و را گفته و این قسم ثانی است که مصطاح شیخ است بدین تقریب
بیچ نزاع نیست مگر لفظی است روزی تقریب آن کلام صاحب فتوحات
قدس سره که فرموده ان شدت قلت انه العالم حق و ان شدت
قلت انه خلق و ان شدت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان
شدت قلت باحیة بعدم التمییز بینما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگر است و تمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین یعنی
و انتفا فرقی است بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرت خواجگان ما قدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده
انست که اسم ذات را بجز به مناسبت بیشتر است و نفی و اثبات را بسلوب
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی است
مبتدی این طریقه را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسلوب تقدم نهاد
لا نوع حال او نفی و اثبات است بعد از روزی یک از اصحاب صاحب جلد
ایشان در غلوتی که بنده نیز حاضر بود و عرض داشت که شما را خود را عیب نیام

در محفلها و ہنگامها مہم نظر نسبت و حضور را بیشتر مہم نمود و در خلوات و تنہائی
 کثیر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ احرار
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در چارہ و در حضرت ایشان
 بعد از اُدائے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بجناب سرفراز
 کردہ فرمودند این جوانی ہست از حضرت خواجہ بچہن اُدا و لطافت طبیعت
 آسا اعلیٰ این دقیقہ در میان بنیاد بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت والفت آشنائی
 و ہم نشینیان باہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بکار کے کہ لائق او
 داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خود است از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و لغت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ الیہا از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن است زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاف او سرگرم کار خود پاشد و این غلبہ حضور و علاوت او از
 ست و چون سالک بخلوت رود ظاہریش از شاغل پروراختہ متوجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاف مصاحب خویش آرد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخیلی رود و ناچار حضور و آراش تقبیل پذیرد بندہ بعرض
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوات قیاس با بچہن آرام و حضور
 نیز روی نماید و جہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب آمدہ او را نیز بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت انعام
 تر باید پذیرفتہ بل وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از آنچہ دیدہ بود و دانستہ پرسید

معروف داشت بفقیری که در میان بود فرمودند بلکه چنانکه ذات او سبحانه
 و در ادراک و مراقبات مایه پدید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هر چه از صفات
 واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 آنست که حکم او کوئی اوقات خود را بپاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
 تا او سبحانه بحکم او ذکر کم ترا بکرم چگونه پاد کند که وعده پاد فرموده و نه تخمیل و
 تکلف تواند و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بجز من حصول احوال و کاشف است
 نگوئی و مطلب در تخمیل چنانچه و نه غرضانه بل بجان منت داشته بدر
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند بهره او سبحانه بآن نوازند و آن طریق
 مستقدمات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتمادی و شکر بجا آورده پس آن
 مزید گوئی و الا اعتباری نهی بعد از آن فرمودند سبحان الله و بجزده مارا با وجود
 حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصویب
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که مبتدیان مرا
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بوزن رنگی چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسبب
 و عین در تخمیل می آرند حق سبحانه ازین تخمیل ایشان منزّه است بسبب طبی
 حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تخمیل را راه نیست
 یک روزی در محفل شریف سگریات و شطیحات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
 که خا مان و نامان آنرا دست او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این ملت باین نظار این طائفه
 و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلات بدع منفع شدند بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بگشفت ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر بهم از
 ستان این طائفه بدین بدین لایق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کلام
 در سر حال از ایشان سر زد که آن همی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی ستور را مشاهد نمایند و از کجی برانید نمود لاجرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه و بطور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نخواهد
 بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سلمات بر سنت الهی رفته اند و اینها
 رحم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که محسبه باطله از انجا تحسیم رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود و پسرش اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحیح الله و ان الله خلق آدم علی صوته
 و امثالها آمده با آنکه انبیاستیما سرور ایشان علیه وعلیم الصلوة والسلام در غایب صحو
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندلس از طائفه اولیا اگر مثل این
 یا زیاده ازین سرزند غیب نباشد از باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
 فائض شود و اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر ما لمحبوسین و ما لمحبوسین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشند بعد از آن فرمودند
 که ما که یکی خود را بشتر نعیت در داده ایم و بجزمت سنت سینه مصطفوی علی صاحبها
 الصلوة و التحیمة همیشه بر پایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آید
 که تا دوران چه در یابد انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامم را تم این
 حروف عطفی استعد عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بنمایند از جمله آن تشکیکات یا زوده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بجا
 عرفیه نیز در هم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگ سل
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم جمعین دست داده است
 تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لاجواب آن مقام امین
 دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
 اشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
 قدس الله سره خود نیز در وفات مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
 شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفان منصف معنی نخواهد بود
 از اینجمله مکتوبی است که شیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشا الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه المذرفع این شبهه بشیوه آسن نموده اند من
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان اثر
 بزرگان کمال سمر بزرده بایزید که سلطان العارفین است فرموده لواء ارفع من
 لواء محمد از راه تاویل دارند شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة رصی الله
 علیه و سلم خشت فضه گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بنماید و دل
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة التأخرین خواهی بهما را بحق و الدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواهی بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

ازین و انشا الله

فرموده اند که در مقام منصور و ابویزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
 رسیدم تا بجاییکه بارگاہی رسیدم که از آن معظم تر بارگاہی نبود و آنست که بارگاہ
 محمدی است علی ساکنها الصلوٰۃ والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابویزید کرده بود
 من نکردم و همداران مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
 ابویزید بسطامی قدس سره فرموده در بنیقام سیر و صفات انبیا علیهم السلام
 سیر میکردم بارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
 کنم در دست ایشان من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من ببنای
 الهی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیز بر آستانه احترام
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسال اکابر این خانواده
 مرقوم است که حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیز بر آستانه
 نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند استی در کلام این
 دو بزرگ دین چه میگویند هر تا ویلی که آنجا میسکند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
 رسیدن چار از مقامات سایر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طایفه
 ساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذ اللہ منہ بکجا منجر خواهد شد
 پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این
 بیان مراد است که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در آن مقام
 که تعیین نمودیم بوجه حسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید است
 که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ ترتیب
 در یکی از مصنفات شریفه خودی آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
 انبیا را علیهم السلام و الصلوٰۃ اماکن خاصه است که مسافران و سایر زیاران
 بنیارت آن میرسند و استغاضا میسکند و گدائی و مسئله بینمایند کند لکن

در عالم عینب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جنت در یوزه^۵
 فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء و عظام و اولیای علی
 نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش بیناید بلکه
 بساست که کشایش در کار نه بیند تا بعبثه علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
 الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه است باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
 شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
 گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از محل علمای عالمین است چنانچه
 احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر و شگیر بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
 کلام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو ما را او ترا معلوم و کتب تو
 نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترا زین کلمات بشنوده ایم و هر یک را از رو
 عقیده تأویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شگاک خانوش گشت
 بذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
 مشهور تر بود و از اذبان نامتأمان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
 و خود را از سوزن با کابردین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباع افضل
 الصلوات و التسلیمات خلاص کنند **فصل هشتم در بیان بعضی خوارق**
حضرت ایشان قدس القدره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاشرف
 قطب و قته ابو الحسن نوری نور اللد مرقده که فرموده اعز الاشیاء فی زماننا شیخا
 عالم لعل بعلمه و عارف بطق عن حقیقتهم همان کثرت علم و عمل و معرفت اهل
 حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند شیخ اشرف و مجتهد
 قرآنیست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و اینها
 آن خصالیص علیا که در فصل نهم بزبان قلم رفت هر یک آیت استیجاب

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانند
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در آئینه مجسم مذکور است کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سره مفرموده نه ذوالنون از آنست که دیر ایبار ایند بکرامات ایشانند
بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان معنی عنہ حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت گرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از او منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امورست و نه مراد دل برین ظهورست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بین
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
وقت سجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم صحبتی یکی از اشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارق که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بسگی چوین
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است بنیت غلظت تقصیر بخدمت حضرت ایشان آدمم و دستار خود در گردن افکنده

تو در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سر مراد داشته فرمودند آری
 میر کرامات طلب شده اند و این از آن صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
 باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن شخص
 صلی الله علیه و سلم و اقتباس نور فنا و بخت او دیگر کمالات از معرفت ذات
 و صفات میخواسته باشد باین فقره چند روز بگذرانند او را کفایت
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از آن دولت بکلی خلاص بخشیدند پیش
 از تحریر آن خوارق معارفی چندی درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مقومات شریف ایشان نیز دیدیم و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات جنس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردم باین رقم نموده اند
 بزنگاریم پس بفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پروردگار
 و تقویة دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرهای و اشتها خود و امثالها نیست
 با وجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبة الأنبياء حبس الوجدی و عقوبة الأولياء اظهار الکرامات و عقوبة المؤمنین التفتيح
 فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون بن ضعف پیدا میکند و رواج
 آن فروری نشیند چنانکه حادث کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویة
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیا را امور باطنی آن نگردد و لا یتما چون هزار
 سال از انتقال حضرت سیدالارسلان صلی الله علیه و سلم بگذرد که بعضی آن مدت را تغییر امور دین و
 ملت مدتی تمام است اولیا عشرت نیز چون اولیا عزلت از اظهار خوارق غالباً منع
 گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهامی است که با بر شاو و هدایت متعلق است
 از زمان مقتضی ظهور اسم المفضل است که به بدعت و ضلالت و ابسته است کما جاز فی الحدیث

ان بین ییدی الساعه فیها کقطع الليل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا و یسئ فیها مؤمنا و یصبح کاذبا
 و نیز فرمودند که امتی که از باب ارشاد و انزوری است آنست که مریدان شریک
 از خلق بمانقی برند و از جالی بجالی گذرانند و مرید سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات
 مطالبه نماید و در خود آثار تصرفات پیرمی بیند و اولیا را التماس حاج لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت با ستیاری حق است اولیا
 تحت قبایلی لایعزم غیرمی برین مدعا گواه صادق است و تخریر نموده اند که خوارق از
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا است شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل اینجا اعتبار درجات قرب الهی است بل شانه تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق اقل باشد و از ابدا کثر خوارق که از بعضی اولیای این است بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عندهم عشر عشر آن نیامده با آنکه افضل او پیا بر تبه ادنامی صحابی
 نرسد نظر بظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایه جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلغم گشت
 و لهذا سابق سابقان این است آمد و البوجه بل لعین بواسطه قصور عین استعداد با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد
 و نیز فرمودند و هم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل بده مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عطی و قد
 یکون فوق بلور لار من لایکون لشی من هذا لان بده کلها القویه بل یقین و من شیخ
 الیقین لا حاجه الی شی من هذا و کل بده الکرامات و من ما ذکرناه من تجوهر الکر
 فی القلب و وجود کرامات خوارق عادات بر دو نوع است اول علوم و معارف

در مکتوب صدر و یورد و سیوم از دفتر اول

(۱) شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۵ م.] فی بغداد

الهی است جل سلطانة که بذات وصفات و افعال اجبی بل علا تعلق دارد و برای نظر
 عقل است و خلاف متعارف است و دست که بنده های خاص خود را بآن متعارف
 است و نوع ثانی کشف صور مخلوق است و اخبار از حیثیات که بعالم تعلق دارد نوع اول
 مخصوص بآل حق و در باب معرفت است نوع ثانی شامل محق و مطلق است بیکه اهل
 استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت اعتبار دارد
 که با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد ارادان شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
 خلایق معتبر است و در انظار ایشان معزوم محترم نمایی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نیز و یک
 که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر طرب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقاً
 او گردند بلکه این مجویان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات بی ثمرند خوارق نزد
 ایشان بنحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این مجویان مخصوص بکشف صور مخلوقات
 و اخبار از مغیبات ایشان زهی بخیران علمی که احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
 که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که به جهل تبدیل
 گردند لسیان از مخلوقات و احوال ایشان حال آید معرفت واجب است تعالی و تقدس
 که شرافت و کرامت نزد او است و با عزاز و احترام شایان سه پرسی نهفته رخ دیو در کشته
 و ناز به سوخت عقل جبرت که این چه بود اجبی است و قریب ما ذکر ناما قال شیخ الاسلام

الهری و الامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحه حرمة الله علیه
 و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیاء جماعت در طول عمر زیاده از پنجاه شخص خوارق
 نقل کرده اند بنحید قدس سره که سید این طائفة است معلوم نیست که از وی ده خوارق
 نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی بنیما و علیه الصلوة و السلام
 چنین خبر داده است چشمت قال عزوجل لقد اتینا سوی تسبیح آیات نبیات و ادیان نبوت
 از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور می آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق است معنی آزادانند یا ندانند مصرع نورش بدنه مجرم اگر کسی بدین است
 اکثر خوارق مشایخ را میدین خاص و جلیسینان مجلس اختصاص ببیند و برور ایام به تفریق
 و تحریف اقسام بدین الانام شهرت میگردد و بعضی ایضا نثر رنوده اند که معنی تخلف و با خلاق اند
 که در ولایت مانده دست آنست که حاصل شود اولیا را التدریص صفاتی که مناسب
 باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسب در اسم بود و مشارکت در عموم
 صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات و غیره
 قدس سره میفرماید در بیان معنی تخلف و با خلاق التدریص صفت دیگر ملک است و معنی ملک
 متصرف بود و در همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند و تصرف
 او در آنها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع
 شنو است چون رونده سخن حق را از هر کس باشد زنی گزانی قبول کند و اسرار غیبی را
 بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت معنی بصیرت
 چون رونده راه را بصیرت او بدینا شده باشد و نور فراست همه عیوب خود ببیند
 محال حال دیگر آن معنی هم کس را به از خود بدین و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند و موجب
 پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی
 کننده بود چون رونده راه با حیا سنت است و که قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
 صفت دیگر نیست است و معنی نیست میرانده بود چون مالک بدعتی است که بجای سنت گرفته
 وی شیخ آن بدعتی ناماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
 رنگ دیگر نمیده اند تا چار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی است
 جسدی در کار است اشپای غیبی می باید که اکثر بروشکشف شود و اشغال اینها کمتر من الظنون
 الفاسده ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب اینست که بجانب حجه سام الدین مع سوره التدریص
 اند که در باب العالین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين از جمیع بکار فائز

میرسد که چون در میان اجزاء بعدی صورتی حاصل گشته است و ملاقات ظاهری اعتقاد مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بیناید بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزینویسد امید است که بلال نگشود ما چون بحث ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند نذکور میسازد و استماع خواهند فرمود و ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلنت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و اکمل باشد بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود در اکثر ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او مفضی گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بقضای عین هر کدام با هر کدام علیحدہ معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میانی سازد و حدیث قدسی است انما عندن عبیدی فی شأبائهمی است تا مدت ما بخاطر می خلید که وجهیست که اولیا عمل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الام حضرت حق سبحانه عزترین معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایتی است از جن بصری^[۱] و حبیب عجمی^[۲] است قدس سره منقول

[۱] حسن بصری توفی سنه ۱۱۰ هـ. [۲] حبیب عجمی توفی سنه ۱۲۰ هـ. [۳] م ۷۲۸

[۱] حسن بصری توفی سنه ۱۱۰ هـ. [۲] م ۷۲۸

که روزی خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ بر لب دریا ایستاده بوجہ انتظار کشتی می بر
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای بگفت انتظار کشتی
 میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذست و خواجہ در انتظار کشتی ایستاده نا
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی اللہ عنہ که صاحب علم است و عبد القیوم
 بعلم یقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در س
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقینی لفظ
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدعی بود این دید مطابق نفس امر نیست بلکه بواسط
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله بحیمل و ارشاد بر عکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر که از هم
 بالا تر رفت از همه پیاپان تر فرود آمدند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
 الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پیاپان تر
 فرود آمد ازینجاست دعوت او اتم گشت و یکافؤ نام مرسل شد چه بواسطہ نهایت
 نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بساست که از متوسطن
 این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطن بیشتر مناسبت دارند بمتدیان از منتیان غیر مرجوع ازینجاست که
 کشیخ الاسلام هر وی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجایی بودند یقین
 بسوق قصاب فرستاد بی نه بخر قاصد وی شما سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مروج نه منشی مطلقاً که عدم افاده تمام در حق او
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منشی تر بود از همه عالم و حال
 آنکه افاده او از همه زیاد تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر مروج و هبوط آید
 نه بر انتها و عدم انتها اینها دقیقه است باید دانست همچنانکه در حصول نفس قیاس
 مولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسااست که مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از آن خوارق اصلاً اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
 که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشارالیه ایشان را در امکان
 متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور نظمو
 آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهمانه برسانند
 انده حضرت مخدومی قبله گاه بی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجا رب کار و پاره
 ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در
 موسم حج حاضر بوده اید با تفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
 بودیم و اطهار ایشیائی بینمانند من هرگز از خانه نخورده بر آمده ام و هرگز این قسم مردم
 را ندیده ام چه تهمتی است که بر من میکند و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
 زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساختند و در
 بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی امشی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجامز وعده نموده درین فصل سنی و یک حارق از خوارق
 از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر پیماید مذکور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که منضم احوال و وفات است نیز خواهد
 و برنی دیگر در احوال باران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
 سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

ب

آن حضرت را ضعیفی روئے نمود در آن ضعف ده یا زده دانه مویز طلبیدند
 تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مرقبه فرستند
 بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب لظهور رسید چون این مویزها
 پیش من نهادند مرنی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
 حق سبحانه صحت و شفاى آکل خود خواستند و معلوم گردید که حق سبحانه مثل
 ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در آکل آنها ودیعت نهاد خود چند
 مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
 نیز مریض بود و معامله بیائش رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذلک دوسم
 تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
 موجب صحت شدی منتهما سیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
 ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
 ایشان بلاهور شریفیت برده بودند گاه گاه بلازمت ایشان میرسیده و حسن
 عقیده بخاندان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
 ملک دکن من بادوسه درویشی دیگر بصحرائی میرفتم بجانہ دیدیم چون روزی
 از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو همین اصنام و عبده آن از دست
 مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل اللہی یا بدتکبیرین
 نصیحت ایشان کرده بیماران گفتم که درین صحرائی حامی این بجانہ منی نماید
 بیاید هر مقدار که تو انیم ازین بجانہ ویران کنیم بی شکستیم و مکر در بدم بعضی دیوانه
 بستیم درین میان یکی از مزارغان هودا ز دور دران صحرا این تخم زب مارا دیده
 دویدہ باہل قریہ کہ عابدان بجانہ بوده اند خبر کرده ناگاہ چه نیم کہ قریب بہزار کس بعضی
 سنگ بعضی چوب بعضی حریم بردست بچشم تمام متوجه ما شدند اریار ان لاجرت و دست

فرود گرفت و فرار نمود و شوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و خمر بانی و ده درین تضرع و بیجا
 آوازهای بگوشتم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من او را
 رامی شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک بر اے حمایت تو لشکری
 از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش من
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفره مرتاب همانزویک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
 سوار شدند چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سبعت تمام
 اسپان را بدین جانب میرانند چون کفره آن سواران را دیدند قدم و پای
 کشیدند انجماء رسیده بعضی را ازین کفره تا زیانه زده و بر نخی را شتم نموده
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که تقریب بیکه از قرای آن لواحق آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند سلمانی از قریه این کفار سبعت رفته بآن دیده که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند
 و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغر فی منها
 سید جمال که از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از تقبول
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 از دشت تنهایی و بیبیت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
 و از آن بیخه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحامیت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک برد بان آن شیر و لیر فرو کوفتند
 چون ازین معالجه چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر در آن
 نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت **ب**
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با حاج کی از
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان و گفت
 شیخ ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بان ملاحظه اندیشیدم و داشتم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
 در نظرم آمد که شیر غرائی شتم آلوده بان خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بدبخت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر پدید
 گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سراز مرا قبه کشیدم و زود بر خاتم دستغفار
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه برو
 غلبه کرد از مجالست مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسیگه او تنزه نمودن خواج
 از عار آن یار بنایت منفعل و تنگدل شد و التجا بسده سینه آورد در یوزه
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او **ب**
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیاض **ب**
 مانده بود و از مشاهده آن اگر چه مخلصان خلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفت اما لکن آن **ب**
 محضرت ایشان منتقل است همه آرام و عکین شدند چون جزیع و فرغ فرزندان یاران **ب**

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بلغمی و متصرع شدند که از ایشان
 مرتفع گرد و بنایت اندر سجانه مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 و آن اعضا را نمودند که شری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر از بجا آوردند و این
 خارق بود از آن حضرت ایشان بس شکرین ع قدس اندر منظره به منهایم
 از عدول اصحاب ایشان بشنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و در
 آنجا و دستوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده و غنایان
 می رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب حرارت عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدام اصحاب آن حضرت بل از هم
 پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب ترا کم غبار یار از
 آزار میدهد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
 کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابرضا هر گردید و محاذی ایشان
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجوه ناخجند
 متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
 بود یاران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت نسبت منما بر نمانی
 از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی را قم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر
 عجیب میان نهاد که خارق بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود که گفت مر ابحار بان
 حضرت امیر کرم الله وجهه بنصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شی مطالعہ مکتوبات
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شاکم ابوبکر و عمر رضی الله عنہم
 بدانت و همان حد که براتم آنها میفرمودند براتم معاویه میفرمودن ازین نقل آنم و منتم

ب

ب

معاویه را چون شیخ

این چه نقل شکره است که این مرد اینجا بر او ندوده است این نعم و مکتوبات از زمین انداخته
 ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو لغضب تمام در رسیدند و هر دو گو
 مرا بد و دست مبارک که فته فرمودند که ای لفظ نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قیبه را از زمین
 افکنی اگر از زمین آن سخن بیا که از او آشفته گشته باور میکنی بیانات ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او در نشسته مردان او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بر باغی برودند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
 تنها ریشده بجانب ابوانی که در آن باغ می نمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
 نشسته بود تو واضح تمام بآن عزیز ادواب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و نسیم
 تمام بایشان ملاتی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدوزانوی ادب پیش آن
 بزرگ گشته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارت های میکردند چنین داشتم که جانب من حرفی میگردد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان گشته اند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با صحابه
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بزبان بنما
 که ما داریم و برداران ما که بچینیات خیر صورت منا عتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نیچی را وی گوید با وجود این صحبت
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و دشمنی آنجا عاید یافته ایشان
 را آن معلوم شده در غضب رفتند حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
 و اشارت کردند لقب سبلی حضرت شیخ تقوت تمام سبلی بر فضای من دند بعد از خوردن سبلی با خود تم
 عداوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین تقار
 و عداوت از تو نماند و شنود می شده اند و برفع آن رضی همچنین باش چون نظر کردم این دم دل خود

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه نخون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بعلی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقاد می صد شده است منهایلی از ازاب سپاه و اصحاب
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و لتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل نیاداران روند در ویشی از
مخلصان حضرت ایشان آدم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت سما
رفته باشند باینست خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتند همان شب بخواب دید که جمعی از غنیان بجنب تمام رسیده
بوی در آویختند چنانکه بر نهنگاری در آویزند و جرمیه اعتراض دو شینه را ندکور ساخته
کار در بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بضرع بسیار راه سعذرت و توبه و استغفا
بیشمار در میان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض نمود مننها جناب حاجی عبدالحق که تویح و قائل
ست و از ازاب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را ندکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمدن بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال اندا است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کیم و دو گانه ادا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از ایشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نماییم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه ادا کردیم و مصحف
بچنان عالم بردست گرفته توجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که جلال
تجارة و لایح عن ذکر اندا آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادوم شد و من

بی

بی

بسیار

بنام شکر نعمت ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که فطاریل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر قه رفت صاحب مال بزبانی را از اقربای آنحضرت
بزرگی شتمم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس سرهنگ چون آنرا شنیدند
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که مبد استند که کل دیدن آن رفتن
ایشان ندارد یکبار با هر کسبیل کرده خود با خادمی همچنان پیدا و نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینیت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا ظاهر بدخشی رسید و بان عسس بشوید و گفت ای همین و چنان میدانی
که چکس طلبیده حضرت ایشان مولانا از ان گفتگو باز داشتند آن عسس را وواع
نمود روزی چند برین بی ادبی او زرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
ویار متنازعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بیالا خانه برآمده آن بالا خانه خانه بود پر از نطق که لفظ آنرا
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در ان لفظ از جامی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بخدم فرستاد که از میت آنهم
اثری ندیدند سه نایه ادب تنهانه خود را داشت بدو بلکه آتش در همه آفاق
ز در پهنه سائیکه از امیرزاد با را سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از وقصیرات بوقوع آمده بود از مشا بدو کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که بحیرت رسیدن او را بر پائی فیصل افگند و می نیز
بنی بر او در یافته تخت بر اسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غالبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشا الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ گروهی نمیرسد بل سلطان التفات مهربانها خواهد

تاریخ

بلا

وی از غایت اضطراب معصود داشت که در آنچه در حق این محترمین مخلصان بزرگان
 بسا که فت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقمه را بمن بسیار ند که مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان ششم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خون غضب سلطان که نموده غضب الهی است بقتل رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکه ربانیدند بعد از محض فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص را سلطان آزار داده بزندان فرستاد چون این خبر بسم حضرت ایشان رسید
 تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقر چون فلق صبح در آمده که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که بگویند صدق نداد و تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که نظر سلطان در آمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند با و در میان
 آورد و انگاه بالتفات تمام خلعتش داد و خصمت فرمود و منتهی یکی از سلاطین ^ب او را
 را با و شاه وقت در زندان کرد و در آنی ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سو
 دست و پای نیز دو بقتل رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره ^ب کشید
 آوردند آن مجوس با یوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در یوزة توجه خاص الخاص برای ما
 و خلاص نمودند آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان التنب متوجه شده فرداش فرمودند که با و مرده رسان که او قتل خلاص ^ب
 و از حبس نیز غنقریب رہائی خواهی یافت این مرده را با و رسانید ما وی را از غایب ^ب
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجاذیب مقبرس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر مع دارد که دیدم که قلاب یکی از کابرتش بند آمده
 ماهی او را از گرداب بلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بنبیست
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان اوده شنود و ویرم نمون احسان ایشان

ب

و از مخلصان ایشان یافت عزیزى که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت نکند
 نظر نمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافقت
 فرموده فردای آن روز خلاص یافت منتهی او و تمندی را از پیرزادهاى این سلسله
 شریفه که از سوى ماوراء از اخفا و ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزهاکشد و بسا
 اطباء تا دوی نمودند اما فایده نپهوز رسید آن عزیز ازین سخت ستاؤى و متالم و حیران
 بود و شب و روز خوابش نماند یکى از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر اقم بود
 نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس مننون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض
 دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله یا اندرسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بگرددند
 بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشاءى بهمان
 خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تعظیم
 نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرص باید در آدا کرد نبی واسطه بنده را طلبیده سر
 گوشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلای آن عزیز که شب التماس بینودی مشدیم
 بنیابت اندر سجانه آن بلیه مرتفع گشت زود در فته دعای ما را باین نوید برسان بنده
 حسب الامر نیز اوقات مجبوری که مراد بیدار جای جمته در آغوش کشید و آب در شیم آوردیم
 از آنکه بنده لب کشاید گفت دایم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بجز من بجا فران
 میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درود عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود تعیین کردم
 که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بهیچدر خاسته
 دعا و توجیهی در وضع آن نموده اند چنانچه رسیده منقریب است که این مژده ایشان خواهد
 رسید فقیر گفتیم که حقیقت تمامها همین است که در یافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانید
 فرود این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوفطرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهده این خارق لغزین عزیز با وجود علوجاه
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جهده مخلصان و نیاز سندان
 گردید چنانچه بواسطه تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریف درین باره
 روزگاری نمود منهدم درویشی که وی و اهلش وی از مخلصان این آستانه بودند و آن
 درویش بقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشرف
 داشتند آن درویش آمده بقدموی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
 که اهلش من که از مخلصان حضرت ست چندین سال است که با انواع امراض مختلفه
 گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویه و آدعیه آنچه
 مردمان در میان آوردند سود نمیدانند اکنون از همه امید بسته و توجیه خاص حضرت
 ایشان سر رشته رجا بسته امید که توجیهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
 فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خوانند آن درویش فقیر گفت که اهلش من مرا تا کید تمام نموده
 که آنقدر بخدمت ایشان تعرض نمائی که ایشان بگویند که او را ما در ضمن خود گرفتیم و امراض
 او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
 مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مال الاطیاق است از ما
 فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر چه او کند سجان فقیر گستاخی نموده معروضداشت
 که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان مال الاطیاق نمیدانند بلکه بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
 آن بیچاره بس امیدوار است رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمود
 خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
 نیاز بر اقدام ایشان نموده مرضش بند شد منتظر رسیدن خبر شفا می اهلش بود
 تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا رسیدم اهلش خود را صحیح و تندرست یافتیم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک امراض اوخت بسته
 بوده اند بنده بعضی ایشان رسانیدم بنموده کلمه تجید بزرگان آوردند منما در بیان
 حضرت مخدوم زاد با خواجہ محمد معصوم سلمه اندر بخط آن نو باوہ بوستان ارشاد دیدم کہ فرمود
 بود در ایام غلبہ طاعون در بارہ عزیز می مردم خواہم ای ناخوش دیدہ بعضی حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ بنجم حصین^{۱۱} امر فرمودند وی
 شتم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
 اشامی قرأت فاتحہ کرد اگر تو قلعه دیدم بر پاشدہ اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
 میشود غالباً در قرأت آن نسخه تفصیل رفته باشد آن شخص رفته باز شتم نمود حضرت ایشان فرمودند
 این حصین نظر مرتب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معاملہ ایست آن حصین اول را می بینم
 کہ از تو منتقل شد پنجم شتم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجه برادرزادہ تو شد و او را احاطہ درست نمود
 او در مرض صحب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند در آن ایام آن برادرزادہ صحت
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منما مولانا محمد امین نام عزیزے کہ از مریدان
 خواجہ دیوانہ سورتے رحمہ اللہ بود بیمارے صعب ویرایش آمدہ بود و دیدتہما
 ماندہ نہ از دعای فقر و نہ از تداوی اطبا تخفیف یافتہ چون آوازہ بزرگے
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید بہ نیاز مندی تمام علیضہ مرسل داشت
 و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت تبرکے نمود حضرت ایشان بر قریم
 فرمودہ این عنایت نامہ را با پیراہن متبرک فرستاد ہو مخدوم اما تا چند بر خود
 چون مادر مہربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصہ و غم باید چید خود را و ہمہ را
 مردہ باید انگاشت و جمادے چند نے حس و حرکت باید پنداشت آنک صحت
 وَ انھم میتون نص قاطع ست فکر از الہ مرض قلبی درین فرصت یسیر نیکو کشیدہ ام
 مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاورب جلیل از اعظم

۱۱

۱۲

۱۳

(۱) مؤلف کتاب حصین محمد ابن جزری شافعی توفی سنۃ ۸۳۳ هـ. [۱۴۳۰ م.] در شیراز

مقاصد ولی که گرفتار غیرت است از وسه چه توقع خیرت است روحی که مائل کبرت است
 نفس آتاره از و بهتر است آنجا همه سلامتی قلب بی طلبند و خلاصی روح بچونید و ما
 کونه اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم بی نهایت چه توان
 کرد و ما کلمه الله و لکن کانون انفسهم یظلمون دیگر از هر ضعف ظاهر اندیشه کند انشا الله
 تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر آنجا نب ازین بگذر جمع است جاسه
 فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد پوشند و مترصد نایب و ثمرات آن باشند
 که کثیر الکرمت است هر کس افسانه بخواند افسانه است چه و آنکه دیدش نقد خود مرد آ

است چه والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی اعلیه و علی آله
 من الصلوات اکملها و ای آن پیر این را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 رهید و آمده از مریدان گشت مهنما فاضله از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
 آن حدود است باین فقیه گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویش
 بود که محبت با تو کام دهم او را بیماری صعب روی و اوجت ادویه و ادویه با طب و فقر
 تر و بسیار که دم از می ظاهر نشیگی ذکر خیر ایشان کرد و بجز دست رسیدم و التماس توجه
 نمودم فاتحه خوانند و متوجه حجه فاضل شدند بعد از لحظه بر آمده مرا یاد کرد و ند که فلان
 طالب العلم که برای مرض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرین چند فرسخ بود با گشتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بان عبارت صریح است بفتوت و اگر چنین
 خواهد بود پس فارقی عظیم است من آمده مرید خواهم شد چون بجان رسیدم از دفن
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که بهما وقت که فوت کرده بود حضرت
 ایشان را معلوم شده مرا طلبید فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم مهنما
 از غزنی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند نمودم

بلا

بلا

که گفت جهت امر ضرور از لایه و متوجه بر بان یور بودم چون بقدموس حضرت
ایشان رسیدم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بودن متروک شدم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشا الله خیرست نسبت الامر و راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شب بغایت استیلا
نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و عجب که
این صورت گرفت بعد ازین خطر در عین اضطراب و تب و قاب حضرت ایشان و نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف و خون ندیدم چون بدلی رسیدم آنجا دوستی تناول بمجموعی از معجونات
حاره مرادالات نمود بجز خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بیکروز
افتاده بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان کشاده دور و سر کبرین
نگذاشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از دور آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یا خود برسان که ضعفها او را روی میبرد باید که مثل تو مهربانی کار دانی با او همراه
باشد و وقت خلعت از نباتات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان بجای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساختم می نوشتم اطباء مانع آمدند که و غلبات
تب شیرینی و سردی خوردن مضرست من گفتم تا معقول مگویید آن طبیب
الهی براس من فرستاده و ناچار شربت ساختن و بجز نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را با شربت کرده نوشیدم کلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از مستقدان
شدند منمها این حقیر راقم عنی الشرحه روزی در اثنا تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و توحید به تامله لک عیسی ان معینک ربک مقاما محمد و
 رسید بخاطرش خطور کرد که مگر او اسی نماز توحید را در نصیب از برکات مقام محمود
 که مقام شفاعت است و ضلی نیست از حضرت ایشان باید پرسید یابین نیت بجز نیت
 آدم که ایشان در کار و وضو بودند چون مرادیند بالقور فرمودند که توحید را لازم داری
 معروض دشتم که اکثر او اسی باید فرمودند هر که میخواهد از مقام مجرب که مقام شفاعت
 است بهره تمام گیرد گوناگون توحید را ملزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوة نمودند
 بنده سر در قدم همایون نهاده معروض دشت که بنیت استفسار همین
 سر بجز نیت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بی آنکه عرض نسایم
 بطهور آمد مشها هم این حقیر غفر الله ذنوبه بیگوید که در آن ایام که حضرت ایشان
 این کترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشقبا زیها
 حضرت ایشان کشوده بود روزی رباعی بنظم آورده بسع شریف رسانیدم
 و آن رباعی این بود سه ای آنکه ملائک کس اقتد تو اند بچول سوختگان
 عشق سپند تو اند بکان نمک از لعل تو آواره بگو به عالم همه در شورش کز خند
 تو اند بایشان بجزر استماع مصرع اول فرمودند که مدح کس چنان نباید
 کرد که قبح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائک بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
 بر آنند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیا و من دونهم باشند فضل از کس
 قند گفتن نالایم است بنده را بر اے استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
 شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض دشتن آنرا نحو سے
 معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا بان بیت مولوی رو
 قدس سره که سه بی عنایات حق و خاصان حق چکر ملک باشد سیاهش شد
 ورق چکمی کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

یا از بس مبالغہ بفرض مجال فرموده باشد یاد سر کمال از مولانا سرزده بود
 منہا اتفاقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطی
 فرود آمدہ بود و دنیا گاہ بیاران فرمودند کہ مرئی گردید کہ درین سراسر از بلدیہ رو
 خواہد داد و در عامہ اہل سراسر ایت خواہد نمود و یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر

یک دعای ماثورہ بستم الذی لا یضر مع اسمہ شئی فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را نگہار نمایند کہ ہر کہ این دعا را
 بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
 ساعت زرفتہ بود کہ در بعضی خانہاے آن رباط آتش و رافتاد و بپشتی ہر ہم
 تا مہر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
 و بسا متعمہ چہ بجزقت و طہسیر کہ رفت مولانا عبدالمومن لاہوری کہ فاضل
 بوواز مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصراحت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بہ مولانا فرمودند کہ مگر شمارا بخواندن
 دعای ماثورہ مذکورہ خبر نکر گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا اعتبار نمودند و ہر یارے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلاست
 رہائی یافت منہما فقیرے کہ در حد و دکن سکونت داشت و بشرف قدسوں
 حضرت ایشان نرسیدہ بود و اما غائبانہ از آرزوستان و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امت را و ایام محرومی فراق بخاوندان
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با و نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ان نواسے بسیار بنظر درآمد و ای
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد و الممتہ علی ذلک انتمے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در گستان

ب

۹۸

ب

گذرانده نواز شہا دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندرک فرزند
 ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظہور میوست جمع کثیر کہ زیادہ
 از ہزار باشد متوسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و جم غفیر صاحب ذوق
 و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
 حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند و دلہا اسیر آن نظر
 دور بین او پد مہما ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قزوین خوانین بود و او
 مہبان صالحی و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاہ از
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
 بدگمان شد تا ہم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
 نعمان سلمہ اللہ کہ آشناے آن خان محبت الفقرا بودند قضیہ او را بحضرت ایشان
 عرض داشت نموده التماس کرد کہ بتوجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی
 نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود و خاطر
 شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیمہ بحضرت سیدی رسید بہان
 را بخصوص بہان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار بسیار
 صعب بینماید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ
 و حاسدان از رو دیوار فتویہا بر جریمہ من نوشتہ اند کہ بتوجہ بزرگان
 علوشان من عجب نباشد ازین نوشتہ شریفہ وہ دوازده روز زرفتمہ بود کہ
 خاطر سلطان بحال ہے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار
 را باد مسلمہ داشت و بیش از پیش بچے الطاف و اعطاف بظہور آورد و مہما شیخ
 سجادہ نشین از روے طلب و نیاز از راہ دور محبت تمام باستان آن قزوین

انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوہ نازنین ایشان بآیندگان خصوصاً
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و زہت چندانی بظہور نیامد بعضی مخلصان بعضی رسانیدند کہ این مرد
 مشابہ مشائخ است و با خلاص تمام از راه دور باین عقبہ علیہ رسیدہ حضرت
 ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آے چنین گمان می برویم اما در
 پیشانی اولفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم چہ باید کردیاران در تعجب رفتند مدتی
 بسر برد تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوسته اتقوا فرستہ
 المؤمنین فانه یظن نور اللہ منہا فقیرے گفت کہ ہنوز بخدمت حضرت ایشان
 نرسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلے اللہ علیہ
 وسلم کہ بہایت صحبت از کمل اولیا کہ غیر اصحاب باشند افضل شدند سرش
 چہ باشد مگر در ہمان صحبت ایشان را حالتی رونے مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا
 شرف و فریت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ حل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من رونے داد کہ بہ بیان
 او شرح گنجی آخر ہمان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فہمیدہ باشی یا نہ سرد رقم
 ایشان نہادم برخاک پلے آن سر و بوستان اقتباس انوار و راشت از جوہا
 ویدہ دل مروان پر کشادم منہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
 آن سید را ذکر دل بر بھی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل
 از ہمتاع نمودی لایسا چون آن سید بجاوب رفتی دو چندان آواز آن ذکر فریعت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازه و کلاه و خر قه یافته بود از حضرت نیز
 مترقب بمنجی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده
 و از ان اجازه تهای بی حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دیده و سدره ترقی او
 گر دیده معاجبه اوسلب این حالت است از دل او دور و جز فتنه بود که آن ذکر چنان
 چنان از وسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدید
 حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و ضمن این مصحح زبان حال
 میسر امید ع بهر چه اندر فائده بود آن طرزه طرز برود چون روزی چند حضرت ایشان
 در تاب انتظارش گذاختند و بنای پندارش را از بیخ بر انداختند بفقده تمام او را
 طلبید باحوالات مخفیة نواختند و فرمودند که معامله باطن مبطلن باید و نقش بندید
 عجب قافله سالارانند چکه برند از ره پنهان بحرم قافله را بنده منهای شیخ محمد مسعود
 که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشف حضرت
 خواجه فایده ایشان قدس الله سرهما جمته کفای معیشت بر سبیل تجارت بقصد
 رفته بود در ان ایام سحری حضرت ایشان بنیادی که حاضر وقت بود و فرمودند
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدیده شکافه
 جستجو نمودم ویر اینج جا در روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتن بعد ازین
 فرموده ایشان بچند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند مشهودات ایامیکه حضرت
 ایشان در اجمیه تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان برشکال سید حضرت ایشان
 بعبادت شریفه متوجه ثنات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در سجده که بغایت
 تنگ بودند نماز او نمودند از نقصان ایشان در و ایشان آثار رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

۲۷

۲۸

بر زبان مبارک رانند تا نامی ختمات که قرار داده ایم اگر بگویم التی باران شهبان فرصتی میداد
 که برون سجاد تراجیح گزارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بیکلی از باران گفت شنیدی
 که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان و شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه و تعالی
 شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد
 بعد از او این ختمات از شب بست و هشتم باران بخین گرفت کان هذان کریمه الشریفه
 منهما همان سجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
 میل تمام نموده بودی که اکثر این گان مسجد و جمعی که در حواشی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند متوجه آن بودند که امروز وفرو خواهد افتاد حضرت ایشان سبیل
 طیبیت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقر ایجا هستند رعایت کرده نخواهد
 افتاد و بقول اکابر که فرموده اند هر بنا بعد از عین من منزل نیست تعظیم است
 اینچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیه تقریباً ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار بیکبار ریفتا و منهدم و در ایامیکه بلاهور
 تشریف داشتند نماز حضرت را اودا نموده بنزد یک کجی از دیوارهای آن منزل
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نچسبند و حال آنکه
 باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب و اربفقیه گفت که
 خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را باقی و دل امشب
 نسبت میدهند و در حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
 والان خوابیده بود و رفته آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بان بود بی پای او کلوخی رسید
 حضرت ایشان بعبت فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
 چون آن کنیز را از آنجا بر آوردند صلا آسید با و زرسیده بود منهایکی از حکام

۲۹

۳۰

۳۱

آن حد و درخواستی که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یک از مشایخ
آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیزوس را بشارت بفتح و ادا و ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه بی باعدالمحقق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح و ادا ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما برعکس است لیکن چون آن امیر دورفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان بهزیمت یافت و به پریشانی تمام حیرت
نمود و نشان و نقاره و بغارت داده آمدن آنها فرزند ثالث سلطان وقت ^{راکه} _{۳۳}
بسیار اخوانش در رشد امتیاز تمام دهمشت ناگاه باید نزع در میان آمد از کیسو
پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقتله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
بود و حامی ملت میضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامه با حضرت نوشتند که
در ایشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معرکه معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب
در نظرمی و رأی پنهان روس داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید را نگاه حق سبحانه از سایر احوال ایشان بزرگتر و نامشایب پدر گردانید و چه نائب به
از منوب و چه خلف به از سلف و با دشا بهی جمع مملکت هندوستان را بان قدوه

سلطانین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود و ملکات ازین باو شاه
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
 راه این حقیر را تا پنج سال جلوس این باو شاه بر او تک شوکت و جاه بدین زینت شرف
 از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت قرابت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد و بحق اهل الشرف
 فضل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس النجنان در
 سال هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم که آفتاب
 عمر گرامی ایشان در برج شصت و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی مخلص اصحاب
 خود فرمودند که چنان دانم و ندانم که در این دنیا که قصاص میبرم در عمر زندگانی تمام
 بشصت و سه سالگی است و ازین معنی شاد می بودند که از رعایت اتباع سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله اجمعین در سن عمر مطابقت نیز بنظر میرسد که لک
 موافقتی باعمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و در
 سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
 بحضرت مخدوم زادهاست گرامی سلمه الله که آنوقت در سرزمین بودند نوشته
 فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمه
 عظیمه آن نور دیدهای ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عقبه علیا
 بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتند فرمودند که
 مرا اکنون بهیچ گونه نظری و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
 جهان شد و آثار رفتن پانیز مشهود میگردد و چون مخدوم زادها سلمه الله
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلنشینی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار تر کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
 این عاشق شیرازی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
 نموده اند فلحا جرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندانی عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضا
 معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندانی را طلب نموده فرموده
 اند که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری مارا نگاهداشتند ازین نوید آن دو
 سعادت مند جاوید مسرور و بهتج گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین فایده
 نهادند مع ذلک رخنه جو نبار دیده بنده را کشادند اما ازین مژده چند گاه که بر
 زبان مبارک رفته بود و حضرات مخدوم زادوهای کبار و بهمین عاشق و لنگار
 امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام بزیارت
 روضه شریفه خواهد معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی مجامعی صدر
 آن صدر الاولیاء اقب نشستن چون بر آمدند فرمودند که حضرت خواجہ اعطاف
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
 اسرار در میان آمدی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکر سعی نمکند و برضای او تعالی و الگذارید درین میان قادمان آن را قالیض الاولیاء
 آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجہ را
 قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردد و آن قدیمه را یکی از کبار مشایخ
 میفرستاده اند یا با دشاہ وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواهر و صندوق
 می نهاده آن روز آن قبر پوش فجوز را بر آورده نزد ایشان آورده معروض
 که به از شماسنوار این که باشد حضرت ایشان ب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرواز دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزد کبیر بحضرت
 خواجه نبوی و لاجرم آنرا با لطف نمودند برای تکفین با گناه میباشته باش و هم در آن
 ایام شبی وقت تهنیت این بنده نزدیک حجره خاص آمده قریب باستان سر
 بز انومی فکرت کشیده بود ناگاه از آن حجره آواز حزین گریه آلود و گوش بهوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازه شریفیه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارت تمام بتی
 را میخواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست سه باد و روز
 زندگی جانی نشد سیر از نعمت پیوده چه خوش بودی که عمر جاوداتی دشتی بچون
 ازین سفر سعادت اثر لبس بر من معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
 العود احمد کثو بند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویه اختیار
 نموده اند و اگر دیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد برون نمی آمدند و در آن
 خلوت ینابج الانوار و الاسرار غیر از محذوم زادها کبار و این بمقدار و دوسه
 تن از درویشان خدمتگار دیگر بر آرسیدن کمتر سیر میشد روزی در بدایت
 اختیار آن خلوت نفس سرواز دل حقیقت پرور بر آورده این کلام شیخ الاسلام
 را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان اندند
 الحق در او اخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحی
 ایشان بطفلان نود آمد این دبیرستان ملحق شده بودند در آن ایام بعضی
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصحیح میکردند که او اخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
 را بسبب مرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
 که اطفال را گرفته تحت اقدام همایون برسد ناچار خصت فرمودند بصدانند
 و حسرت در وقت خصت معروض داشتیم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

طجارتی پرستان مشرف گردم آنحضرت آبی کشیده فرمودند و عاکنم که در آخرت
 با ہم یکجا جمع شویم این حرف جاگد از هوش از سر در بود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیده اشک
 فشان و انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعار است این دو رباعیه که اشعار
 باین مدعا میناید مسکین کسی حلقه هر در میزود هر سوطیل سراغ شکر میزود چون
 یافت دکان قند بادش بر بود میرفت و ریاس دست بر سر میزد و پست حرنی
 تشنفته از دبستان رفیتم پی صبحی تشنفته از گلستان رفیتم پی آنخ که چو آه سرد اصحا
 خماره ناخورده شراب از دل مستان رفیتم پی او اخر ماه جب سنه هزار و سی و سه بود
 که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
 ماه باشد شیخ بدرالدین سر بندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقرر حضرت
 مخدوم زاویه عالی شان سلمه الله سوانخ این شهر سبعة را رقم نموده از آنجا
 قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر که زبان آن قبه ازان ساکت است منتصف شعبان سنه مذکوره
 که کرمه انا از لثاه فی لیلته مبارکه انا کنا منذرین صفت آن شب تبرک است
 حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه در آن نصف شب
 بآن خانه که اطفال و والدہ ماجده آنها آنجا بودند شریف قدوم ارزانی فرمودند
 آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنی والدہ مخدوم زاویه سلمه الله فرموده که
 امشب که شب تقدیر آجال و امان است خداوند که نام کر از ورق هستی محو کرده
 باشند و نام کر انابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه بن سخن
 شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردوسی گوئید چه باشد حال آنکس
 که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساخت این راز

زیوش بر اندازد فرموده الهی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار از و انقطاع جزات نمود
پرسیدند که وجه این تبطل و عتلت و انقطاع از عیال و فطخ الله درین روزها
چیت فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشم و کجایی خود به نهائی و از و او بگویی آنست که استغفار و استغفار و روی
است و تمامی اوقات و انقاس و در وقت مستغرق عبادات ظاهره و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی القطار تبطل تام صورت پذیرفته پس شمایان ازین دست
پیداید و مرابا و سبحانه و الذاوید و ایضا درین ایام روزی که در دلبیز حرم سرا اضطرار
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم نمود
حاضران معروض داشتند که مکر در قلوب خانه خاص خواست گذرانند فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانها جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بهم که چه خواهد
شد در او اسطی حجه که اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابن سید عبدالقادر جیلانی
راضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلا نهایت نمودند زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که فرزندم در معنی این بیت ناکه **أفلات شمس**
الأولین و شمسنا ابدًا علی افق العلی لا تغرب بآوان قول ناکه قدمی بنده علی قبه
کل ولی الله حیرانن شما حل آن به نویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ناشور
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و می فرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر مبلغ ما بهیم لاجرم از و فوران شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
 از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود و درین میان چند روز
 صحت گونه روی نموده و در پیش آن خستگان را یک عمر بی شکر و درین چند روز
 صحت شاید ایام آرام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
 مرارت ضعف صلاوتی و نعمتی می یافتیم که درین چند روز صحت معلوم نمیکرد
 درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظر می رسیدگی از باب اخلاص
 آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلی مشاهده کرده بود و پاسبان ایشان
 از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
 در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
 هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده برافشانند مرغ هندی
 آج ملا و کنت سون کجی سپهر جگ و میون و ار چه یعنی امروز روز وصال دوست
 ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دو روز و دو
 شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا ننودند که در میان چهل و پنجاه روز از این جهان
 با آن جانانی بگذرد و قبر مرا بمن نشان دادند استمعان در اندوه و حسرت رفتن و برفت
 جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد مصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
 زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سب آنرا
 پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
 سبحانه تعالی لخواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
 از روی خود ایشان این مشابهت البته ایشان را می برد چون ازین حروف در سخن
 زاده تغییر می دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
 که حسرت بر احوال خود میکنم از همیم دل پرورد و کانون آن اندوه پرورد بعضی سانیدند

که قبله گاه با انیمه بی شفقته و کم زلفتی در حق بایان چسیت فرمودند که حضرت حق عز
 وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت با شما بعد از ارتحال ما زیاد و زیاد از ایام
 حیات اینجانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه
 است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
 ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بستان و دوم صفر در جمیع
 اصحاب خسته بگر فرمودند امر و از آن میعاد چهل روز میشود تا درین مهلت بهشت روز
 دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زاده فرمودند که درین چند روزه صحت که
 در میان آمد بر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و تصور بود و حضرت حق سبحان
 بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه بن الصلوات اکملها و بن التسلیمات
 افضلها مرا عطا فرمود و مخدوم زاده را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
 شدند که درین کلام رمزی مضمون بود که حضرت صدیق اکبر راضی اللہ تعالی عنه بعد
 از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام وینا بربول
 العالم منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی اللہ علیه و سلم عز و شکرت
 تو بومی شب فراق آمد و روز پنجشنبه بستان و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
 جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه بنیبه دار نبود سردی نهوا اثر کرد و تب رجعت
 نمود باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوات و التحیته از
 بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما استفاو
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 بردارند و پیش ازین ضعف بخاوم فرموده بودند که مبلغ گذار از انگشت جهت نقل
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
 نمودند بر زبان مبارک را ندانند که واعظی در ول من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
 ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفلان فرستادند
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال کلی تمام شده بود درین ضعف
 افاصله علوم عالیه پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و درین ارباب
 که گرم بیان و قایل حقائق بودند تکلم فرادان بطور رسید حضرت مخدوم زاده
 خواجه محمد سعید سلمه الشرواقه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان انهم
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
 فرمودند که من فرزند وقت کجاست فرصت که بوقت دیگر زبان را دادم که یار
 اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیره جماعه ادا نفرمودند
 مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاروند بر ای رعایت قوم و اوعیه و اوراد و آثاره لایم
 و ذکر مراقبه و امکی ربانی بیخ فتوری بجا آوردند و بیخ دقیقه از دقائق شریعت طریقت
 را فرود گذاشتند شب که نلشت آخر شب بر خاسته وضو کردند و تجمد را ایستاده
 گذاروند و فرمودند که این آخرین تجمد است و اسپنجان شد که بعد ازان تجمدی نیستند
 که محال باخر رسید تجمی یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروری کرد
 میداد مخدوم زاده بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرود رفتی بوان
 ضعف است یا از استغراق است که بعضی معالجات عظیمه در میان است توجه دارم
 تا کما هو مکشوف و مشهور گردد و با تمام و اکمال رسند و مجلی ازان خوا مض اسرار
 بکوش فرزند ان کبار رسانیده اند چون ازین فرود هتگیها بافاقت می آمده اند و صفی
 درواگیز و داغ اثر بر روی ایشان خسته بگرد میان می نهاده اند بیشتر آن و صلیا تخریس
 بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
 که سنت را بدندان خواهند گرفت گو یا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بوقت اتفاق چنین
 نصایح بطور می آورده اند منها ماری الترمذی و ابو داؤد عن عریض بن ساریه
 رضی الله عنه انه قال و عطا رسول الله صلی الله علیه و سلم موعظة و جلت
 منها القلوب و ارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کثیرا موعظة موع
 فادعنا فقال اذ یسکم بقومی الله و التمع و الطاعة و ان یا مر علیکم عبد و اینه
 من بعثتکم فیسیری اختلافا کثیرا فعلمکم بسنتی و سنته خلفائی الراشدين المهتدين
 عضو علیها بالنواجذ ایام و محذات الامور فان کل بدعتة ضلالة و درین مصایب
 فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة و التحیة دقیقه از وقایع نصح بحکم الدین
 بی نصیحة فرمودند گذشته از کتیب معتبره دینی طریق متابعت کامله بکبری
 و بران کار کنید فرمودند درجه نیز و کفین من مراعات اتباع سنت نبوی
 علی صدرها الصلوة و السلام تأمیر و قبل ازین بوالدۀ ماجده اطفال فرمود
 بودند که چون ارتحال من ازین دارالعال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
 مهر خود کفن من سازی و نیز کئی از وصایای من بوده که فرموده اند قبر مرا در جا
 گننام خواب من مقرر و پشت مخدوم زاده معروض داشته اند که پیش ازین
 شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ اعلیه الرحمه باشاره حضرت آنجا
 مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من در ان زمین خواهد شد و تعیین موضع
 دفن نیز در آنجا کرده اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اقا
 السحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
 اگر چنین نکند بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنی یا بیرون شهر در باغ
 تربت من مقرر و اید و قبر مرا خام گذارید تا بانکه زمانی ازان نشانی نماند
 را قم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس ستره اشاره میمایند

بقضای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق با خلاق حضرت بی نشان گردیده بود و مذمومید
 این معنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
 که آنحضرت قدس سره از چنجان انتقال نموده اند و من مالان و گریان همسوی
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکس مرگفت اینک
 مسجدی است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بان مسجد را آدم
 بجز خطی که از وصورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود نبود و سیافتن قبر ایشان
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و در آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
 است از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
 ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل آتی علی الانسان صین من الدبر لم یکن شیئا
 مذکور آ عنوان آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
 بهمان شیخ عارف فرموده بعد از آنکه ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بنظر رسید تو اند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر به بریان پور رفت
 در او اسط ماه صفری که در آن ایام انتقال حضرت ایشان خواهد بود در وقت از
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک آسمان رسیده و از کثرت اغصان
 چنانکه هزار کس در سایه او آرمیده بیکبار از تن باغی بر زمین آمد غریب و
 افسوس و گریه از مردم برخاسته شور برخاست گردان مغل شکست
 بگریه ز جوش مگر آید دل بشکست بناین فقیر دلریش از واقعه آن درویش
 هر سان بود تابعی از سه و اندر و ز این واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 به بند رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بگم کریمه شجره
 صلیبنا بت و فرعمانی الشراء الیه اشاره می نماید بلکه آنحضرت تمامی شریعت

غرابو دند باز گردیم بجز و صایا که آن غوث البریا قدس الله سره الا قدس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوسته جا که بر
 قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگران بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
 شما مختارید هر جا صلاح و انبیا بجا گذارید شب سه شنبه بستان و نیم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخادمانی که شبها بیمار واری میکردند
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و بس و در آخر شب
 فرمودند هیچ نیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت یک
 نذار و احتمال جستن قطرات در رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
 بول نمودند و فرمودند که این طرف را بر واریدگی گفت قاروره را بچکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض و ضوئی ننمایم و استنجائی کنیم
 همراه فرارش من بخوابانید چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواب فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
 و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
 بر طریقه سینه دست راست زیر صدر است نهاده بزرگ پر و اقلند مخدوم
 زاوه بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون دست فرمودند خودیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کایه
 و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لحه جان بجانان تسلیم نمودند
 رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدتیه بنبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتعیین انبیا و سرور ایشان
 علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
 قریب یکپاس روز بستان و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

حافظ سقزلی در کتب خود در بیان این واقعه فرموده است

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 بوقوع عیوپیست و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
 ماه نبوی است بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شافتن ایام ضعف و تب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز این معنی موافق مضمون
 حدیث صحیحیحی ^{نوم} کفاره ^{سنه} بطهور آمده چون غسل آن بدن انور را بخت
 غسل آورد و جامه را از تن مبارک برکشید همه حاضران معانین دیدند که آنحضرت
 بر شیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و منقصر راست برگرد ^{بسیار} دست چپ حلقه
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زاد با بعد از حال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
 و در زمان خوابانیدن بر تختیه تبسم نمودند و دستهای چپان تبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید ^{یا} داری که وقت آمدنت بدهم
 خندان بودند و تو گریان بپهچنان زری که وقت رفتن تو بدهم گریان شوند و تو
 خندان بپه دستهای شریف را غسل کشاده راست کرده بر بسیار مضطجع
 گردانیده غسل به جانب بئین داد چون بر جانب بئین خوابانید تا بسیار را نیز
 غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بجزکت ضعیف که آن
 از قوت ولایت کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و منقصر
 بئین بر سرخ ایسار حلقه گشت و حال آنکه چون صنطچا عبیرین بود بایستی که دست
 راست بر چپ بئی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
 برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتاد و جدا شدن امکا
 نداشتند و قتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض ^{بظهور} سیده بود و همچنین
 پیش از آنکه آنحضرت را بر تختیه غسل فرود آوردند قبض بدین برنج مسطوره واقع
 گردید و چون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستها مبارک آنحضرت بر سبیل ^{ملازم}

با هم جمع شدند و همبرین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
 سرتی ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند که
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان بسکند الله
 بجهت آن بجان چنین ست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم کما
 تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مشاهده این
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصواب
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهتای وقت اند و دیگر فضلالی حاضر شده جاسه سفید
 کفن کردند لافافه و قمیص را زار و چاک قمیص را بر وایت مفتی به از دو جانب منکبین نمودند
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلوات الله علیه سلم و ابوبکر
 راضی الله تعالی عنه عمامه ندادند و بودند در قستانی مرقوم ست که صحیح آنست که عمامه
 در کفن کرده است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز منع عمامه
 در کفن تا کید فرموده و حدیث ان الله و تر یجب الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاده
 بزرگ خواجه محمد سعید و امت بر کاه امامت نماز جنازه پیروید بزرگوار خود رضی الله عنه
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقهیه متبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن کرده است هر چند که عمل
 بعضی امام دین ایام چنین ست و روضه منوره ایشان پهلوئی سچا متبرک آنحضرت
 جانب شمال در جوار مسکن شرف موطن ایشان واقع ست و در همان قبه علیه قبل
 ازین حضرت مخدوم زاده کی خواجه محمد صادق راقدس سره نگاه داشته بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز یکی از مکاتیب آن موضع
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و بصدق حسیبه علیه و علی الصلوات و السلام

در مکتوبین بیست و دوم از خطه شافعی

و اتمیه و البرکتی بلده سربند گویا زمین احمیای منست که بر آن چاه عمیق تاریک پر کرده
 صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و قبایح آن ارتفاع داده و نوری در آن زمین نبعث
 گشته است که مقتبس از نور دلی صفتی و بی کیفیتی است در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی عظمی مرحومی بچند ماه
 این نور برابر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را
 نشان داده نوری نمودند ساطع که گویی از صفت و شان بوی راه نیافته بود
 و از کیفیات منزله و سبزه بود آرزوی آن شد که آن زمین من شود و آن نور بر سر
 قبر من لامع بود و این معنی را بفرزندی عظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پرده خاک در ویامی آن نور مستغرق گشت عهده بنیالارباب النعم نعمها انظر
 این بلده معتدله است که مثل فرزندی عظمی که از اکابر اولیای الله است و راجحاً است
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لعله است از انوار قلبیه این فقیر
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چرخانی از مشعل افرو
 قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهى مر قومه الشریف و راقم این
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده
 جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس القدره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم
 که بگوشت از گوشه رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظرم بلده سربند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق
 راه بر آمدند و در روزی پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت دحل محوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم
 سر آنکه مخدوم زادهارا آخر مدفون مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی دو جا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیدن و خمول و بی نشانیها سرزده بود و کمالا تخیل محض
 نماید که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
 کیشان دیده اند منخه ازان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مردان
 آنحضرت و غیر مردان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زادۀ
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان
 اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زادۀ متعزت نشان که سمت قبله باشد
 بحاک سپرده بودند احوال زایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زادۀ تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
 سربندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته الغایته سرخ شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر کربیه بر موت کس دوستان او سبحانه گفته اند کما فی
 شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یسکین علی المؤمن و کما استواء حمرة لطفنا
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادۀ های عالیشان و بعضی در ویسا
 در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر درآید از آنجمله است آنکه
 حضرت مخدوم زادۀ کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بطور

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مسابهاست میکنند عرض کردم که قبله
 گاه از مقام شکر بیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بی مزایا از جمله شاکران
 گردانیدند معروض داشتیم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
 کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاده خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعہ
 پرسیدم که سوال منگرو نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه کمال رحمت نخست
 بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دہی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
 کہ آئی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده سگین
 نمایند از و متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد پرسیدم کہ ضغطه قبر چون گذشت فرمودند کہ شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم خادم کہ از مخلصان قدیم است حاضرست و بخدمت
 بر ایستاده میگویی ایشان اقل قلیل را ہم برسبیل تو وضع میگویند و الا اینم نشدہ
 مخدوم زاده کلان فرمودند کہ در حجرہ جماعت خانہ بودم و آن وقت سحر بود و متعجب
 دیدم کہ حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مرا در برگرفتند
 ہمینتی بر من استولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و منی الحال از نظر من مخفی
 شدند و فاضل دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ میر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر کہ مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صف جماعه فرج بود دست مرا گرفته
 بجز متصل ساختند کہ فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

قسمتی پوشیده بودند و گوش بیخ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای ایشان
 بود و من زمان زمان تخیر میشدم و تحقق میکردم که مبادا از و هم باشد اما بی
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهور می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون است آمدی و آتشم بر جان زوی بد رفتی و بر آتشم دامان زوی
 با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
 قرعیرک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن پیش
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردم تا
 در آن احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
 یا بابا بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پاهای رست و بهشت نهادیم
 بعد از آن سر در آوریم بعد از آن پاهای چپ را و بقیای او تعالی مشرف گشتیم
 را ای معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بقیای حق تعالی برسانید فرمودند
 که هنوز وقت تو و فرزندتان من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده
 صحتش بر او داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان بدیاری رسیده و
 پدر الدین مذکور در آن ساله مذکور نوشته که بعد از انتقال آن حضرت من هم در واقعه
 ایشان را دیدم که بنواچه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارت است که ما خود بخود و نگا به بان این همانیم ما از جهان گذشتیم و در آن جهان نشستی
 انالله وانا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی الله وید چون خبر انتقال آن حضرت
 یابن هنروی زاویه غربت و سکت رسید از غایت لبستگی و اضطراب با جگر کباب چشم رباب
 دول آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشا و این باغیبه
 خود یکشاد سببی بوی تل بصر کمنی بد چون کوه ز بار غم در و جاسنی با از هر
 غاری نشان آن گل پرسم و وز هر منغی سماع عنقا کمنی با اتفاقا چون شب سپید و کنا

شهر در ویرانه مسجد می بیاد آن گنج سر عجیب اندوه برده بودم با سوز و حرقت تمام
 آه سرد از دل و اشک گرم از دید بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
 چشم تر داریم ما پند از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما پند هر گی شدر رشته هم موسوس
 اصلاحی نیافت پند چاکهای که تو بر حبیب بگر داریم ما پند بیخ هر مو بر تن با شتم زاتم
 حلقه ایست پند در دل هر حلقه چندین نوه کرداریم ما پند در میان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با بهر ار پریشانی و حیرانی گفته ام ای
 قبایله و وجهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتبایع غلیل علیه السلام بجا باید آورد
 در آتش راه شکیبالی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند
 افرو و در زبانم این رباعی خود بود و دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد و وز زخم کسان
 ناله ام افزون تر شد پند هر شیشه که بشکست ز می گفت تندی پند هر چند دلم شکست
 پر خون تر شد باز خواستم که سر بصر انهم چون پای بزین آن ویرانه مسجد نهادم بنیر
 در افتادم چنانکه از هوش رفتم کی از آشنایان فقیر در آن شب بگری رسید مرا شناخته
 بزاویه خود و متعلقان مرا خبر کرد و ما را بچرخ احزان من بردند دانستم که آن افتاد
 عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانم
 جزا بهوای آن گنج بصدیخ و در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
 فار و لمؤلفه اشکر زبان بشستم سر هر بگذری پند هر که از هر طرف آید ز تو
 پرسم خبری پند گاه بر خیزم و گاه بنکبشیم چون غبار پند تا توانان تر نیست ازین
 به سفری پند بگفت آرم طلبم بوی کبابی بگری پند کاسه دیده نم بر کف و دویزه
 کنم پند ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زر پند خانه از آنی که تم و لغت نه
 گیرم پیش پند ما گریه ام ازین راه ز یوسف اثر پند همچو آن نشسته که از دست
 بدریا آمد سر نم در روان کش گرم چشم تر پند اهل این قافله سر گشته بیع

اندوشرابندول گرو ساخته باشم بجای نظر بنیچار خود را بفکر نظم و شرفیها
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سه فقره بر طبق عمر گرامی ایشان
 در فایده فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد که هر فقره تاریخ انتقال حضرت
 بود که تک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیمه و امثالهما در آن باب از
 دل کباب سرزده که مخلصان آنحضرت

همنشینان بر یک را جمع نموده اند یک تاریخ مشهور که آن گریه
 الّا انّ اولیاء اللّٰه لا خوف علیهم است با التفاسیر و در این منظومه غریبه نینز
 لمؤلفه یا ایها الامام اقدس افر الامام بن کان ذیل رافقه عروقه
 القبول بقطب الذی کفوف من رب السماء له به حال الی تحیر فی شانها
 العقول به ما الموت کان بدر کمال قد اطلق به من مشرق الظهور
 الی مغرب الافول به لسا اصحاب ارث رسول بحقه به اکتب لعام عله
 وارث الرسول به دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیه و تاریخها شرأ نظاماً
 در بیان آورده اند غزیه از هم پیرایه ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جبرئیل الی الجیب را بر زیاده و می هموسیان است
 و جبرئیل یافته یعنی الموت به جبرئیل الی الجیب قضیه
 انتقال را همین حدیث مشعر الوصال ختم فایم و دیده دل را بر او انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بزرگ احوال من زندان عالی مقدر و غلفای

کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق اللّٰه سبحانه و کریمه فصل دوم در ذوالحجّه
 حضرات مخدوم زاویه کبار خواجّه محمد صادق رحمه اللّٰه المستخسین
 فرزند پروردگار حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن سخن بر بند
 بوستان ولایت در سال هزار و سی و شصت و هفت و آغاز نشو

۷
 تاریخ

و ناماسیهای صفوا آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب ایشان
 علیہ الرحمۃ آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
 فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجایب چیزها از کیفیت و حقیقت
 اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
 در حدود سنه هزار و هشتاد و شصت گرامی حضرت صاحب فانی ز خود
 باقی بحق با قدس اللہ تعالیٰ ستره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
 خواجه و آنقدر ذکر و مراقبه و جذب و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علوم مستعد و
 وفطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
 معاللات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از غنای تصرفات و برکات پیر
 عالی مقدار و پدید بر رگوار قدس سرهادران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
 دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز نه مات رسانیدند شش نوده ام که بسا بودی که در آن
 ایام از وفورستی و استیلا ی جذبات سرو پای برهنه هر سه سر نهادندی و اوراق
 سبق را بیاورد و او دندی روزی در اثنا ع باران با جمعی از طفلان و یاران
 برهنه سرو آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از اینجا عبور نمودند چون
 آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب مارا بنگرید که چه میکند و قتی
 یکی از وریشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
 متوجه و یار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس ستره آمده احوالات بلند خود را
 بعرض رسانید و مرادش آن بود که مارا با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
 بهینهاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بودا ستفاضه نمایم حضرت خواجه
 مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بوی که در ایشان همان
 بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال بچاه ساله او دم نیز ندیدار و دید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استملاک مخدوم زاده قدس سره با نجای سیده
 که در غیبات و استیلائی آن حضرت خواججهت تحقیق مغلوبه ویر اطعام باز
 می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبه تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبه که حضرت خواججه روح الله در وجه جناب مخدوم زاده نگارش
 فرموده اند این مضمون هوید است از آن مکتوبت این چند فقره قره العین
 محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
 العزیز از کبر بصحو آید و فتاد شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 صغرس در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خواججه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاده را طلب داشته از امر کونیه غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابله برده از احوال
 هر کدام از اموات بر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواججه
 هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله ب حضرت ایشان ماکردند مخدوم
 زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابدی است
 والد بزرگوار خود زوایا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتند که
 این پدر را چنین پس باید حضرت ایشان در عرصه که ب حضرت خواججه خود مرسل داشته
 اند آنجا مرقوم است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر و اسن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بنفقیر مناسبت تمام دار و انشی و آتای
فنا و بهریدول از ما سوا چنان از جهان خصال آنجناب هوید بوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که بهیچکس
این جوان را می بینم دنیا بردل ما سر و میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و بلا مت بعضی همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهرا تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سر و از دل پرورد بر شد و گفت ای فلان اگر در خدمت
رویم پس میان ما اول رسم چه فرق آن درویش گفت نوعی این سخن از زبان
سباکش رفت که من از آن عرض نخل شدم و کینه لامت گران از دم بکلی رفت
بست و قوه مد که ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بنیاتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علما شیراز که بنده آمده بود در محقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او در قائل
علوم هدایت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد و بعد از اتمام سخن آن فحول شیراز
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
مسائل و قیوه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه آنکسار و وفور تفرید و بهمت و انس بناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند بخارش
نموده اند بر خوانندگان هوید است ما بفقره چند از آن کلمات از جمن را نقل نمایم
در مکتوب دوصد و هفتاد و بیستم از دفتر اول است که فرزندی اغری مجموعه
فقیر است و نسخه تقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از مهران اسرارست و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و هفتاد و هشتاد

ازین دقت است که این مقام را بنفرتی ارشدی عنایت فرموده اند و
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دقت مرقوم است که استفاده
 که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفاده
 فرزندی عظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر که از ولایت
 موسوی استفاده است شبیه ولایت رجب بن مؤمن است که از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه ولایت سحره فرعون که ایمان آورده
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ابراهیم و ابی از دوستان
 نیز نگاه داشته اند که فرزند عظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرج و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند و انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولاد باقی ماندگان
 را قوت صبر عطا فرمودند تا نیا بلویه را سردا و ندخوش گفت من از تو روی
 نگویم گرم بیازاری بچه خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا رحمت بود از رحمت های رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
 آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بجد کمال
 رسانیده بود حتی که تلامذات ایشان بیضاوی و شرح مواظف و امثال اینها را بقدرت
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشف ایشان مستغنی
 هست از آنکه در بیان آورده معلوم شماست که در سن هشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شده بودند که حضرت خواجۀ ما قدس ستره معالجه بسکین حال ایشان را بطعامها
 بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا محمد صادق است
 هیچ کس نیست و چنین محبتی که او را باست هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجائب غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و بلیغ و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
 هر یک از اولیای از حضرت جنت سبحانه و تعالی چنین خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میگرد که
 در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیماری او میگردند عجایب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندک رات و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سألگی مردم معاننه کرده اند چه نویسد
 با جمله جواب نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لشکر سبحانه الحمد و المنه که امانت را باهل
 آن بی کرده ولی اگر احواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تقربنا بعدهم بجز استیلا
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قدس حصار مخدوم زاده پشاه
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
 واقع است بر رفتند و لمحبه بر فرار منور مراقب نشستن بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صخر سن بودند فتح عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز دوشنبه نهم بیج الاول بوقوع پیوسته بود و از نظر روز دوشنبه نهم
 بیج الاول هجده تاریخ سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخورد تا مانرویم سکین نیاید ایشان رات پ گرفت و بر رفتند بعد
 از آن و با در قبیله ایشان مخفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تب طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تب دیده بودند که مخدوم زاده
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
 این بار ابرودا ششم شمار ابرودان چپین روانها شد و یکی در خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاده نوشته با خود دارد و از آن بلیه برده چند روز مردهان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
 که در مقبره خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
 متوجه شد نداین مکان شریف که الحال بدفن ایشان است مأمور شدند چنانکه
 قصه آن در بدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شب
 مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و برقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب آسمیه جل شانّه و عنایات که بظهور می
 کشوف می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجه
 او بودم و دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشکفتی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدر
 سوره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل
 داشته اند که از انجانی باحوال گرامی ایشان توان بردی منتهای قبله گاه با آن
 جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رحمت او ننگذرد و آن میسر نگر تو جبه خادمان
 آن در گاه مدوے فرماید و دستگیری نماید مرصع با کریمان کارها و شوار نیست به
 الحمد لله و المنته که بمین توجه شریف بطریقی که امر فرموده اند استقامت
 دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز رسید و از ترقی و ترائد است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظه قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبوضین
 است و بعضی دیگر بسبب قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
 دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف سسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
 توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن توجه و ذوق و مثل آن راهمه و دخل
 ظلال میداند و از ظل تجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
 غیر از بدن امر دیگر مفهوم نیست چنانکه بحضور موفور السور عرض کرده بود احوال
 از بدن در نظر متمنا می در آیند و این مقام را مقام بقا میداند و بعد از این بقا باز
 یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رون
 دهد تمامی کار میسر نیست احوال مقبوضین ظاهر میشود و فاما تا حال توجه بعالم نیامده است
 چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرات نمود یک مشهور عرض شد و
 کترین بن گان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
 مفهوم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
 رون نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه شد از جانب این
 کس می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی تقدیر و در خود پیش از قابلیت
 قبول نمی یافت کلمة التي تطلع عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة و كدورة
 من البدن اللطائف و محل فيها كل نور و برکت یعنی فالشرح الصد و اتسع القلب و صا البدن
 كلة نور مضيا الطيف من السور الروح الذين كانوا قبل ذلك و جدت التجلي الاكمل من بين اللطائف
 على القلب فلما نظرت الى القلب نظرت الى القلب قلبا آخر و انما التجلي عليه لما نظرت الى القلب
 القلب نظرت الى ذلك قلب
 آخر و اتجلى عليه بعد الى غير النهاية فلم يظهر قلب بسيط الا و قلب آخر فيه ولكن يتوهم الان
 انه انتهى الى القلب البسيط وليس متميقين و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها

كانت كلها تكلفات صرفته وكان غلط اسم هذا المقام فما كتبها بسوء الأوب قبله كما يابن به
 كثرين اثره يست از آثار توجه انظره اگر برتن من زبان شود هر موی ذی یک شکر تو را
 هزار تو نام کرده و آرزو مندمی در یافت ملازمت غادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سبحانه با حسن وجهه این دولت عظمی میسر گردانا و بجز متنبی الامی آله علیه علیهم من الصلوات
 اتما و فضلها حضرت سلامت جامعه اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبها می اغنیتر
 آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندها سے ایجابی
 همه عرض بندگی ینابند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب منتهای حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویا در یای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دار
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر را اصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گردانا و بهنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال بحجیت گذران است درین ماه معظم خیل بر کما
 مفهوم میشود و انخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بحجیت و ذکر میگذرانند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیته نتهی حضرت ایشان قدس الله
 سره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه است که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت قسم است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل تفصیل بود و معارف دران باهم دریافته نقل آن یا فقره از ان دشوار
 نمود خواه چه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بحسن مقام

اخلاق بل و فوراً حوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفات
 کردار آراسته اند و ولادت شریفین ایشان در حدود سال هزار و پنجاه و پنج هجری شهر شعبان
 بوده و حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنج ساله بود که پدر
 رنجور پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بنی فطیبا
 گفت حضرت خواجہ را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ندی و حریفی نمود و غائبانه از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده و عاگرد و اندر مکتوبی که یکی
 از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ماقدم سره بر نگاشته اند پنجانوشته اند
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد و پای عجب دارند با کلمه شجره
 طیبه اند انبت اللہ نبأ حسن و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سره اشارت
 است عظیم بعلوم استعداد و فطرت همه مخدوم زاده و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن بس تکمیل تحصیل علوم صوری پرورده و حصه
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ و بمنجی را در ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس سره و بعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهیوی سلمه اللہ باخر رسانیدند و در
 انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند دست آوردند و
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و در سن هفتاد
 و هیزده سالگی با پروید و شد گویند در ایشان بلوغ طبع بیاضت معنوی توأم گردید
 از آن وقت تا حال کتب علوم و حقیقه را از معقول و مقول بمهارت تمام در سن هفتاد
 و بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرموده اند از جمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که در آن تحقیق و صحت و قوت آن احادیث که ما خدا که خفیه است
غایبه سعی مبذول داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بنحایتی پس نیده زبان شننا
و دعا ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علمای از ایشان مسئله مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایتی متقیج بیان فرمودند
و آن عالم سرگوش راقم آورده گفت هیچ دستمه که مخدوم زاده تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کرده بود
و علمای و مشایخ آن بلده را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نموده بود در آن مجلس تشریح
سجده تحیت و سجده عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر
خویش کجانب بودند و جماعت کثیر از محول علمای کجانب سخن را از هر علم تقریباً بدرجات
عالیه رسانیدند طلبه علم از قوت علمیة این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس نظاره
ورآمدند و برنخه که به خصوص مشارالیهما را منی شناختند می پرسیدند که این عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند ای
ازان صدق ولایت این قسم در هدایت چرا بنظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه
بقریب عدم رفع سبابه در تشهد مذہب محتاج حقیقه رساله بگاشته بودند و فرمودند
مقصود آنست که اولویت عدم رفع ثبوت رسد علمای که ثبوت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره و تقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
شد گفتیم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواهیم یافت حق تعالی بخص کرم این دو برادر بر خورار انانیت
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده پس بهتما اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور و جوش و خروش و ایام عرضه داشتی که از سر مندی
 بمحضرت ایشان نوشته بودند تا انجام قوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر و تفکیرها در دل مفهوم میشود و در قصه پشاه
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان که غلبه بیکر و بدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خوا
 بزرگ شد قدس سره تسکین می نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر تسکین شد انتی حضرت ایشان رضی الله عنه در ماشیه جواب عرضند
 مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بنیاید
 صیقل است هیچ یک از یاران را با این خصوصیت روی ندانند انشاء الله که وزیر ولایت
 خاصه مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد مصوم و ظاهر امامی بود و به نسبت های بلند و احوال ارجمنده می نواختند و محرم سراسر
 غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و آن اسرار
 بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند و هیچ یکی از اصحاب
 و غیرهم به استماع آن سر بلند نکند این هر دو مخدوم زاده را
 بر آن مطلع ساختند بل به خصوص تحقق آن در حق ایشان
 خبر می دادند بعضی از بشارات عالی که آن حضرت در حق این
 هر دو برادر فرموده اند ذکر مینمایم **ب** حضرت مخدوم زاده خواج

محمد سعید سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه قطب بوده اند و هر قطب را دو امام می باید دو شخص در ملازمت علیه حاضر بودند فرمودند که شما هر دو امامید هر یکی فرموده که این از روی تواضع بسیار بدیگری گذاشت و صاحب یمین شد پس و نیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود بر نکاشته اند قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولى بخاطر فاتری رسد که حکم آن دار از احکام این نباشد جد است درین تماشگاه هیچ ترقی از حضیض مباحث باوج قرب ممکن نیست تا فنا بر هتخ سالک وارد نشود و به موت مانتس نگردد بخلاف آن نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی کمال دیگر نیست و معدبا معد جمع موت رادران دار البقا چه گنجایش و فنا را چه یاری تحقیقش آنست که چون درین عالم ظهور ظلال است و معاملات آن شک نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا و انعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود حکم ظل دارد بعد از سطوع اصل او آن اصل اول مستتر می شود هکذا الی ان یأتیک الیقین و آخرت چون مقام ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع نیست فنای کمال اول چه در کار و اضمحلال اول نزد و روثانی چه گنجایش کرمیه و لدینا مزید مؤید این کار است که شعر بقاء اول است و کرمه ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها ^(۱)

مناسب معاملات دنیوی است جمعی که عنایت
 آلهی جل و علا شامل حال شان شده است و
 دنیای اینها را حکم آخرت ساخته و بخطاب
 اجره فی الدنیا [۱] نواخته امیدوار مخلصی از مضایق این دارغمرور
 اند و بخلعت سعادت [۲] الیوم املکت لکم دینکم و اتممت علیکم
 نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ممتاز حضرت قطب الاولیاء
 قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این بشارت
 فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند که دنیای شما را آخرت
 کردند. **ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
 العظم.** **ب** حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
 تعالی در بعضی مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان
 هدانا الله لقد جئت رسل ربنا بالحق. **ج** و نیز این مخدوم
 زاده سلمه الله تعالی بنگاشته اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی
 عنه دو شخص را از اصحاب خود فرمودند که شمار از دائره غضب
 بیرون کردند مترصد فوق باشید را قم حروف عفی عنه گوید که مراد از دو
 شخص که درین امر چهار بشارت واقع شده است همین هر دو
 مخدوم زاده عالیقدر اند سلمه الله سبحانه یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاده عالیقدر در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در بر بند
 ملذذ بنده که در خدمت حضور بود و مشاهده مینمود که چون وار و عظیم معرفت
 شگرف بخدمت ایشان رفعت میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد

میکروند در همان ایام این چند کلمه را که شاه جعل هست برین معنی
 بمشاوران الهیها رقم فرمودند الحمد لله و بصتلاوة و السلام علی رسول الله فرزند
 گرامی هر چند مشتاق و خواهان صحبت مانند ما هم آرزو من حضور و ملاقات
 ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مصرع شجری الیرایح لاشتی
 اسفن پدین عسکر بے اختیار و غیبت ماندن را بسیار مغتنم میدانند و کیست
 این عرصه را به از ساعات کثیره اگر نگردد زهومی نماید اینجا آن بیست است که در جاه
 دیگر معلوم نیست که مثال آن بیست شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
 و مقامات این مجموعه علیحدہ معنی که از جانب سلطان است آزاد ریچہ کمال اُفت
 و رضامندی سولامنی خود میداند جل شانہ و سعادت خود را درین جس می انکار
 علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقه
 غرائب غنچ و ذلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
 فرزندان در دل می فلند و از دوری و نایافت ایشان فکر در ضمطراب می باشد
 انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که انقدر که پدر
 خواهان بیست پس خواهان پذیر نیست هر چند قضیه اصالتہ و فرعیہ تفتضه عسر
 این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
 چنین آمده و آشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکد فدای بلند
 همه چیز بی دست سلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر نامزد
 این دو کل برومند بوستان ولایت میگردند کمالا یحیی علی ناظر بهاد سفر همین
 که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
 این مخدوم زاده را بغیض خاص و نسبت مخصوص سرفراز
 می ساختند و خلعت خلعت که کنایت است از معاملہ

عظیمه درین سفر بیعت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
 چنانچه این مخدوم زاده در مرقومات خود تصریح بان
 نموده اند آنجا که نوشته اند **۵** بکرم الله سبحانه آن فرمود
 که در مکتوبی نوشته اند که خلعت خلت را بفلائی خواهم داد
 در حضرت اجیمیر منجز فرمودند و عنایت کرده روزی فرمودند
 گویا این سفر اجیمیر بر ای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلعت
 باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی مئی بنیم رفتن قریب مینماید میخواهم محمد سعید چنان
 شود که تواند برین سندی شست فقیر خجای از اربع این مخدوم زاده رسانید
 به لیسنت و وقت وانکسار و اقتضای تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 بیسج و به شایان این امور نمی بنیم حضرت ایشان به جات شریف بر نبر آوردم محمد معصوم
 با بجای خود بنشانند ما بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر فرار جد بزرگوار قدس سز که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و سندی حواله قره العین محمد معصوم باشد
 فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواججه محمد معصوم بظلمه معرفت و شتم ایشان
 نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزای مخدومی خواججه محمد سعید سلمه الله در الاق خدمت
 خود نمیدانند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط با شرعیة و اخلاق
 مالکیه و قوت علمیه و غیره با خود را کمترین استفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
 خود را و خدمت ایشان می بنیم فقیر این ماجرا در خلوتی بعضی حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب چشم مبارک آوردند باین فقیر
 فرمودند می بینی آنکسار و اینا زود داد و داد این دو برادر بخدمت سیرا و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرفیه از بعضی عرائض این مخدوم زاده

که پیش از سفر حمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند و یاد نمودند
می آید بعد از آن بتمامی غرق لجة انوار و بحار اسرار و الدبیر گو ار
خویش گشته بمقامات عالیه و کمالات باهره و درجات
متعالیه و مناصب فاخره رسیده اند و محرم خاص الخاص
و مونس و مساز در خلوات و جلوات گشته خصایص
و کمالات ایشان بی شمار است و استحصاء معارف
و حقایق که بزبان قلم ایشان آمده است دشوار اما بحکم
مالا یدرک کله لایترک کله کله عالیة ایشان که در آن تحقیقات
چشم و تدقیقات مجسم نموده آید و به بعض مقامات حاصله
خویش تصریح نموده در ضمن چند برکت آورده خواهند انشا الله
تعالی اما آن عمری صنف این است **ب** هو عرض داشت
احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که ترصد بلاکت و مرفشید
سیکر و از خبرانی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقات شتی که دانستگیر شد تمسکا
آن دارد که دیوانه و ارا از جمیع علایق گسسته و همه را سوخته غرت اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بیند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بند و پاپر ساختن گرفتند بنوعی
که کیفیت آنرا نمیدانند چگونه بجز نفس رسانند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
نازل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت

بودن ثبوت نمی استد بلکه عدم مطلق و شرمحض حقیقت خود
 در نظرست و ثبوت مجدد هم منظور گویا شمی خالی را پیکرد
 اندوگران باری آن واضح ست فردای آن روز دیدم که آئینه بدست
 دارم در آن بینماید که روی من داغها مختلف دارد که در نظر مردمی در آید دیدم
 که آئینه در کمال صفایست دانستم که رنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد از آن
 دلنگشتم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
 آئینه دیگر گرفتم در کمال آبی و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غایب الحال
 تمام داغدار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مرآت شمی منار شمی ست پس اول
 چون معامله در میان عدم وجود مختلط بود آئینه بر متاثر آن بود و تکیه معامله بعد
 صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
 که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
 ظاهر شد که نهایته اطلاق آناتا بقلیای عدم ست که ملتبس با باطل است چون
 عدم باصل خود پیوند آناتا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق آناتا ثبوت پیدا
 میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضرست بصفت
 آنحضرت امیدوارست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردانتهی
 اما آن معارف و بشارات که وعده ذکر آنها سبق ذکر یافت
 این است که در ضمن هفت برکت منقول می گردد
 حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند که فلانی
 تو در ضمن مائی و ازینکه نسبت تو ضمنی است دلنگ مباحش
 که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه ضمنی حضرت دین و دنیا
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بودند الحمد لله علی ذلك حمداً کثیراً

طبیباً ۲ حضرت ایشان قدس سره خطاب بان مخدوم
 زاده نموده فرمودند که تو دائره لقی حضرت ابراهیم علیه السلام
 الحال در اثبات مشرک منی و آن را به بعضی محرمان خود ظاهر
 فرمودند که بعد از آن معامله خلت فی الطریق مانده بود الحال
 با معامله حضرت ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال
 در باب آن مخدوم زاده فرمودند که در هیچ مقامی از عروج و نزول
 تا امروز وی تخلفی نکرده و شریک و ردیف من بوده حضرت مخدوم
 زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
 خفته بودم و نصفی و زیاد از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت کند و چیز
 شدم که کبالت شد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آدم که بکشایم او
 در را بجانب خودی کشید من جانب خود درین اثنا او از حضرت ایشان
 رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بجز در رسیدن آواز ایشان آئینه
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را عرض دارم فرمودند امشب جن سخاوت تو میخو هست در آید فراموش
 من مطلع شدم و بانگ بر وزوم و براندم بدین تقریب بعضی تفکات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب سخا
 خواب خود را از کشیده بودم و القای آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
 کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملائکه با دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
 را از نواحی اجلی وطن نمودند بغلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
 از آن منزل آوردند که امشب جن باین اسب رسانیده این معنی نیز مصدق

فرموده ایشان گشت ب و ایضاً حضرت ایشان خود در ساله مبد و معا و توست
 اند که روزی احوال جهان را برین درویش منکشف ساختند دیدیم که جنیان در
 کوچه در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و بهین و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت
 در رنگ مقیدان و مجبوسان می کشند و صلا مجال مخالفت ندارند الا
 ان یشا ربی شایا دوران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 موکل گزینی است آنکه اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
 کار او کفایت کند خواه چه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یا زدهم
 شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریحه الغریز میفرمودند مقدم
 میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مبارک است بسیار که بعد از
 تولد او چند ماه بعد از مت حضرت خواجه خود شرف شایم و دیدیم آنچه شایم وقت
 دیگر تعریف علو استعداد این فرزند را جسته نموده فرمودند که از محمدی الشریح است
 و نیز آنحضرت بقریبی بر گناشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که و بآن دست
 قابل این دولت است یعنی ولایت فاضله محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة و نیز
 بر زبان شریف رانند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
 آنام و من زینم و من فلانم و من فلانم و یواحق است چون زینا که سپندان
 تابع و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و نگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض مساوی ذلک فضل الله یؤتیه
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و آنچه دلالت بر کمال مناکبت

اصلی و رابطهٔ جبلت این مخدوم زاده بجناب قدس دارد
آنست که حضرت ایشان تا مدت‌ها در انکاح این مخدوم زاده
مأذون نمی‌گشتند هر چند درین باب ملتجی می‌شدند و استخارها
می‌نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند بعد از
نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از رعایت
رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همچنان برخاستند درین اثنا
ملمم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که
منع ازین امر از کمال غیرت آهنی جل‌شانه که در حق این نوباوه
بوستان کمال بوده حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده بلندی
استعداد و آثارش در شاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
بینموند نظر عنایات شامل حال او می‌گشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در یکی
استعداد موعوم می‌بوده می‌بودند و می‌فرمودند که چون علم مبداست از
تحصیل آن چاره نبود و از جهت تحصیل علوم از معقول و منقول تیردالالت
می‌نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده می‌فرمودند
باباهوار تحصیل علوم فراغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نوردیدهٔ ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگر چه در ضمن تحصیل قال و تحصیل حال
و تنویر بال سرگرمی بود اما بعد از فراغ از آن بکلی خودتو جلین کردید تا بنسبیت
اللہ سبحانه از احوال و اسرار خاصهٔ والد بزرگوار خود رضی اللہ
عنه بهرهٔ فراوان گرفت با سرار خاصه و معاملات مختصه و
مقامات نخبه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجحند آنحضرت

بیشتر و متحقق شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ پدر عالیقدر بر وجه
 کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
 اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
 آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است **ب** بکرم
 خداوندی جل سلطانہ و بطفیل رسول او صلی اللہ علیہ و علی آله
 و سلم و بین توجه حضرت پیر و ستیکر قدسنا اللہ سبحانہ بشیرہ
 الاقدس معامله تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته
 و راه وصول اقرب گشته و کار دهور بایام و شهرور مقرر شده
 در چند بحسب کمیت مستر شدن این معامله قلت دارد چه
 این وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کیفیت افزون و
 بیش از پیش است یکی از مستر شدن بواسطه در هفت روز
 از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزهایی
 می نمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده بود و ما ذلک
 علی اللہ بعزیز و اکثر مجازان فقیر که از احوال مستر شدن
 خود بیان می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل
 عقیل در تحیری مانع: اگر پادشاه بر در پیر زن بیاید
 تو ای خواجه سبالت مکن و چون احصای خصایص و
 کمالات این مخدوم زاده عالیشان بنا بر غایت مناسبت ایشان
 بوالد بزرگوار خود متعذر است و عد بشارات از حضرت
 ایشان در باره این فرزند ار چند صد و ریافته متعسر و نیز
 بعضی از ان بشارات بل اکثرش از جمله اسرار لازم
 الاستتار است لهذا اینجا بتفصیل بعضی از آنکه فی الجملة قابل

اظهار اند بر مزوا اشاره الكتفا می رود و بهرخی اذان در ذکر احوال مخدوم زاده
 محمد سعید سلمه الله بر به سبق ذکر یافته بل مخلصان امید دارند که بحکم
 واقعه که این مخدوم زاده در سن چهار سالگی دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن
 اشارتی بر تبه قطبیت یافته باین مرتبه والابر سند و آن واقعه نیست که بعضی
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود و نوری یافته ام که تمام عالم اذان نور
 منور است و آن نور در هر ذره از ذرات ساری است چون آفتاب اگر آن فرورود
 عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
 می شوی و این سخن را از من یاد دار الحمد لله حمد اکثر حضرت
 مخدوم زاده در بعض مکاتیب غویش بعد از نقل بشارت
 مسطوره نوشته اند الله سبحانه الحمد که موعود منجز گشت
 و اثر بشارت بحصول پیوست این فقیر راقم گوید روزی از
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس سره العزیز شنیدم که فرمودند اقتباس
 محمد معصوم سبحانه را یومافیوما بصاحب شرح وقایع می ماند در حفظ و تعلیم وقایع از بعد
 بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهائے جدی الوقایع سابقا بقا
 و کنت اجمعی فی میدان حفظها طلقا قاطعاً فی تفوق تمام تألیف مع تمام حفظ راقم گوید
 در مدحت علو حال و مرتبه این نوپا و بوستان کمال همین سخن بسنده است
 و نیز این مخدوم زاده عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم نموده اند
 حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیه از خلقت آن
 سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی مانده بود
 و آن اوشن گویا بیک فردی از دو تمدن امت او عطا فرموده اند
 و تخمیر طینت او از آن نموده و ازین راه آن فرد را از اصالت
 بهره و ساخته اند از آن بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه

(۱) مؤلف وقایع برهان الشریعة محمود استشهد سنة ۶۷۳ هـ. [۱۲۷۴ م.] شارح وقایع صدر الشریعة

الثانی عبید الله توفی سیه ۷۵۰ هـ. [۱۳۴۹ م.] در بخارا

قلیلی مانده بود آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرود آمده است
و تخمر طینت او از آن فرموده اند و باندازه آن خطی از اصالت نیز
یافته آن ربك واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی
موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی
است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نیز حضرت ایشان
خطاب باین مخدوم زاده عالیقدر نموده فرمودند که هر قدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال در حق وی
نشان داده و ما ذلک علی اللہ بغیرزایما باین است آنچه این
مخدوم زاده سلمه اللہ تعالی در بعضی مرقومات خود برنگاشته اند
ب در نماز عصر بودم که بسط عظیم روداد و منزل عالی کیفیت
بشگرف که هرگز مثل آن رونداه بلکه مخطور و متصور
هم نگشته شرف و رودیافت و اموری در میان آمد که مصداق
لا عین رأی و لا اذن سمعت تواند بود زبان رایاری گفتن
آن نه و قلم را تاب نوشتن آن ندع؛ فریاد حافظ این همه
آخربهرزه نیست؛ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
انگارم که حصول آن وابسته به نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیه
است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه
خود را مقرر دید نتایج کلمه طیبه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و
تکبیر ادران حرم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست
قرآن را و نماز را همه بعلاقة آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای
نماز نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ کس

و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف
است سابقه عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات
در مبادی قرب و ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول و
اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش است که
بوسیله آن سالک مستعد تر قیامت میفرماید و از تکرار کلمه نفی و
اثبات از ظل باصل راه می کشاید از اصل باصل اصل عروج نماید و
آنچه مذکور شد آنجا اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت به
ریاضات شاقه بجوای آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید
و حصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت
و عدم شریکت احدی که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمودید که
ازین رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است
مقامی از خود دارد که دیگری را بالا صالیه در آن شریکت نیست هر چند
و اصلان آن مقام اقل قلیل اند از آن جمله است که حضرت ایشان
در آنجا ملاحظه نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت و علو
شان در نظر در آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران
و سرسپیمه است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و قاصر
باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطان دانستن یا امرات
او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را
باصل سپردن و ظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد از آن
آنرا بکمال اصل متحقق یافتن همه در قرب و ولایت است که از
ظل باصل پیوستن است می فهمد بعد از آنکه اصل را در رنگ ظل
در راه گذارد و بجوای آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ کار

بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست او صاف را با صل
 داده خود را فانی و مستهلک دیدن نه و بقا و تحقق با صل پیدا
 کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جداست
 ازین بآن مقام رسیدن دشوار است **ب** و نیز این
 مخدوم زاده نوشته اندروزی در ایام حیات حضرت مخدوم زاده
 کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة والرضوان حضرت ایشان
 فرمودند که در زمره سابقین که حق سبحانه در شان ثلثه
 من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خود را داخل
 آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافته و
 مثل آن در اسرار متشابهات کنایات از معاملاتست
 و رواست که شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله
 نباشد این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده
 نموده است بدیگرا تا چه رسد خوش گفت : سعادتهاست
 اندر پرده غیب : ننگ کن تا کمر اریزند در جیب گویا اشاره
 بانکشاف و علم آن معاملاتست که بعد از آن بحصول پیوسته
 است آنچه آن مخدوم زاده در بعضی مکاتیب خویش نوشته اند
 اگر شمه از حقیقت معامله این کار در میان آرد نزدیک است
 که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه هجره بویند مستمع از
 هوش رود و متکلم راناب نماند بیت : فریاد حافظ این همه
 آخر بهره نیست : هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
 متشابهات قرآنی رمز است از آن و مقطعات فرقانی ایمانست
 بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است علیهم الصلوات

والتسلیمات وکل ورخه رابا اتباع این بزرگواران نیز نصیب هست
 بوراقت و لو علی سبیل القلعة والندرة فعلیک با اتباع خاتم المرسل
 علیه وعلیهم الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم و تذوق
 من اذواقهم و تجو من مهالك الطامة الكبرى بشفاعتهم **(۳)**
 و نیز می تواند که ایما بمعاملات مسطوره بود آنچه در آن مخدوم زاده
 به بعضی مخلصان بر نگاشته اند از شمول عنایات که درباره این
 عاصی واقع است چه نویسد: داد او را قابلیت شرط نیست
 قبل من قبل بلا علة اگر تفصیل آن پردازد بحتم که قلم طاقت
 آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوشش رو و بعد ازان که
 گوید و که شنود خوش گفت بیت: سراپا آتش اشب قدح کو
 دیگری پر کن که خواهد سوخت ساغر تا تومی در جام خالی کرد
 و ایضا لطافت و علو آن زبان را میگیرد: یضیق صدري ولا یطلق
 لسانی ع: سخن از لب تو گفتم بلیم سخن گره شد پس
 باید که مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جستربذات او راه
 جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هر چند ذات متکلم را با ذات
 مستمعان بیچ نسبتی در میان نه چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته
 و با ذات بیچون حقیقی اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران
 را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونه پی ببرند
 ذات خالص عارف خود و راء اوست بهر حال دست
 و پای باید زد و همواره باین ترانه باید مترنم بود بیت: مفلسانیم آمده
 در کوی تو: شینا لله از جمال روی تو **(۴)** و نیز عرضند که این
 مخدوم زاده بر جاده حضرت ایشان نوشته اند مفرحست بوصول

نسبت سابقین برایشان را اینست حضرت سلامت این فقرا
از ان باز که بعالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت عروج
بان مشرف ساخته بودند بمیان می باید که از همین و یسار بیگانگی است
این نسبت مخصوص بسا لکان ایشان است اصحاب یسین در رنگ
اصحاب یسار ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معاچه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام محبوب
از دیاد محبت بخشش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد
چون بذوق و وجدان خود رجوع میکنند بی تکلیفی نماید که حظی و حلاوتی
بلکه از دیاد محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
انعام او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب فرجی و
سروری می بخشد در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در
محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شایبه نفسانیه منزه و مبرایانند
اتمیت و اکمیت پیدا کند و نیز این مخدوم زاده عالی درجه بر
نگاشته اند روزی حضرت ایشان قدسنا الله بسره الاقدس
پیش از آنکه به سفر اجیر روی آرند نواحی آن جناب در صوبه
پنجاب همواره خلیفه عمر دیده بود و موسم اعتدال خریفی در ایام
تشریف دقایق اسرافنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان
میفرمودند و سخن از وصول پاکعبه مقصود و بیان آن بزرگان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که عین قسم معارف در میان بود
و روز بروز دقایق و غریب آن می گشودند این فقیر غواصی بحاران اسرار می
نمود و آن حضرت همواره در تبیین و غنیش حال این بی پروبال می بودند
و ترقب ترقی وی داشتند و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن

وقت که بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار نواز شهرها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات منزوره فرمودند حمد الله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نعماته و نیز حضرت ایشان در کتبوی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ ایشان خواب محمد سعید سلمه الله سبحانه رقم فرموده اند که از اسحاق آشف تا بیان الاغلا بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشان پی برند و آن اینست خاطر همیشه در احوال شماسست و خوابان کمال شما دیر و ز بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت و اتم ظاهر شد خلعتی که داشتیم از من جدا شد و خلعت دیگر بن متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زانکه را بکس خواهد بود و آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لحم و پیه که بفرزند ارجمند فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زانکه کنایه است معامله قیومیت بوده است که بترتیب و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط این عرضه مجتمعه او بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد و مستحق ظلم گردانید و راست که آنکمال که هم آنرا بفرزند می اغزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بضرع مسالت این معنی بنماید و اثر اجابت می نمود و فرزند را مستحق این دولت می یابد با که میان کار بادشوار نیست بذا اگر استعدا دست هم دادا دست تعالی سس نیاوردم از خانه چیز بخوایش بذا تو وادی همه چیز من چیزتست بذا بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر و ولایت نموده نوشته اند قال الله تبارک و تعالی عملوا لداو و شکر او قبیل من عبادی لشکوا میدانند که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما نعم الله علیه من ابجوارح و لغو الظاهر و الباطن الی مخلق الله و اعطاه لاجله لولا له لما حصل الشکر و الله سبحانه

الموافق انهمتی حضرت مخدوم زاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این
 معامله شکر ف در ماده خود تصریح نموده اند آنجا که برنگاشته اند
ب ما در آن هنگام که در رویش را بخلعت قیومیت
 نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا خطاب کرده فرمودند که
 علاقه ارتباط من باین مجمعگاه همین معامله قیومیت بوده که آنرا بعد
 از توجهات کثیره بتو عطا کردیم و مکسوات بشوق تمام بتو آوردم
 الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای قرب
 ارتحال خویش ازین جهان پر نیش فرمودند آن درویش دلریش
 با وجود استماع بشارت مسطوره جگر کباب و دیده پر آب گشته
 با کمال اتم و اندوه در خود فرو رفته نه زبانش رایارای گفتن مانده و نه سماع
 را تاب شنفتن چون آن حضرت این تلوین را در آن مسکین مطالعه
 نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنت الله اینچنین
 جاری گشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجایش می
 نشانند و بیکال تطفن عبارت آن عزیز را که در کتاب نجات می آرد
 در زبان مبارک رانند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و سلم نشست
 ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عمر را پای در کشیدند عثمان
 بجای او نشست عثمان را پای در کشیدند علی بجای او نشست
 رضی الله تعالی عنهم آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز اتم مذکور در خاطرش مدکوز بود به لایانعم لب نتوانست
 گشود و اموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد خوش
 گفت بیت : و حشمتی گذشت نکردی حکایتی پادای خان و مان خراب
 زبان بسته بود این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا بقیومیت

تورا ضعیف تر و خوش وقت تر از قیومیت من نیز بلکه آنرا نتوانست
 جرأت نمود که پرسد چون اندوه آن دلریش را آن حضرت
 بیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست اما
 به بیم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از ملحه فرمودند
 که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام افراد عالم بتو این مقوله
 گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردید بعد ازین گفت و گو
 بیست سال و سه ماه چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایشان روی
 داد باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است جل و علا و
 نائب مناب او همه بوی رودارند و قبله توجه جهانیان اوست دانند یا
 ندانند بلکه قیام عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظالم
 اُسما و صفاتند در میان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف
 اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیامشان
 بان بود سنه الله جاری است که بعد از قرون متطاو له عارفی
 راضی بی از ذات ارزانی و برادانی داشته عطا میفرمایند که بحکم
 نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قایم میباشند
 (۷) و بزنگاشتند العارف الکامل المشرف بالبقاء
 الذاتی یشاهد جماله فی مرایا العوالم و یری نفسه کلاً و اجالاً و العالم
 مظاہره و تفصیله و یعاین ذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
 الكل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته فله الذات و
 ما سواه مظاہر الصفات و هذا النوع الأخير بافراد من الکمل له حکم
 العنقانی الغرابه لو وجد واحد بعد الوف من السنین لأغتمع؛ اگر
 پادشاه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت مکن انتهی بعد ازین
 بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادها بشرف ملازمت

رسیدند خلعت ثانیة موعودة مذکوره را فرمودند که بفرزندى محمد سعید عطا
کردند حمد الشکسجانه على ذلک چه آن خلعت ثانیة کنایت از خلعت است
و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکلمات فرزندان
ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سجانة برکات این راهمواره جاری دارا
و از ان دو سر چشمه زلال کمال بجام متعظشان این راه شخه برساناد و بهم از
عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثانیة آنگه درین ایام با وجود مشاغل از
اقادۀ طلبه علم و افاضه طالبان حق و التزام اوراد و اقیات در اندک فرح حفظ قرآن
مجید نمود و ماشاء اللہ اعطاف الشکسجانه و لطفه مخفی نماند که این
مخدوم زاده را غایبه اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چنان
معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضه خاصه
خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم نیستند
باکتر آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از ان در
احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار ابر
نمی تابد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می
با مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنة
آنست که حجج و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گو یا آن بقعه فنا و بقای جنت پیدا میکند
فانهم و هذا معنی قوله صلوات الله علیه وسلم ما بین قبره و منبره روضه من ریاض الجنة
این قسم روضه خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر تو می از
جنت در آن بقعه تابدمی شاید با حیاتی که بشمار و نویی تعلق دارد و دوحیزر

می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 با وی حرکت بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق بهر محل حیاتی داده است
 و در برزخ از حس چاره نیست تا عالم و ملذذ صورت بند و حرکت پنج در کار نیست
 بسم علم که عبارت از انکشاف است و دو قسم است که یا انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که ممکن تعاقب گیرد و اول قسم اول است و علمی که بوجوب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه و رأید و رویته اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شانسه ۴ در مقام رضا که فوفق مقام حب است و باعتبار
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد که ما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
 انا کان استنسخ ما کنتم تعلمون را خوانده فرمودند علمای کرام این استنسخ استنساخ
 ملک مراد میداند و اسناد را مجازی میگویند اما مراد روزی و عین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنسخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد شهو و گشت که در آن مرتبه استنسخی و استنساخی ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنسخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص من مخصوصان است که میان او تعالی ایشان امور میگذرد
 که نیز خواهد که ملک بران اطلاع دید و لکن فضل التدریجیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم است
 آنگاه و تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین با و رسیدار و بیناید که همین باشد
 که نسبت بحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه التدریجی فی الانفس عین موتها

مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
 وکل کلم الایة ای محتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاد فی بعض الاحباب
 من توسط الملک لبعض الخواص ممکن حملها علی هذا المعنی باوئی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه القندور بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان بنوده اند احوال علیه
 خود را بزبان کمرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نماید ب عریضه اولی عرضہ داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بر وقت عرضن باریا فتگان عقبه علیه میرزا
 سرفراز نامهای گرامی پے پے رسیدہ مشامله را از محضیض باوج بروند
 بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت التدریجانه فنا و
 بقای بآب نور میسر کردید و نامدتی در ان استغرق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستورینماید تا وجهش چه باشد قبله گا با رعنائیات او تعالی بوسیله توهمات
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او بجانہ چه بیان نماید کشان کشان بربید
 هر چند نداند که از کجای میزند و به کجا سانسند اما کیفیتا و حالادیرین بیان میدهند که در
 است دیدانی سه من نه با اختیار خود میروم از قفای او به ان دو کسند عنبرین
 یکشدم کشان کشان بحق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کمال عطا فرماید رب
 نونی علما محب مشامله ایست که با وجود و روان این احوالات بعضی از اوقات زو فور
 قبض آنقدر میخورد که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو محالاً خاصه تا
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود و اینقدر میدانند که ما
 اصحابک من حسنه فمن الله و ما اصحابک من سئیه فمن نفسک و ازین مشامله
 مناسبت خود را بر ابراه انابت پیش از راه اجتهامی میند و اعتبار اطفالی میدانند بل حست
 می آید و خود را بان تسلی می دهد که بنده را بخواهست چه کار هر چه عنایت فرمایند ان

راضی بایید بود حضرت حق سبحانه و تعالیٰ شسته از مجبوتیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عتقا
فرماید العبودیه عریضه ثنائیه عرضیه دشت کترین بندها محمد معصوم بندوه عرض
خاک نشینان آستانه علیا میرساند سر فراز نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
تا قابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از دور و دکن یافت
سمن که باشم که بران خاطر عاظمه کرم به لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم پد
قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و فکر او سبحانه
توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
آزما سبحانه آورده باشد چه هر عبادت که باین طرف منسوب بوده باشد
البته قاصر است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احسن منها و علیک انت
کما اتقیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد
باشم از آنکه فرستادند علو درجه آن زبان مشایخ است که فراخور فهم جزلی هر یک
باشند و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بنگی ظلال سما و صفات واجبی است
عز شان پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کاشن نباشد
تاقیم اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بخر حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف اخی شبی در نما
تراویح در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
باصل خود دعوی کردند و هیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مصلح و محو و تلاش در
اصل خود گشت هر چند عروج مینماید و اول آنست که از ذات مجرد و بهره یابد میسر نیست
و هر چند میرود همه در اصول خود میرود و در اصول اولی با مشارالیه تعالی و شهود
گشت که تا هر جایس که در وجه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و حصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و

ذات غر شان ماوراء و راست چه اطلاق اهل دران حضرت جل سلطانه ساقط است
 آخر الامر معامله بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت که هرگاه اهل توصفات و
 اعتبار را باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در حصول خود محل و متکلفی سازی بعد
 از احوال در اصل از اصل گذشته معنی ندارد و امری دیگر باید که نصیب از حضرت
 ذات فراگیر جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا عدم محض یعنی نیست
 که بعد از فنا و احوال در حصول مگر عدم محض چه حصول را دران حضرت را ہی نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجرد و راء الورا است تا این را ذات عطا فرماید ذات تعالی
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگت یک عصر
 متعدد نمیشود و علاوه بر یاس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد و ایام
 یاس گاب بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعدد و گددام اعتبار خواهد بود و ای فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر
 مسکن آن خاطر اب نمیشد محرر نبود که با وی در دول توان در میان آورد
 بحکم حتی اداست یاس الرسل و نخواستیم قد کند بواجبم نصران فحی من نشاء بر آخر
 مکتوبی که نامزد این فقیر گردیده اطلاع دادند هر چند فکر بران مکتوب
 گذشته بود اما گویا این سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده ازین
 حرف میگذاشتم الحال بوجه شریف امیدوار است که ازین معنائی بکشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعه نتوانست
 نمود انشاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت بهره ورگردد و العبودیه انتهی
 مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده و الامقام التفات نامه
 نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشاره بعضی امور که فقیر را بصدقه

و هشتم از مکتوب جل سلطانه

حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده تبرکاً آن را نیز می آرد و کہ از اسخا
 بعلو حال و انکسار ایشان پے توان بر و نڈا ہوا ہوا ہوا محمد شدر العالین
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
 گرامی از صنوف دوال و راستہ بدلول حقیقہ پیوستہ باشند و
 از جزئی بکلے و از اسخا بما فوق ملحق گشتہ و از قوسین باؤ آذنی رسیدہ و
 خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از دائرہ صباحت گذشتہ چنگے بدانان نقطہ
 ملاحظت زودہ بل بمقتضای المراد مع من آحت در بطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
 کردہ باشند و از علم بنا دانی و از گفت بجموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
 پشت دادہ بجلت نگران اثبات گشتہ بل از اسخا نصیب مجبول الکفیفیۃ
 و لوفی بجلکہ فر اگر رفتہ باشند و از خلیل بجیب رو آورده بودند علیہما الصلو
 و التسلیمات و علی محبہما مصرعہ باکر بیان کار با دشوار نیست باز علقہ قمرت
 و محبتہا و دیوانگیہاے شماین امور قریب است بلکہ توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را برابر زلات
 و معاصی صرف نمودہ چہ یا را کہ این مطالب از جہند را توان حظور نمود این
 سخن را بر تحکف یا شکست نفس حمل نہمین کہ بیان واقع مست آری اینقدر
 سے باید کہ با وجود این ہمہ ناقابلے و عصیان مرتے و نشاد و زنادا و و و و
 نہادہ اند کہ ستوع را از حقیقت آن کما ہی اطلاع نہ دادہ اند ہوارہ
 وآلہ نشاد خود ست و ہمہ وقت عاشقیہا بلے در میان دار و بلکہ آن سر
 نزوموع آن انکار نیز محبوب است امید از الطاف بے غایت شایب
 العطیات آنکہ آن معنی کما ہو و زلمو آید و از سر بجانہ کشد و از قوۃ بفعل آید
 و ماؤ لک علی اللہ بجز نیز پروردگار این محبوبس زندان دنیا را از خلیس صلح

بخش و این مرغ شکسته بال را از قفص واربان تلبه مزاحمت اغیار
 ستمک آن نشابل نثار آن باشد آنه قریب مجیب انتقا
 مکتوبه اللطیف و نیز این مخدوم زاده و الا قدر را مکاتیب دیگر
 است بغایت عالی و زیبا که در آن بسا معارف غریبه و حقایق
 عجیب بزرگاشته اند و در بعضی از آن شرح کلمات قدسی آیات
 و الد بزرگوار خویش بامزید تدریق نموده اند مابا براد برخی از آن در ضمن
 هفت برکت اکتفا نمایم این هفت برکت مکتوب شصت و بیستم در
 جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و
 ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب
 صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد
 اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است مخفی
 نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
 فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند
 یکی شیخ محمد فخر بود و دوم شیخ محمد علیی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان
 بارفاقت برادر عظیم قدس ستره سفر آخرت اختیار نمودند و احوال ارجمند
 و استعدا و بلن این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
 عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ اندک و راست و باعث تسهیل آن
 مخدوم زاده بجمده علیی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
 علیی علیه السلام بحضرت ایشان ظاہر شده فرموده اند که در خانه شما
 سکر متولد خواهد شد ستمی بنام باگردانید و دیگر محمد اشرف که در حین
 شیر خوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا
 است طول الشاعره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

رایشاه ازان لقب است که خدمت شاه سکن در قوادسی رحمه الله
 که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزاده بر خور و ار داشت و بشیوه القاب اجداد و امجاد خود این قریه العین
 رایشاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان به یکجه آن بود که پیش از ولادت آن
 مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه علم شدند که در خانه توپسری
 آید یکجه اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بان مناسبی
 بان نام مسمی گردید و همواره از مسووفت و علو استعداد آن قریه با صره
 ولایت نجرم یاد تا آنکه این نور دیده بهین تربیت حضرت ایشان سن
 هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن سن گودکی از تحصیل علم
 رغبت و محبت دید می شد و با و ستاوش رابطه مشاهده می گشت که از هیچ
 طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زاده دوسه مترن با استقبال آورند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب آنحضرت بعد از سه چهار
 روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
 فرمودند با این بهم تمجیل رفتن چیست مگر ما را یاد کرده بعرض رسانید که دین
 چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگردد و نیز
 او ستا و خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آری چرا چنین نبود که از طبقه علماست و از خاندان حفاظ و صلحی از خصم
 فرمودند و در بلد اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
 بود روزی فرمودند بنحاطر آمد که محمد یکجه نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بهره ور گرد و اما چه باید کرد که او طفل و معالجه اجل مابین نزدیک این گفتند

واز بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بهین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
 چه منقول باخر رسانیدند و باستحکام تمام دستخوار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و مبتل و
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
 در عایت این طریقه علیه بوجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و علیه ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و بال بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
 قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیره حضرت خواجه باقی بالله و ختم خواجه کلان
 خواجه عبید الله سلمه الله و الباقه در جهاله نکاح آن گوهر صرف ولایت منسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صورتی نیز شرف امتیاز
 یافتند امر روز که سال عمر آن بر خور دار به پانزده رسیده مطول میخواندند امید
 که در عالم ظاهری و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 سه صبیبه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
 بر سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بومی عطف و فت تمام صبیبه
 سوم در حیات و از صالحات و اسلام و الاکرام فصل یازدهم در بیان احوال
 خلفا حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوه صفا کیشان میر
 محمد نعمان سلمه الله تعالی و والد آنجناب خدمت شمس الدین سبکی معروف
 میر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
 بدخشان و ماورالنهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و کسیر و امثالها و غیره

و مولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشمست از بلاد بدخشان و والد راجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرستار
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آبابی ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکردند و انداز اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لبیان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت پدر و پیش هوزه و وز بوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و در ایشان مخفی زوایا
 سمرقند بهت کفاف خود موزه میدوخته اند و خود بازار برده آنرا میفرودخته اند
 خدمت میرزاان پیر روشن ضمیر حکایت میکردند که روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر جستند و بیج المی حکیم شریف آنجناب نرسیده
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس ستره رسیده اند
 و رساله بنام نامی آن غیر ز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن رساله
 به آب زر نوشته بود و چون شیخ آزادیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شمارا محرز و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمقند رفته بودند بعد از رفع آن
 عارضی بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شانه زاده مشفق العلماء
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابت در غایت نیاز مندی بمیر نوشته آنجناب بحال
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون حاکی آن دیار بیکه از بنو و مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طلال طلبیدند و با جابت رسیدنی سنہ اربع و سبعین تسع مائت خدمت
 مرشدی میفرمودند کہ مرابوالخود ہمیں اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بن گفت والشمسار در واقعہ دیدم فرمود
 کہ محمد نعمان گو کہ چر بہا این بہتست اعتقادی ولادت مرشد کہ میر محمد نعمان
 سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ و سبعین و تسع مائت پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت راضی اللہ عنہم بخواب
 دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزند می آید و مندی ستولد میگردد و او راستی ہم ما
 گردان مرشد میفرمودند ہم در ایام صبی بعضی فکر تہا و حیرت ہا فرود میگرفت بعد
 از آنکہ در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 کہ فکر تہا و حیرت ہا نیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 عارف آگاہ امیر عبید اللہ بلخی عشق رحمتہ اللہ علیہ رسیدہ باشارہ آن بزرگ
 انابت نمودہ اند چون بہند و ستان آمدہ اند نیز از وفور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند
 از بعضی درویشان تعلیم از کار گرفته بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق بقدرس اللہ تعالیٰ برترہ
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذکر و مراقبہ طریقہ شریفہ نقشبندیہ
 مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمیع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقہ تمام بسر می بردند از ان خوش دل و سرور خاطر می بودند یکی از امرائے
 مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرا
 خانقاہ شدت ہا فقر میگذرانند اگر امر شو و بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ
 ہر یک مستعد کردم حضرت خواجہ چند تن از فرود صحاب خود را تجویز نمودہ
 درین امتیازی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا ندادہ اند و فرمودہ اند ایہنا جگر بدن مانند پتے باجر بدن
خود را باین امور قرین نگر و انیم مرشدے فرمودند کہ با وجود کہ دوران ایام چہ
نوع فاقہا بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قہتہار فیتیم و اسید رہا بستیم وزیر
مسجد فیروزی خانہا بودہ کہ در قرنہا آدمی آنجا سکونت نمودہ بودہ اند و از
سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ بام حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی بامتعلقان آنجا می بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمیشہ ایشان کہ از
صاحبات خداوند حالات و جذبات بودہ رنجور شدہ و الذہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعیادت او آمدہ اند از رایجہ کبریہ آن خانہ ساعتی شستن نتوانستہ اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند لے خواجہ من و نور ویدہ من این جماعتہ
کہ مرید شدہ اند کشتہ نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند لے والدہ اینہا
بدعوی نیامدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و ہم سیکہ فرمودہ
کہ روزی چند عضو احوال سگریہ کہ نہ بروق شرع اند برین مستولی شد چندانکہ
کوشش نمودم مرفوع گشت تا چار قصدان کردم کہ بحضرت خواجہ خود
قدس سرہ معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظرے بہ آن قبلہ تفتیہ
کردہ احرام بندم بجزرے کہ نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز برین افتاد
و ازین این نظر آن حال کہ رفع آن میخواستم ازین سلوب شد وہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے بکیشب
بن رسید آن شب نظرے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
کہ ہر کاسے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا و تقاے
دوران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گزشتیم سرورین اندیشه کم پیشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
 رضای ایشان بوده و شیخه از آن دریای بیکران باین تشنه جان رسیده
 از زبان سیدی شنیدیم که حضرت خواجه قدس سزه در حال حیات چون حضرت
 ایشان را خدمت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را ایشان سپردند و هر کدام جدا
 جدا طلب داشته و داع فرموده بخدست ایشان فرستادند و ایشان را
 متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
 خدمت ایشان تعظیم ماکنید بلکه توجه خود را بجانب آنها نمائید و آن اثنا باین فقیر
 محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
 باش بقصد تضای هم پیرگی در نفوس چون رعوتها متکون بود و معروفش داشتیم
 که قبله توجه من در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
 از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آقایی اندک مثل ما بنابر ارباب رگان
 و ضمن ایشان کم است و از کس اولیا و متقدیمین خال خالی مثل ایشان گذشته
 باشند بعد با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدست ایشان رسیدم و انهارا عجز
 و نیاز آن خسار نموده در یوزه عنایت کردم فرمودند که تو آخر از آن مانی الحال چند
 گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
 ایشان ما قدس سزه به ولی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته و لپها
 و غیره بیها و بی نصیبیها و بی استعدادهای خود و بحضرت ایشان نوشته اند و معروف
 داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبت به اولاد سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعین
 عریضه وقت رو داده فرموده اند می رسیدی مکنی که حضرت خواجه ماضی الله عنه حاضر اند
 انشاء الله خود بخوابند و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سزه میرا

بامناسبت و گریست با جمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته و کتف
 تربیت گرفته بسر بند برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوه حق پرستان
 گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سرف
 ضعفی روی داده تصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان ضعیف الله عنهم بآل آن میسر نشود بران آمده اند که به
 بعضی فاضل اصحاب این نسبت شریفه را القافر میندیشیان تحمل آن بار جز محمد و زاده
 بزرگ خوشخ محمد صادق علیه الرحمة و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه ننندیده اند و بعضی
 احوالات که مناسب استعدا و این دو عزیز بوده بر هر یک فاضله فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رو داده فرموده اند سر آنکه این سببها درین ضعف بنمایان
 متعلق گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر بهاموع بوده که ورود آن موقوف
 با عطا آیه نامی بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طلبه بر بانپور مرخص گردانیده
 و این اجازت نامه رقم زده هو الله لا اله الا هو محمد و فضل علی نبیه و سلم علیه و علی آل الکرام و بعد
 خان الاخ الصالح الساک طریقه اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان فقه الله
 سبحانه و آیتا مرضاته تا داخل بتوسط بذ الفقیه سلک اراده اشاع انقشبندی و سلک تقیتم
 العالیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الاتفاع لطلبة اجزیه بتعلیم طریقه تمولار الا کابر للطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقه و الحقیقه و اسلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات دو بار سید مرشد بان
 بلده معظمه رفته اند چون در آن شهر مذکور مشایخ معظمه از طرق دیگر صاحب علوم قال جان
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسی روح الله و هم این طریقه
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض
 داشتند حضرت ایشان مرتبه ناله بهیشت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بر مرتبه

سابق نماز انشاء اللہ تعالیٰ سجانہ چون سیکر درین مرتبہ بشہر بر پاپور صانما اللہ
 و جمیع المسلمین عن البلیات و استرور در آمدند بحسب اشارات عنایات بتوعی مجلس
 ایشان آنجا گرفت کہ بتخریر گنجیدہ دیدہ میشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند
 ناگاہ جذب و حالتی ایشان را رو میداد کہ از غایت مسکرونی آرامی جاہ پارہ بگریزند
 و چون مرغ نسل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بہم افتادہ بودند
 و مصدوقہ این مصراع سید قاسم تبریزی رحمتہ اللہ کہ سع در میان شہر و در ہر گوشہ
 غوغای اوست پد بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضی میدان مشایخ عظام
 آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل سفیضان شدند و بسا مفسدان بصلوح رسیدند
 و بسیار ہشیاران بادہ بخوردی و جذبہ چشیدند و درین اثنا عنایت نامہ از حضرت
 ایشان قدس سرہ بیدمی رسید کہ ای فقرہ ازانت روزی بعد از نماز
 باداد در حلقہ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع بقایای آثار کہ بنظر می آمد گشت و اہتمام در دفع ظلمات و کدورات کہ
 محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بگذر کمال گشت و آنچه در آفتاب
 ہدایت و دلایت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتی کہ در جانب کمال
 ہیچ متوقعی و منتظرے نما نہ الا آن یتسع الطرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعہ شیاناً
 فشیاناً و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینہ کہ مصداق
 حاصل آمد الحمد للہ سجانہ و المنہ علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعہ است کہ
 شما دیدہ بودید و حصول آن از اہمالغہ و تانکید رسالت مینوید اللہ سجانہ الحمد و المنہ و اتم شما
 بتمام اویافت و موعود و منجز شد و مہود موفی گشت امیدوار است کہ تسلیل باندا زہ
 این کمال حاصل آید و دشت و صحراے آن حد و بوجود شریف شما نور گرد و نہتی
 از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قومی و ضعیف چہ گوید و از راستہا بے

تکلفها آن عنص لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آوار گشته چه بنگارد و این ذره ناچیز تجرید تو به و انابت بخدمت این عزیز
 نموده و در بابت تعلیم ذکر این طریقه علیه از ایشان آخذ کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاه بشیوه اهل خانقاه درآمده و بدلاست و سفارت ایشان باستان بوسی
 حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عننا خیر الجزاء و سلمه الله علی رؤس الأعباء و
 امیدوار است که بحکم واقعه صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان جب
 قبول او سبحانه و تعالی جمیع صلوات الله علیه و سلم گرد و آن واقعه ایست که
 سید فرمودند آن سرور علیه الصلوات و السلام در سبوح جامع بر پانپور با خلفا کبار رضی الله
 تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
 نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ما است و مقبول او تعالی و آنکه
 مرد و شیخ احمد است نیز مرد و ما است و مرد و حق جل و علا مرشدی گفتند چون
 این کلام از آن حضرت شنیدم شکر یاد و لم آد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانه و جمید المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوات و تحیته بر مافی الضمیر
 من مشرف شده فرمودند رو و قبول تو نیز زینچین است روزی باین حقیر بتقریب
 آنکه آزار و آلام ساکنان را موجب کشایش کار است فرمودند شب از صفحه مسجد
 جامع بر پانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع دشت افتادم چنانکه کیرت من خسته
 و شکسته شد اما افتادن همان بود و ظهور معامله و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
 از آن افتادن سرور شد که شکر آن از آنجا بچشم و اعتقاد چنان بود که هر که از آن حلو
 تناول نماید به بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگیهای حضرت
 ایشان قدس الله سره فرمودند در آن ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه است افراشته و همه خلایق زیر آن
 بارگاه و متصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روزگار
 است و آنحضرت از راه آن گاه‌های دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
 بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
 متصدی کاریست معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نماید
 و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
 متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
 کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
 که چندین را حقیر میدانم که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
 را قم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشد
 بمنزل یکی از مردمان ایشان میمان شدیم جناب سید میزبان را آکید فرمودند
 که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان که و بعد از ساعتی شور بر فراست
 که بزبے را درین میان بچرخد که فرج کردند کم بسیار در وی افتاد بنوعی
 که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه بیج کرے به
 گوشتهاے دیگر ذباح با آنکه نزدیک بود رغبت نمود سید فرمودند که این
 بزجیه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایت چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
 از آشنایان آن بلا که از عالمان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود بخانه
 این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا فرج نموده اگر چه تحصیل
 علوم ظاهری سید را کمترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
 علوم حضرت ایشان قدس ستره حدت بصرست و حضرت ایشان نیز
 مکرر سیدی را بحدت بصرستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسؤله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند که سال
 یغنی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را در ضمن دو ازده پرگت
 نقل ینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشته بودند و اکثر اخوان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدوار است
 و کریمه سندی محمدک باخیک نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود و سبب ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستمر شدن در کارخانه مریدان
 برودت اندازد و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه آنها مفاخرت و سیاهیات باید
 کرد که سبب و ازین راه دروازه عجب کشاده گردد و بلکه باید که حکم الحیا شعوبه من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تهم دشمنیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکنه بل من فرید مرطوب باشد
 لے برادر مکر ریشما گفته که مدار این طریق برود و اصل استقامت بر
 شریعت بجدی که بر ترک اذنی اذی از اولب راضی نباید شد و رسوخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر بنجی که بر شے مجال عمر من
 نمازند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید و رأیدار بغنیات
 الله سبحانه این دوصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است بل پرسیده بودند که اسمانی که سبب دعوی تعینات انبیا
 علیهم الصلوٰة و التسلیات اند همان اسماء سبب دعوی تعینات اولیاست
 یا نه و اگر هست فرق چیست لے عزیز سبب دعوی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات هم است و سبادی تعینات اولیا جزئیات آن است که در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما
 است که بقید از قبیل و ما خود گشته است کلا راداة المطلقه و الازادة
 المقیدة بشی و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی
 مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهد نمود و بیگ عمل آن سر
 علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت یا بر طریق
 عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و
 در منع آن سهالته بینمائیم که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که
 بنا بر عرف و عادت است خلاف آن باجبت منکر میدانیم و در منع آن سهالته نمی
 نمائیم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن بنی بر عرف و عادت است
 نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمته تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و منتج سعادات است از فرق
 میان حصول و حصول سوال کرده بودند که برادر حصول با وجود بعد تصور
 است و وصول متعذر عنقار که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت
 که عنقادر مدر که حاصل است اما وصول بعضا متحقق نیست زیرا که ظلیت که
 عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما حصول
 شی ظلیت را بر تابد قافرتاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد
 که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرار ابعدا از تصحیح عقاید بموجب آرا
 اهل سنت و جماعه شکر الله تعالی سیم بسلوک طریقه علیہ نقشبندیه

مشرف ساخت و از مردان و سنیسان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که کمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاده میشود مخصوص این طریق عالیشان منتیان
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتمز این طریق اند و محبت کامل بمنتیان این طریق دارند نیز
 اسید و ازاله لومع من احب بشارتست و در افتادگان را خائب و خاسر دین
 طریق کسے است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 دین طریق اختراع نماید و به اعتماد سنات و وقایع خود بخلاف این طریق قدم
 کند درین صورت گناه طریق حدیث است پس رسیده بودند که ذکر نفی و
 اثبات بهترست یا تلو و قیامتاز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و خصوصت که شرط نمازست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
 ممنوعست همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از قرائن و واجبات و ستم
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و بال است اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
 بذكر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ خدا
 صالح اند مردیان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سرغذا که متداول نمایند
 فاسد و منفسد است هر چه گیر و غلتی علت شود پس حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عدات است که نشاء هر شر و نقص است بالعکس صور
 علمیة اسما و صفات الکی جل شانه که در آن عدات ظهور یافته اند غایه مافی الباب
 آن عدات در رنگ بیوی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیوی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدات بآن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس
 بآن عدات تمیزه و این چون قیام عرض بچوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند و مشخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
 سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بزرگ و مراقبه بگیرد و ساعتی
 فساعتی از ماسوا اعراض بیناید آن عکوس صور علمیه ایها و صفات و جوی جل سلطانہ
 و در آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط می یابند
 این خرب الیه هم الغالبون معامله تا بجای می رسد که عدمات که همچون اصل و بیولی بوده است
 هر عکوس را رو با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مخفی گردد و نیز عکوس اصول و
 اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود نیز از نظر مخفی میگردد
 چه مرایا را از خفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است پس چون انسان
 کامل بعد از تمامی سیر کرائیه تمام کند و دایره ظهور عکوس ایها و صفات را که مربوط بسیر
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالتی بی شائبه ظلمت
 جوی توهم حالتیه و محلیت در وی ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
 تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
 قوسین بصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلی مقام
 قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلمی و اگر بعنایت الله سبحانه
 عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
 هیچ نخواهد در نیوقت بفضیل خداوندی جل سلطانہ هم و صفت تمام از نظر او میخیزد
 جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
 ماند هر چند صفات نبود در خیال سر او آنگاه بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
 ثابت بدانند که هر شیء باهیت خود آن شیء شیء است از برای ثبوت باهیت مر آن شیء
 را هیچ جعلی حاصل در کار نیست که ثبوت شیء من نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
 و نفس باهیت ثابت نیست باهیا بمجول نیستند جعلی حاصل از برای انصاف باهیت بوجود

در نظر او
 فی الله سبحانه و تعالی
 با تحقق با خیر خالق تعالی گردد با جمال
 این سید را

در کارست فعل مبالغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن مجال است که تحصیل مهل است پس مهل در نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجودش پس ثابت شد که شی بهابیت خودش است یعنی
 در نظر کشف در ظل شئی و عکس منقود است که عکس و ظل شی بهابیت ظل و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت مهل خود ظل و عکس گشته است چه ظل بهابیت ندارد
 بهان بهابیت است که نظر خود را ظهور نموده است پس مهل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود چه ظل مهل است نه به نفس خود و چون عالم ظلان عکوس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند همچون
 چون افعال ظلان صفات واجب اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشد که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلان حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شانه مهل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 نقاب عالم از عالم و از افعال صفات واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت و تقا
 که در حیز تحریر و بیان آید پس سید بود و مذک که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت مهل برپا بود و ند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت انا بهمان
 مهل باشد این زمان مهل بعض صفات که بان مهل لازم اند بر ضمایر چون صادق و غیر
 انا اکمل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند مهل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا
 و حلقه الله بدانند که است و مهل آن صفات بر آن ضمایر مهلا حظه اعتبار ظلیت است
 و هر مرتبه از وجود را حکم جاست و هر چه در خدا کم است نه خداست مهل و علا
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصل باصل دیگر رفته
 میشود آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

تا
 و
 و
 و

و این تفصیل کم کرد و معاملہ پر اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات نبوت
 نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
 وسعت دیگر است و اگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چه نویسد و کہ در یاد بر بنا
 انما من لدنک رحمۃ ویتی انما من امرنا شد شیخ محمد طاہر لاہوری سلمہ اللہ
 تعالیٰ از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ و مجاہدات
 شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
 و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
 و اصول چون شوق سلوک این راہ گریبان بہت آنجناب بگرفت خود را ہستانتا
 حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی از غایۃ تشیع جو یا سے مرشد می بود کہ در علم
 و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم گمان خود باشد و بر ہم
 چوید ابو بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان
 بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما بانکسار و ذلت و افتقار تمام
 در غلبہ علیہ گذرانید چنانکہ در ان خانقاہ از سالکان این راہ در طاہر سجا کساری و
 بیقداری شیخ طاہر دیگر می نمی نمود و بسبب یاد بودی کہ از رو ایشان التماس آن پند
 کہ کناس راسخ کنند و تطہیر خلا ہار ابا و والذارند و ایضا خدمت و تعلیم تفہیم صاحبزادگان
 کبار سلمہ اللہ جانہ ہمدلیغ وسی تمام مبدول دہشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
 نداد ہا مکرش نمود کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر مایان نہ القدر است
 کہ از عہدہ شکر آن تو انیم بیرون آمد جزاہ اللہ عننا خیر البچارے روزے حضرت ایشان
 قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمدیہ را ہم بخواہم بشیخ طاہر سپاریم کہ چون بدانش
 از ہیئت الفاس شیخ عالم عامل شود و اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
 با این مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و بہیبت آنحضرت القدر

بر شیخ مستوی بود که بحر یکنج چنانکه روزی حضرت ایشان را سنجاب را امر
 بامست کردن در گش بگشت و لرزه بر اعضا او اوقفا و زعامت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قرآه در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بن مین نظر اکبر محبت
 آنحضرت قدس سره رسید بجائی که رسید اما در انشای راه سلوک گوی
 کار بتقدیر و حکمت ملک البهار او را بلایه عظمی روی داده بود و محل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر چنین ایات لفظ شقیه مرقوم است ازین سخن بر همه یاران از بیت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ ظاهر
 بود و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجیه غلیبه بر رفع آن بلایه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه بخص کرم خود مسألت ایشان را با جا بابت رسانید گویا
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایماز نموده اند و ایضا در
 مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
 اند ب که چون متوجه رفع این بلایه شدم در لوح محفوظه دفع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت منی و او چه بانار و اخبار و اجماع است معلوم
 داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود و درین اثنا آن کلام بلند عویش الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس الله سره العالی بیامد که فرموده بخکس
 را در قضای مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم الهی چون یک از اولیای ترا
 این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و اسخاح نمودم با جا بابت رسید و
 معرفت این سزیز عطا فرموده دانانید که قضای معلق و قسم است معلق

این
 است
 در
 این
 کتاب

است که تعلیقش در لوح محفوظ مرسوم است و معلق است که تعلیقش در علم
 است این قضیه و آنکه شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کرده ایم و دخل
 قسم ثانی است لیکن چون بصورت مبرم نداشت او مبرم انتہی حاصل من
 کلامہ الشریف و نیز نوعی شیخ طاہر را در ایام گرمی کار او از غلبہ حال بر زبان رفت
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند بیشتر نشود کہ من فانی
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایروا بن شیخ اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال او نمودند
 شیخ پیچارہ بعد اضطراب چون بی بی آب بر خود می جنبید و جمعی از بزرگان را
 وسیلہ شہفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقو بر جریئہ او کشیدند
 و باز بہ سبتش رسانیدند با جملہ بعد التیا و التی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
 نقشبندیہ سرفراز ساختہ بارشا و طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند آنگاہ از
 طریقہ قادریہ و چشتیہ و این اجازتنامہ بہر گناشتہ اند
 بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والمنة لولیہ والصلاۃ
 والتحیۃ علی نبیہ و علی آلہ واصحابہ الکرام الذاعین للخلق الے
 دار السلام یقول عبد المفتقر الی رحمة اللہ الولی الفنی احمد ابن
 عبد الاحد الفاروقی النقشبندی غفر اللہ سبحانہ ذنوبہما
 و ستر عیوبہما ان الاخ العالم العامل الفاضل الكامل الشیخ
 محمد طاہر ملا وفقہ اللہ سبحانہ و تعالی لسو ک طریقہ اولیائہ و دخل
 فی الطریقہ العلیۃ النقشبندیۃ بجمع الہمۃ و تمام الہمۃ حصل لہ الحضور

والشهود والقربة والجمعية وتيسر له البداية التي اندرجت فيها
النهاية فاذا مضت بئرته من الزمان وهو على هذه الاحوال
ظهر لي انه يتلى بابتلاء عظيم حتى يخرج من الصراط المستقيم الى
سبيل المتفرقة ويسيل من أهل الحق الى مذاهب باطلة و
الجانى الى التضرع والمنشوع الى الله سبحانه ليذمب عنه هذا
الابتلاء ويرفع عنه ذلك البلاء ثم ظهر لي بعد التضرع التام انه
سوف يرفع عنه ذلك الابتلاء فحمدت الله سبحانه على ذلك
وقد ظهر بعد مدة يسيرة منه ما ظهر لي او لا حتى خرج من
الاستقامة الى الاعوجاج ومال من الحق الباطل بحيث
انقطع رجاءنا من ان يعود الى الحق ويرجع الى الاستقامة
وهو كلما دخل في سبيل من السبل المتفرقة واظهره الله سبحانه
على توجهت بعون الله سبحانه وتوفيقه الى اخرجه من ذلك السبيل
بالعسر التام وسعيت بعد ذلك في ان اسد ذلك السبيل حتى لا يكون
له عود الى ذلك ثانيا ومضت الشهور بل السنين على هذه
الحالة ثم ظهر بتأييد الله سبحانه ما ظهر ثانيا فعاد الى الحق ورجع
الى الصراط المستقيم ثم قطع ما لقي له من منازل الجذبة و
مقامات السلوك وصار اهلاً لان يرخص لتعليم هذه
الطريقة للطلاب والمريدين فوقع في خاطري ان يرخص
له تعليم هذه الطريقة وتربية الطلبة فرخصت له بذلك

بعد الاستخارة والتوجه المسئول من اللہ سبحانہ الاستقامة
 والثبات علی متابعتہ سید الاولین والآخرین علیہ وعلى
 آلہ الصلوٰات والتسلیمات ولما کان الشیخ المشار الیہ
 اخذ من طریق السلسلۃ القادریۃ والچشتیۃ حظاً وافراً
 نصیباً کامللاً رخصت لہ ایضاً ان یعطی للمریدین خرقة
 الارادة فی الطریقة القادریۃ وخرقة التبرک فی الطریقة
 الجشتیۃ والمسئول من اللہ سبحانہ العصمة والتوفیق
 الحمد للہ رب العالمین اولاً و آخراً والصلوة والسلام
 علی سید المرسلین و آئمما و سرمداً و علی آلہ العظام
 و اصحابہ الکرام نیز مجازت شکر دانیدند شیخ بہ بلدہ
 مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
 پرداخت و جمعے راز برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ
 از عرض او منقول میگردد و بدین علو حالات و نور برکات اوست ب منہما
 بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانہ علیا متوجہ بجانب شدم و بہر قدر
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میری اما از غیب
 کہ میگفت را ہی شو با بجمکہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ سجدے
 حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد
 گشت کہ درپے کارے کہ فرمودہ اند باید شد انتقال الامر و امر کم چندی باشغول
 ساختم درین میان جو انے بلند استعدادے رسیدہ بجز و تغل و ادن

در تمام بدش و فتنه نسبت سرایت کرد و دسترا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
 نیز جمعیت و حضور با بدست آوردند بعضی ماسدان سخن را که پیر و سنگیر در بیان
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نموده اند در میان
 آورده بعضی چیزهاست و دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشوند مولانا حامد
 آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام بر و مولانا بعد از مطالعه گفتند
 هیچ شجره وار و نمیشود و خیل حسن ظن پیدا کرد و دند زبان ماسدان بسته شد
 بسنها حضرت سلامت مسکن آن درگاه را از نسبت مریدی مانا
 قایلان با هزار عارست فکین که خود را در زمره بندگان آن آستان شایم
 که هر چه از انجاست همه خیر محض است و هر چه از انجاست شر محض پس
 مایان را بان عتبه علیہ چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند
 و بعضی حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاه استهای طرق ثلاثه جلوه
 کردند و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
 حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
 تعالیٰ سرار هم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین هزار صحابه
 و مشایخ علیہ و علیہم السلام و آنچه آمده مدتی می نشستند و نواز شہامی نمودند
 در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زہرا
 علیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوا
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
 کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
 و سلم یافتیم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن
 بنور سے کہ از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و حقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و شکر را انجامید بعد از آن ظاهر شد که حجب تمامه از روی
 کار زایل شد و حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمه و مجادله نیز
 وقوع یافت بعد از آن جهل و کبرت صرف روی نمود و حال آنکه وصل است
 و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
 پس مهما از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد و باین همه
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعدست قبل ازین هر
 یک از نسبت ثلثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت نبوت
 روی سپید انداخته تا بهم غلطی شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند الحال
 بر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیرود
 نسبت مشایخ کم شده است مگر احیاً چون تربیت حضرت پیر و سنگی
 بطریق عنف و لطف بوده اما نیز همچنین مترتب میشود اتمی در اثنای این
 گرمی ارشاد بدایت خدمت شیخ از و فوراً یعنی و تفرید دل شیوه پیش
 گرفت که آیندگان که تریختش باریابند بعد از اجتماع آنجمنی و وصول عرض او
 حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوسیله مرسل داشتند بامحمد تقی و
 سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب است
 گشت از خلاوة و التذایران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
 لے برادرجق سجانہ و تعالی شمار این منصب کرامت فرموده است
 شکر این نعمت را بر وجه ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود
 که باعث نفرت خلق گردد که آن مناسب حال ملامیه است که شیخی و دعوة
 کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مباد این دو مقام را
 خلط نمایند و در عین شیخی از روی ملامت کنند که ظلم است و در نظر مردمان

خود را تحمل درید و در اختلاط و مولست با مستر شدن افراط نه نمایند که باعث
 استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک
 رعایت نمایند و امکان عمل بر خصص تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علییه است و
 هم مناقض و عوائق متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده است که ریاء العارفین
 خیر من اخلاص المریدین چهریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
 بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً
 اعمال عارفان اسباب تقلید است مرطالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
 طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بان اقتدا نمایند این
 ریاعین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند
 که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را عمل احتیاج
 نیست عیاداً با ستر سجانه این خود عین اسکا و وزند قدم است بلکه عارفان در ایقان
 اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایقان اعمال بچسب را استغنائیست غایت مافی الالباب
 در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مر بوط تقلید است نیز ملحوظ است
 و بان اعتبار آنرا ازین نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
 خلایق درین آوان هنگام طلب اندکای بوقوع نیاید که منافی آن مقام
 باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
 طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما
 بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمند که در آن خیریت نیست
 زیاده چه نویسد و سلام چون این تربیت نامه رحمت شماست با جناب سید
 عریضه بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهان
 سلامت چنانچه بچه صفور و بان و اگر ده بفریاد و فغان منتظر دانه میدا شد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین است بی امداد آنحضرت جای فقیر جز پادشاه
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آر و شکر است از انان
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم هیچ نیست مع
 قطع النظر عن المشیخته و الملامته همه را امر زاید بر اتباع میداند و در خود سرانجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعنی بنی نذا و عیشتی آخر
 حقیقت حال فقر است انهی با جمله شیخ و ربله لاهور تا امر و زبافا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشغول است و در تشریح و اتباع و مبتل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و سکنت و حیدر زمان هیچ یک از اهل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب ضلال خود کفاف میسازد مگر از
 اهل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگرفت از همه رسیده است و پای
 بهمت در دامن غرلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعی از درویشان
 خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و ردا بر ووش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مخص میشد در ایامی که حضرت
 ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزی سواره از پیش زاوین شیخ مرور
 نمودند و اقامت نیز در عمان بود شیخ مشا ز الیه خبر یافت همچنان با طاقیه و اثار در عمان
 آن شاه سوار شرافت حضرت ایشان متبسم گشته فسیح را بر زاوین شیخ اشاره نموده
 این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وز دوشیخ را رخصت فرموده در
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بزبان رانند سایه افادت و افاضت او بر مظارق
 تلاسند و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زاوین
 هند و سمانست در بهایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سره العتره

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقاد نداشت بل باقامتہ صلواتہ مفروضہ نیز می
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنودم که گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقہ بود و در میان
 درس سبق دلم می طلبید کہ کی ازین فارغ شوم تا کہ بوی او و نظارہ و مطالعہ ذوق رو
 او رسم در ایشان روزی حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
 شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ و حصول علم ظاہر نیز شمر بے
 برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
 نمایند کہ بوسیله آن در زمرہ صالحان در آیم شاید و اگر نہ از نصیحت کاسے نکشاید ایشان
 سخطہ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش بابایا تہ رو بہ اتفاقاً فرستے
 موعود آن بر تاکہ مرا بویے و بستگی بود بجامئہ من آمد مراد دل ندا کہ از صحبت او
 بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
 کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دو گانہ
 ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بجلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
 چنانکہ از ستے و پیچودی بر خاک افتادم و همچنان مرا برداشتہ بجانہ من بردند
 بعد از یک روز بافاقت آدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
 سرود شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و بین نظر کہ میا اثر بر روی
 خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیه سالہما
 در ان آستان گذرانند دید آنچه دید تا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاہ و
 ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگر کہ آن بلدہ از خلفا
 این سلسلہ علمیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ در ان مقام ہستقامت بلوغ

تمائی و بی امر از انجانہ بجای شیخ آبخار سید و قبول عظیم یافت فیوض و برکات کثیره
 بشکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد درینوالا البیخ تلخیص بعضی
 عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
 که خاطر خاطر حضرت ایشان از مخریفات امر گرانست بعضی رسانید که باز توجیه
 و التخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف گشت فرمودند
 که وقت همان بود حال اگر بر شے تو دانی و با اختیار است شیخ با اضطراب متوجه
 دارالخلافت شد با امید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
 رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
 دارالاماره بود و مجمع عسکران هنگام طلب دور از اخلاص و ادب از ان گروه
 جمعی که بخدمت رسیدند با آنها نصح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بن خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بدون نتوانست بلکه آن
 شور و شرب پیر بزرگوار او قدس التدریجاً العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبتی تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرها
 خواست اما ویر این سو ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
 شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیا نغلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 جودش بضعفها مملکت بتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
 شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود اما روز آنجا است گوشه

گزیده و بزرگوار و مراقبت و انس و الفت آرزیده با وجود که سال عمرش به پنجاه
رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فادۀ و افاضۀ طالبان علوم دینی و تقیبتشغول
است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضۀ و پشت او رسید و
در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم بشارت های خاص می یابد
و غمایتها می نمایند و نصائح می فرمایند روزی فرمودند آنست سراج الهند و باز دیاد عت
امر نمودند انتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه بخارش فرمودند ب الحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ رقیبۀ شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند
و قابل تأویل اما هر چند ما اول اند متوراند ربنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير
و چون باز ذیاد عمل ما مورثه اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانست که این دعا
دار عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
و لیل است بعلو حال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبایی او
بر آزار اهل ملامت پ مهنها عرضۀ و پشت کترین خدمتۀ آستانه معلیٰ علیٰ بیع
بعض اقدس میرساند که احوال این شکسته بان همین توجه آن کعبه امانی و آمال بر وجه
استقامت است و هیچ گونه در غیریت امور فتور راه نیافته امید میدار که بطریق
نظر عنایت آنحضرت و چون نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیاید هر چند حواد
گو تا گون بیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست خلل در آن آرد و اکثر اوقات
که حکم الهی جل شانۀ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می
بخشد بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقش بندیه را در اندک مدت بلکه ساخته اند و
بعضی بقناع جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و بزخ را بدینی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این تا قابل سیاه بخت را باین
 مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف
 ترک خان مان میکنند اقرای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
 بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند بحال که دین
 طریقه علییه دخل شده اند خیلے مثلند ذاند و بر عمر گذشته متأسف از جهت یکی از
 مشایخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه و اعزّه آن سخنان بیوده
 میگوید روزی مجمع از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
 مخدومی خواجه باقی قدس سرها و سایر اعزّه و شناساها دادند چون از نالایقی
 قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه با توجه
 آنحضرت بدولت مشایخه سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار
 نظاره بارگاه محمدی علیه صاحبها من الصلوات الکلمات و من الخیات افضلها نماید هم سر
 ایستانهد و از انوار و کمالات آن پر توست یا بحق سبحانه بعض فضل و کرم شبی
 بعد از نماز تجد بان دولت رسانید چنان معلوم گشت که اتمام خدمت این مقام بحضرت
 غوث الثقلین قدس الشریفة تعلق دارد و بیوسیله ایشان بآن درگاه رسید
 و شوارست و از انوار این مقام اقتباس نینماید مگر اولیا که بحال متابعت سرور
 انبیا علیهم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
 اینهمه را بوسیله و صدقه خادمان این درگاه میدانند در کونین غیر از توجه حضرت
 ایشان مرئی ندارد همیشه از حضرت حق سبحانه سالت مینمایند لکن تا قابل باشد
 ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاک و بان آن درگاه بزید و در همین بسیر و
 همین محشور گردد و بحجرت النبی الاثمی العزیمی علیه الصلوة و السلام انتهى از زبان مبارک
 مخدوم زادها سلم الشرحان می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ برقع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب زائر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سره باشد که در مکتوبے بانجناب برنگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوار باشند فان مع العصر سیر آنتی از آنجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس سره سلطان وقت بعقاب تمام برگز
طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان که شیخ برقع الدین نسبت بهم شهری بل
خویشی داشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکه با او
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانه آوردت و با نکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار
اماد وقت ضطر خویشان را مددگاران بدان پے سعادت پیش از پیش در محبت
و عداوت خویش بر رفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده بان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبہ رفت و در شورید و لغت بنگریم که گدام پیشتر کار میدگر می کنیم
و بخاطر خسته تراوی خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت برگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد قینی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت بهت بسوگ این راه گشت
بخدمت بسیار خدادادستان کشور هندوستان رسید اما از بیچ
یک مطلب بجهول نیچوست تا آنکه قائد توفیق زمام نجی بخت او را به
استان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقہ علیہ نشین
مشرف شد بانکه فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکی از عرض بحضرت خواجہ قدس
سرهاچنان نوشته اند شیخ نور به نقطہ پایان فرورفته است و کار
جذبہ را با بنجام رسانیده و پیرزخیت آن مقام رسیده و فرق را سن

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا مشاهده نمودہ باین دید تا حد مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم و خود را چنان کم ساخته کہ نہ باحاطہ قائل ست و نہ محبت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشاکو الیہ سالہا سے بسیار در آستان حضرت ایشان بتجربہ خدمات شایستہ گذرانید تا بخرید آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان اورا اجازتہ تعلیم طریقت دادہ بشہر بلنہ کہ از بلا و مشورہ ہموار ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بان تجارت لیکن از فور تفرید اکثر و مفاوز و زوٹیک گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون بہی حضرت ایشان رسید این مکتوب بوجہ مرسل دستندب الحمد لیند

وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را بچنانکہ از امتثال او امر حق جل و علا و اجتناب از نوای چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان نیز چارہ نہ بالتعظیم لأمیر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتضای بریکے از ان دو امر از قطع است و اکتفا بجز و از کل از کمالیہ دور پس تحمل از اسی خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و نا پروا نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم ست بہ نازگی کے ست آید باری باید کشیدہ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتضای افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایا کم علی جاوۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التیمۃ انتہی شیخ حسب الامر در کنار شمر مذکور بر ساحل دریائے گنگ آمدہ چون لمیل شوہ

از گاه و گیاه کلبه پر دخته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال در آن
کلبه میگذرانند و در آن مسجد با داسے صلوات و طاعات و افادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنووم که گفت ازان حضرت قدس ستره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال النیب است ندانم از تقیاب فرمودند یا بنجار و هم از بعضی مخلصان حضرت
ایشان سموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بدلی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین
احمد سلمه الله و بعضی اعزّه و دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باقیات
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین س
بناظر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطر مشرف
گشته بعتاب تمام مشائر الیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روز با به
ویرانهای گشتند و شبها آمده بیرون دروازه قلعه فیروز میگذرانیدند
تا آنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسهاے فرجه دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعضی حجرهاے زیر مسجد فیروز می مدتهاست که از سرقین و غیره با
ملوث مانده اگر حکم شود و مشار الیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرو بند
جو امر و چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنها را طلب داشته باشفاق
نواختند لمولفم راه رور بخور دل ره بر خرو مند طبیب پد جان برو بیار

گزرجان بشنو و پند طیب پش **شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی**
 آنجناب از اقصای ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
 لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن ما لوف شد چون بدالسلطنت
 اگر رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم **بشیخ** قرار داده شد کہ
 تا در آگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہم نشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
 روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتیم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و وجہ حضرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تراز ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزی گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر ہند باگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنو و باضطراب تمام بجانہ ما آمدہ گفت احوال من
 ازین محلہ بجای دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست
 بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 برد کہ فلان ایچا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینہم ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روی خواہد
 نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر نشویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیخان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز براسے
 جزئی کہ ماندہ بود بجانہ ما آمدہ ہم نشستہ بودیم و سخن علمی سیرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدر وازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
 آمدن نشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما سفتی اید احتیاط آنست که از شما
 پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایت ظهور و شتاب بود و بجانب
 شیخ حمید کرده فرمودند که ہاے شیخ حمید اینجا بودہ اند و یک دو نظر کیفیت
 تمام بجانب او دیدہ ساعتی مراقب شدہ ناگاہ برخاستند ہر چند التماس
 نمود کہ لخطہ توقف نمایند کہ ہمت خادمان سفر فرہ میان آید پذیرفتند و برخاستند
 بشایست تا برون دروازہ شدم گمان من آنکہ شیخ حمید از جای خود ہم نہ برستا باشد
 دیدم کہ مشارالیه در قفای من سے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
 شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم کہ بجانہ خود رفت کی را فرستادم کہ بگرد
 خیر آورد کہ شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرو و آن حضرت باو غیرت
 ماہ چنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازہ گریان و حیران و ذوالیاس و
 ناکس الروس ایستادہ بماند بعد از مدتی او را طلبیدہ بانابت و تعلیم طریقت
 و اعطای جذبہ نسبت بنواختند تا بعد کے مغلوب شد و بخدمت صحبت
 ایشان مشغول کہ آشنائی ماویا و کتب خویش کہ بانہا تعلق تمام داشت از خاطرش
 بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر بند شدند چنان پیادہ در
 خدمت ایشان میرفت خواجہ عبدالرحمن کہ ناقل ابن مقولہ است گفت مرا
 مشاہدہ این امر مخلص ایشان ساخت آمدہ مرید شدم بعد از شرف ارادت
 روزی یکی از عظیم امر کہ در حق حضرت ایشان اعتقاد ہی درست نہ داشت از
 من پرسید کہ شما از علماء و عقلمای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید کہ مرید
 شدید گفت ما جماعتیم از اہل علم بیع کرامت در کسی بہ ازین ندانیم کہ عالم عالم باشد
 و در متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاد و علماء و عملاً کامل از اکابرین
 روزگار درین امر چون ایشان ندیدہ ایم و نہ شنیدہ گفت این اعتقاد

ملائح حال اہل علم ست کرستی گویند کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد تمام ست قبول کریم و نایب از مخلصان این بزرگ زین شدیم و چون
 شیخ منشاء الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام درشت و آن انکار او بخر بقدح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود پنج برے مستولی شد کہ ہر شے از اشیا عشق بازی خاص شد
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گذاختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام رونے با اتفاق شیخ حمید بجای
 میر فتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اما ندرہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجیب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خود را چنین و انمودن بالجملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ گناشتند ہوا بعد الحمد و الصلوٰۃ فیقول العبد المتقرب الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما کتب
 ویرضاه لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ التمام
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایتہ فی البدایتہ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المسترشدین
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من اللہ سبحانہ ان یحصیہ عمالایلیق و یحفظہ عمالاینبیغے وان ثبت علی متابعتہ
 سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات چون سنت شایخ نست
 قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت می کند شیخ عرض نمود
 کہ کفش پائے مبارک مرا کافی است حسب اللتماس کفش یک پائے عنایت
 فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفته رجوع لقمقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
 از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات
 و ارباب امراض در انجاء مشکلات و شفای علل التجامی آرند و مبرادات میسند
 تا جدی کہ احتیاج اطباء و انصوب اکثرست با کلمہ شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافتہ اگر خالی ازین کوہ سر آید بہ مرا بہتر چندین افسر آید چون طن او در
 اقصای بنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نمود
 تا امروز دران حد و برسند افاضہ و افادہ است جمع از طلبہ علوم دینی مظاہر
 از سالکان طریق یقینی از بر کاتش بہرہ و راند اللہم کثیرا خوانافی الدین و سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف کہ شکل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشته اند
 ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقرا ایجابی روز بروز موجب از و یاد شکرست
 و ہمین توقع را در مادہ و دوستان و در او فتادہ و در لے عزیز و دین راہ غیب است
 منزلی اقدام سالکان بسیارست شکر شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک نگاشتنہ زندگانی فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحت است مبادا غفلت
 وقع شود از انظار این راہ می نویسد و منشأ غلط را تعیین مینماید بظہر اعتبار خواهند
 ملاحظہ نمود و در ماوراء جزئیات مذکورہ باندازہ آن کار خواهند فرمود و بدانند کہ بعضی

از اغلاط صوفیة آنست که هر گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که
 فی الحقیقت افضلیه آنها با جماع علمائا ثبت شده است و یقین مقام این سالک و در
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت انبیا
 که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود عیاذاً بالله
 سبحانه من ذلک فشار غلط حسیه را آنست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا با آنها
 است که سابق تعییناً وجود ایشانست و باین عروج هم ولایت متحقق میشود و ثانیاً
 عروج در آن اسماست و ازان اسما را لی ماشار الله تعالی اما با وجود این عروج تا
 و منزل هر کدام ایشان همان همست که مبداء تعیین وجودی اوست لهذا در
 مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما باید چه مکان طبعی این بزرگواران
 در مراتب عروج همان اسماست و عروج و بهبوط ازان اسما بواسطه تعرض عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود و لاجرم ازان
 اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سبحانه ازان که آن توهم
 یقین سابق را زائل گرداند و در افضلیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت
 اولیا که با جماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالک
 است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت
 فرموده اند و بنفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما لکنه طبعیه عروجی ایشان
 است و او را نیز در انجام کانی طبعی هست که ادون آن اسماست و ازل
 آنها چه فضلیه هر شخصه باعتبار اقدسیه هم اوست که مبداء تعیین او کشته است
 ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات
 عروج بزرختیه کبره را حاصل نیابد و بی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجه مامقین
 که رابعه نیز ازین جماعه هست این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبداء

تعیین برزخیتہ کبر سے است بفقہ گذشتہ اند تو ہم کہ وہ کہ برزخیتہ کبر سے در میان
 حاصل نماںدہ است و از برزخیتہ کبر سے حضرت رسالت فائیتہ علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ و السلام مراد ہستہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالآگذشتہ منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسے واقع شود کہ مبدا تعین اوست و
 آن ہم جامع جمیع ہماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطہ جامعیت
 بہان اسم است پس ناچار درین ضمن اسما یکہ سبب اوی تعینات مشایخ دیگر است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از ہر یکے گذشتہ بنہتہای آن اسم خواهد رسید و
 تو ہم فوقیہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشایخ و از انہا
 گذشتہ انموذجی است از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات و چون درین
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انکار و لا جرم تو ہم اولویہ خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لو اسی ارفع من لو احمد از غلبہ سکر نمیداند
 کہ ارفعیتہ لوے او از لوے محمد نیست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بلکہ از انموذج
 لوے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او شہود گشتہ است ازین
 قبیل است آنچہ او گفته از وسعت قلب خود کہ اگر عرش و مافیہ در زاویہ قلب
 عارف بہند بیچ محسوس نشود ایچانیر اشتباہ انموذج بحقیقت است و آلا
 عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورہ عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار
 و چہ مقدار ظہوری کہ در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چہ قلب
 عارف باشد روتہ اخروی بظہور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشالے واضح
 گردانیم انسان را کہ جامع عناصر و افلاک است ہر گاہ نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این وید غالب آید و در نباشد کہ بگوید
 کہ من از کہ زمین کمان ترم و از سموات عظیم تر و درینوقت عاقلان می فہمند کہ

عظمت و کلا فی او از اجزای خود است و که در زمین و سموات فی تحقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلا فی او از آن نمودجات
 که اجزاء او اند نه از حقیقت که فرضی و سماوی و بهین شتابه نمودجات حقیقت
 شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن شمال بر طلی از طلال مرقم
 اولویت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
 مقداری نیست ماللتراب ربک باب و هم در مقام که سیر مالک در سبی که رب است او
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از وی فضل اند بتوسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانی مرزا ل اقدام
 سالکانست عیاذ باللہ سبحانه که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ابدی
 پیوندد چه عجب و کدام فضیلت اگر با شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمینداری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و بعضی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل چیزی نیست
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم فو قنون
 و حکیم بوقلمون فضل دار و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبر است فضل الهی
 است که عالم و حکیم ثابت است این در ویش را نیز از این شتابات بسیار واقع
 شده بود و از این تخیلات بسیار زانگی گشته و تا مدتها این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بود که در یقین سابق سر بر کند بزب
 زلفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوای راه نیافت لشد سبحانه احمد و المنته علی ذلک
 و علی جمیع تعمایه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد و بر محال نیک

صرف میگرد و مجملآ اینقدر سید است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتى
 راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که ماز فضل بر تقرب
 آتیست جل سلطانة و این زیادتى دران قربست پس بمنزلی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور ایگشت و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه توبه و استغفار و انابتة التجارے آورد و بقرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
 کثوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اہل سنت و جماعتہ سرموئی نکشف
 مگر دو روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کثوف مواخذہ نمایند و این
 توهمات سالت فرمایند و غلبه این خوف بقرار دینی آرام ساخت و التجارے
 راجبنا بقدس خداوندی جل سلطانة مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
 کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر فرار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معال
 را کاشیفه و انمو و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علیہ آله الصلوات
 و السلام که رحمت عالمیانست درینوقت از رانی فرمود و تسلی خاطر خیزین نمود
 و معلوم گشت که آری قرب آتی موجب کلیست اما این قرب که ترا حاصل
 شده است قرب ظلیست از ظلال مرتبه اولوہیت که مخصوص باہیست که
 رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی صلی
 گردانیدند که جائے رب نماند و محل این با کلمیم زائل گشت و این درویش بعضی
 از علوم که محل اشتباه دادند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
 بود منتشر گشته خواست که منشأ و اغلاط آن علوم را که بحض فضل خداوندی جل شانہ لایح
 گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتر را اشتما توبه در کارست تا مردم
 از ان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تظلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکفته جمع را به هدایت می برد و
جمع زخمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس ستره که میفرمودند
که اکثر از گروه های هفتاد و دو که بفضیلات رفته اند در راه راست را کم کرده و نشان
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بقتل
رفته و اسلام اتنی مکتوبه الشریف را تم ایخروف گوید که حضرت ایشان در قیام
که بحضرت محمد دم زاوه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج مسالک از چهار مبادی تعیینات بزرگان بشال و وضع گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بصاحب
اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قسرها عروج خواهند نمود گفته اند که در
قومی باشد عروج او تا کوه ناهنحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
رتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول به کوه ناهن چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیع
خود بر سندهر آئینه مقام اینها فرو و تر از مقام آب و هو خواهد بود پس در
ما سخن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسرت است که آن قاسر افراط حرات
محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر درابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد و پیش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
شمال است و بتندی و متوسط چون بطلال آنها میرسد خیال میکنند که شترت

پاک بر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا استبانه ظل سے است
 بنفس سے اللهم ارحنا حقائق الاشيا كما هي وجنبا عن الاستغفال بالسلامة بحجرتہ
 سيد الاولين والاخرين عليه وعلى آله وصحبه الصلوة والسلامات اتمها واكملها
 شیخ منزل رحمہ اللہ تعالیٰ کے دی نیز از قدما می اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سرہ و از قبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر بجزئیات حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز دیگر وید و در حسن اخلاق تکام
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار سرفرو و حال شیخ مشارء الیہ از
 یمن تربیت آنحضرت اینست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتند کہ بجز
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در ہمہ جامی یابد و در شیارا در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
 هیچ نمی یابد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالما سے فراوان شیخ در حد
 آستان حضرت ایشان قدس سرہ الاقدس گذرانند و بزواید و فوائد رسید
 بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب کہ حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است کہ صحبت این بزرگان اگر بیسر شود و مختتم باید شمرود و خود را با ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار معتتم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتی از خلص اصحاب ایشان شنووم کہ وقتہ شیخ مذکور
 بعضی از جبال و مناظر آسند و دبسیہ رفتہ بود ناگاہ جهت گرفتن جانوسے
 بلب غاری شد پایش بلخرید و دران غار افتاد چنانکہ بیرون آمدن متعذر شد
 و ازین قضیہ بیچ کس را اطلا سے نبود حضرت ایشان را کہ آن دم در سر بند
 تشریف داشتند صورت آن معاملہ در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیدہ
 پیشو کہ شیخ منزل در جبا سے ہولناک افتادہ و دست و پای میزند کہ ازان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
 دور ایشان گردید و موجب خرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحابه
 که آنرا دیده بود و بمردم آن نولے خبر کرد و آنجماعه آمدہ شیخ را بر سہما ازان
 مٹاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و ہزار و بیست و شش باخترہ شتافت حضرت
 ایشان از فوت او اظہار تالم نمودند و ویران فاتحہ و دعایاد و شاد فرمودند رحمۃ اللہ
 تعالیٰ شیخ طاہر بدخشتم سلمہ اللہ تعالیٰ و سے در او اہل از عسکریان
 بود و وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود و در راہ آن سفر شبے بغیر صلوات
 علیہ وسلم را بخواب دید کہ حضرت صدیق اکبر و خلفا سے و صحاب و دیگر فضی اللہ
 عنہم در خدمت آنحضرت بودہ اند آنسرور ویرا فرمودہ اند کہ بعد از انقضای
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
 باہر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیرہ از
 خارستان و اشجارستان رسید و سے از مرکب پیادہ شدہ در آن دلزد
 خاموش دانست کہ بجا جت انسانی رفتہ مدتی انتظار کشید چون اثر سے
 ندید بمنزل رفت و چند آنکہ آشنایانش تجسس نمودند چیز سے نیاقتند و
 در آن جزائر بدہقانے ملاقی شد لباسہا سے خود بوی داد و پلا سے از وی بست
 و در پوشید و بصحبت در ایشان آن حد و در رسید چون نزد متعلقان او حیات
 و مہمات او مجہول بود بہ نیت آنکہ الہیہ خود را مطلق العنان کرد و اند بجا شد و جزو
 خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا سے تو بر چیت آن شیرہ زن گفت
 من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشید و عصا گرفت و مکر و بست با شوم
 رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حد و کہ از صاحب دلان بود

رسیدے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد و بجز دو دولتی و
 لایورش اشارت کرد و چون ازین طریقہ علیہ در ان ایام صیت حضرت ما
 مصرعہ خواجہ فانی زخود باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ سرّہ آفتاب جہان تاب
 بود و سامند افر و طلب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او چند روز آنحضرت بسرے باقی رحلت فرموده بود و ندجیران میماند زبان
 محرمے اعلیٰ توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بن برگ
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
 مہتاد رخلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح مست بعضی احوالات
 و مکاشفات خود در آبان شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در استماع محارف بلند نوعی آنکے و بلے بر زبان میراند و سر می جنبانند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاہر و ارشودہ
 و ما ترجمہ آنیم باجملہ بعد از سجلیہ بزبور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن بے بنیادی کہ او دانند در
 گفتگو و نشکست و بر خاست شیوہ گرفته کہ جمعی اور از لایمیتہ میداتند و طلب
 را بوسے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در جمہیر تشریف
 داشتند در اقم در خدمت بود و عریضہ مولانا رسید کہ در ان مرقوم بود و طلبا
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرفعی سادہ دل
 ملاک امر محافظہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن بہر کہ راجح
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گرداند حسب الامر خالصا لوجه اللہ

بدان باید پرداخت و نیز بر لے اجذاب و لما سے طلب وضعی که لامت را اینجا
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بوی
 نیز نگاشته اندب مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرد آید
 ضلالت جمعی را بر اہ حق جل و علا تر نبونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
 مشغول کنند و ترقیات نمایند این شش تیر را نیک نگاہ داشته سے
 کنند کہ بقایا سے سے خود را بر و ہند و کوشش نمایند کہ مستر شد ان
 نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در تو ہم کمال و تکمیل اندازد
 از مقصود و باز دارد و ما علی الرسول الّا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز و الاکہ بطرف
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت
 رسولنا صدور یافته الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین
 و آلہ الطاہرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذلست و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و اذاعے و طائف عبودیت و محافظت حد و دشرعیہ و متابعت
 سنت سنیت علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
 و تخلیس بطن و تسلیم ظواہر و روتہ عیوب و مشادہ استیلائی ذنوب و خوف
 انتقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود و ترسان و لرزان بودن از شهرت و
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ و السلام بحسب امری من الشرائع یشار الیہ بالاصا
 فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و تم دامن اشتن افعال و نیات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد عتماد
 نباید کرد و مستحسن نباید پذیرد شت مجرّماتید دین و تقویت ملت را تو بوج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم نماید گاہ است کہ از کافرو

فاجبر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید بالبدین بالرجل الفاجر
 مرید کے کہ بطلب آید و ارادہ و شغولی نماید آنرا در رنگ سبز و شیر باید دانست
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدرج او نمایند و اگر فرضا و قدم
 مرید در خود فحش و سرسختی یابد آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن نہست
 و استغفار چندان نماید کہ اثر سے ازان سرور نماید بلکہ بجائے آن فرح
 حزن و خون نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طبعی در مال مرید واقع در منافع
 و نیومی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی و پیرہہ آنجا بہین
 خالص میلند الایمہ الدین الخالص شرک را در ان حضرت پہنچ و جب گنجایش نیست
 و بداند کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طامسے کر د و ازالہ آن بتوہیہ استغفار
 و نہامت و التجاہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کدورتے کا از راہ محبت
 و نیایے دنی بر دل طامسے شود کہ شغف سیکر و اند و متوجس میسازد و در ازالہ
 آن تضر تمامست و اعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

حسب الدنیارأس کل حقیقۃ نجما اللہ سبحانہ وایاکم عن محبتہ الدنیاء و اربابہا
 و الاصلطاہم و الصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض ہالک و بلاد عظیم و وار
 عمیم اخوے ارشد شیخ حمید با حسن وجوہ مترو و ان حد و دانہ استماع
 سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
 یوسف سیدی سلمہ اللہ تعالی نے نیز از اصحاب صاحب
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان
 حسن الاخلاق و طایح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہن رفت و چند گاہ آنجا گذراند
 و از برکات انظار مینت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلاس در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنج نمودند
 بتضع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظر سے و
 و توجہی فرمایند که از مقصد اقصیٰ چیزے یاد حضرت ایشان را بر نیاز شدی
 او دل بکشا و متوجه شدند بعد از مدتے سر برداشتند و فرمودند بان
 مولانا یوسف گویند کہ چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد لہذا تمہ دل
 طالب او بود و جلوه گر شد این بکفت و بعد از ان جان بجانان سپرد جسم
 سبباً مولانا احمد بر کے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلدہ ایت میں
 کابل وقت صہار آنجناب از علماء آن بلدہ بود تا جرے از دوستان و
 ہم فہریان او کہ ہندوستان آمدہ بود و بشریف آستان بوسی حضرت
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزوے از مکاتب
 بلند آنحضرت با خود بردہ مولانا ازوے احوال اکابر ہند پر رسیدہ
 شناسے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات
 ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن دایت و آثار
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پے بردہ بی بیج اہمال متوجہ بلدہ ستر
 سر ہند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیہ باظہار
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول
 خدمت بلکہ بخص عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در حضرت
 علیہ بسر بردہ سرفراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
 و اوند رجعت نمودہ حسب الامر باین کار شکر فپردخت و در ہر چند گاہ
 بزبان قلم احوال خود و ستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
 مستعد میگشت چنانکہ از مکاتبے کہ نام زدا و گردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکتوب کہ حضرت ایشان بے مرسل و ششہ اند چنین برگزگاشته اند بھو رور
 تو جہی بجال شمانودہ آمد وید کہ مردم آن نولے بجاتب شامی دوند والتجا بشما
 می آرند معلوم شد کہ شمار مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود و را بشمار بوط
 داشتہ شد احمد والنتہ علی ذلک ظہور این معالہ را از جملہ واقعات نہ انکارند
 کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
 ایضاً در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما یغیب باحوال
 خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آزاد دلیل اصلے خود ندانند
 احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
 انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن بار خود نوشتہ اند کہ شمان
 است اور ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت ولی شعورے میدید از ارواح
 طیبات حالاً در افاقت می بیند محمد و ما این دید را بیچ دلالت بر ترقی نیست در
 شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
 بیچ نہ بیند و از ما سولے او سبحانہ در بہار اندیشہ او بیچ نہماندہ آنکہ اشیا را
 غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان با سولے ندانند این خود کثرت بینےست بلکہ
 غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معتبر بقنات و منزل اول است
 از منازل این راہ و بدو نہ فرط القتا و بیچ کس را تا نگر دو این فن اپنے
 نیست رہ در بار گاہ کبر یا باب و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا قدر
 در مکتوبے کہ بوشیخ یوسف برگزگاشته اند بتقریب آن معرفت شہود
 کہ بمرایے کثرت تعلق وارد لذت بخش و شہود و تزیہی کہ رو بچہل و نکرت
 وارد از لذت ذہبید است و بی مد شیخ مقتدای این راہ رفتن متعذر نوشتہ
 اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام اور از علم اظہار میدانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود نندار و سرش آنست که باطن او متوجه شهو و تنزیهی است
 که موطن جهل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بلند
 فطرتی انفات بشهو و کثرت آمیز نگرده است و ظاهراً بتر بات صوفیه
 مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم است ایخالت را که
 شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری است که بان حال متحقق است علم اولم
 میعلم تر و فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کشف
 آن نواحی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگ مولانا در رنگ وجود
 آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولانا در حد و دینہار
 و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بقاشمہ و ادعیہ کثیرہ روح
 او را شاد کرد و ندویدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولانا شد حدت او نمودہ بالظاہر
 تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزای مغرت مولانا احمد علیہ
 الرحمہ مینامید وجود شریف مولانا درین وقت مرسلانان را آیت بود از آیات حق
 جل و علا و جتے بود از رحمتہاے او تعالی اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ
 مولانا محمد صالح کولابی رحمہ اللہ تعالی کے از قدس اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از منے
 شنووم کہ گفت چون طلب اینے دین پیدا شد اکثر مشایخ وقت را کہ قرب
 بودند ملازمت کروم اما از ہیچ یک کشتے دست نداد و در یکے از جمعات در
 اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با حضرت
 انجذابی پیدا رگشت قدیموس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم
 باجاہت رسید ہمداران آستان بسر بروم اما از پیستے استعداد مرا
 فتح نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد ازین معنی حیران و گریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان ممکن شدند در آن اعتکاف خدمت
 طشت و آفتاب بین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک گشستند
 من غسله را گوشه برده تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن بهمان بود و کثایتی در کار و حال خود دیدن بهمان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمعی از طلاب را بغیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده رفیقه فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهره تمام گرفته و نیز ازین عرفیه مولانا که بان حضرت نوشته بودید امیکرده
 ب هوعرضه داشت کترین خاکر و بان آن مقدس درگاه محمد صاحب بعرض
 خادمان آن آستان میرساند غریب نواز از او پرور از صدقه بندهگان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب اللذات مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد
 و در هر تجلی فانی حاصل میشود میدانند که در این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بیسه دشوار است رجا از درگاه آن قبله
 حقیقه آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالات
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کسینه خطور نمیکرد اسما حال نیز بتوجه خاص
 چنان سرفراز گردانند که بغایت برسد و از منقصت و اربد و از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر هیچ چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد میدان صورت پذیر نیست اسپر که ازین
 دریا سرحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را باخلص
 و محبت خود رسیخ دارند که متضمن جمیع سعوات است سایه تربیت ایشان بر مغفرت

جمیع امام الی یوم القیام محمد ووادب النبی و آلہ الاحباب و انہی مولانا وظایف یومی
 ولینے حضرت ایشان قدس اللہ سرہ و بشارتہ و تالیف حضرت مخدوم زاد ہا
 کبار سلمہ اللہ تعالیٰ جمع کر دیا سچائی نویسی کہ چون از حضرت ایشان صحیح وظایف
 اجازتہ فرماؤند کہ عملی کہ شبان اقتداست عمل آن سرورست صلے اللہ علیہ
 وسلم پر کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا آخذند و معروض داشتہ شد
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سیدانست و جانست علیہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہرچہ موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے آنرا در عمل آرید و ہرچہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر آخرت شتافت حمد اللہ مولانا
 محمد صدیق کشمیر سلمہ اللہ تعالیٰ وی از کشمیر بدخشانست و غنغوان
 جوانی بہند و ستان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام دہشت صحبت محبت الفقیر
 عبدالرحیم شہر بنجانان اختیار نمود کہ فان مذکور غفور را بین طایفہ سیرے بود
 کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی زخود باقی بقیہ
 قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
 این سلسلہ بر دہشت گویند حضرت خواجہ قدس سترہ را مگر تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از فی شنووم کہ گفت صباح عید
 با چند تن از درویشان باستان حضرت فی اللہ عنہم رفیق ایشان از منزل
 شریف شیشہ گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
 جمعیت بخش خاطر پریشان شدند نزد امان توہر راسخ گلاب بے پند بر رو
 بخت خفتہ آبیہ پامام مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنابر امتحان جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچ خود نیار است خود را با حضرت سپرد و راهی به
 نسبت خاصه آن بزرگواران بر دو ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
 رسید بجا که حضرت ایشان دیدی از مکاتیب مولانا صاحب کولابی از حال چنین
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
 گشتند و از هم جزئی بهم کلمه طوطی شدند مع ذلک نظر بقوق دارند از انجا نیز منصب
 حاصل کرده شاید میل بر جوع نمایند و الله تعالی بر رحمت من یشار اتمی کلامه الشریف
 مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان بر خصت مہبت حضرت ایشان
 بزیارت حرمین محترمین زاد ہما شد تعالی شرفا مشرف شد ہ سابقا پہلی مہبت
 نمود چون وابستگان و درین کثیر بود و زاد راہ قلیل مختہای فقر و فاقہ بسیار دید
 و بدولت الأجر علی قدر النصیب مشرف گردید و یشار الیہ است کہ فی ذلک شریفی بسیار
 معادرا کہ حضرت ایشان در بیاضہ خاصہ بر نگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
 نیز در دفاتر مکتوبات بنام مکتاتب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلص
 و عشق فراوان در ایامی کہ آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
 ایشان شنید کہ فرمودند این مخطہ متوجہ احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
 محمد صدیق در نظر آمد کہ بحجت و اخلاص تمام متوجہ ماست در آوان این تحریر
 در سیرہ بخشان و ماوراء النہر است ہمہ جا و قتش خوش باد و معلوم و معارف
 حضرت ایشان فی اللہ عنہ آشنائی تمام از خود نیکو سیکوید حکایت غریبہ شیشہ
 کہ ماچین را کہ تعبیر تمام است از حق یقین این طائفہ بوزن شنوی معنوی عارف
 روم قدس سترہ در غایت متانت بنظم کشیدہ و شنوی و یکنیز وارد بوزن نظم
 خسرو شیرین از انجا است این چند بیت کہ مناسب حال رقم حروف است
 ب بہنہائی چنین میل دلم چیت پوزین ہما شنوی حاصل چیت ہکم

حاصل از روایات حضرت مولانا صاحب کولابی

من در سکه معذور باشم پندین عذر از طلاق دور باشم چه غلط گفته ام اگر سگ و اندرین روز
 که خود را کرده ام نسبت با و با زنده رنگ این سخن افغان آر و بچه که بعد عمر می ز ما خود را شمار دین
 سگان و صاحبی در شناسند به از شناسا سگ بر ساند به خود را می شناسد فی خدا را چه چرا
 بدنام سازد مثل باران درین است که عمر من بسیر شده اند اگر کفرم نه از نیم خبر شده اند کم بر چه ملت بیستم من
 نه سگ نا آدمی پس کیستم من چه و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و در جات
 کمال آنجناب است بسیار بظهور آمده است از آنجمله این عریضه که بخندمت حضرت
 محمّد و م زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
 مولانا محمّد و علی آل سیدنا محمّد صلوة اذ ظننا بها فی حفظنا عنایتک عرض داشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان درگاه مراد بخش است عرض میدارد که اگر چند ویر است که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن با مدد شوق گاه گاه حرکتی المذبح نموده خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میدید آری از عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلائق همیشه
 به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فرافورا استعداد از زینده آن خوان
 عظیم ایشان مزوق است هر چند از کار رفته است و لیکن بخیر و بخیر مزوره دارد
 چنانچه از آنجا به تحریر میرسد خوشوقت آن دل که بجای رسیده است
 خوشروز شب روی که بجای رسیده است به از فرق تا قدم همه عظم عجب
 دارد و دستم بچین زلف نگار رسیده است به خوش روزگار عیش برایت که در
 خزان به رغتش بتازه رنگ به کار رسیده است به و چند بیت در ایام ضعف
 صعب که روی داده بود گفته شد آرزو نیز بخندمت عالی معروض میدارم
 طلوع شمس من از وجهه هست عالیست به توجه و لم از رتبه صفت عالیست
 مرانظر بجالی است بے حجاب نقاب به فضایی آن نظر از وید نقصت عالیست

چه دست رد بگنایم زنی که نشناسی به حقیقت کند من ز مغفرت عالیست چه
 بعلم خویش چه نازی بسوی من می نازد که شان جهل من از طور معرفت عالیست چه
 قبله ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگر و دست الفاظ را
 بدامن معانی رسائی نمی بیند در یغان سخنهائی که داند گفت نتواند قولانا سے
 مذکور باین حقیر حکایت کرد که در ویسه ژنده پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
 تفرید از نفس هویدا بود و بن لاتی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بردم گفت از ایشان شیخ خارق عظیم دیده بگو من آنچه دیده بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو خارق بس شگرف دیده ام بتو میگویی بشنو
 چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آمدم
 از شب پاسی گذشته بود که بشهر رادم و گفتم درین وقت چه مصدع فادمان
 ایشان گردم بیکه از مساجد رادم همسایه سی از من اطلاع یافت و مرا
 بکانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنا سے پرس و جو با من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا
 حیرت فرورگرفت مگر گشتم باطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
 درآمد شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پاره پاره کرد و ند و بیرون
 رفتند من از مشاهده این معامله دمیشتی که یافته بودم با اضطراب بر قفای
 ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
 ندانستم که آن چه بود علی اسحر که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
 در عتبه و خوف بودم ایشان مراد را غشوش کشیدند و قسم نمودند و فرمودند
 ما فی البلیل لم یذکر فی النار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمه الله تعالی لومی حصار شادمان است که از

بلا و اصنافیان است و خداوند مسکنت و محموشی و از فضیلت بهره و رسالها
 ملتزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ منجعبہ بود و نظرات عنایات آنحضرت
 شامل حال او تا دید آنچه وید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با بشارت و تائید حضرت مخدوم زادہ معصوم نام معصوم کرد و اسرار اللہ
 تعالیٰ فراہم آورد و در دفتر مکتوبات مکاتیب متعددہ بنام
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادند
 و کنارا آن شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و با فادہ و افاصنہ
 طالبان بیگز راند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکین و
 صفا بسر سے برج حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ جو
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قرآن السعدین
 ہست در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہر سے شماسست و بچوار شہا آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
 است و چیز باری ضروریہ این راہ نزد او موع ہست ملاقات و بیان و اقتاد
 را مہتممست کہ نوآمدہ است و چیز باری نو آوردہ است از فقا و بقا نیز دا و نشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقا می ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ است
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما اکنتفسا
 نمودہ دریافتہ است واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از نے یار محمد دیگر
 کہ جامع مکاتیب و دفتر اول است باستان حضرت ایشان رسید

(۱) وی در انجا قبول عظیم یافت و معاملہ ارشاد و ہدایت از وی فراوان بظہور پیوست و خلفای صاحب
 مقامات از وی پدید آمد و حضرت ایشان در مادہ آنجناب فرمودہ اند کہ قطب آن بقعہ است.

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدما
 اصحاب ایشان است قائم لللیل صائم النهار است نسبت و حضور این رنگان
 از جهت او پدیدار و کثیر اسکوت و المراقبه و حسن الوجوه است روزی باین فقیر
 گفت که من از حسن چهره و بزرگی نحیه خود بسیار شاکرم که چون بازار باسیکندم
 هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار دور و دینفر است آنجناب بفقرو غربت تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت در خلوتی براقم گفت در محل میانی در بودی که بر آن سرور
 صلوات الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم آله الصلوات
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوات و السلام بانور و آرزوی
 هر چه تمام تر دیدم و از لذت و علاوت آن از خود بر فتم چون بجزو آدم رقصان
 پامی کوبان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا الجم جمون
 و زبان حال من بضمون این بیت تو ناطق بود که این لبلی از خیمه بیرون شو
 بساکوه و صحر که بمنون شود حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بادی نوشته اند هر مکتوب مرغوب اخوی اعز می مولانا
 یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و کمال رساناد بحرمته لینی الختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات از مقوله ثلث لوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امر
 دین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن سخن صورت است که
 صاحب معالنه آن صورت متجلی راحق می الخار و تعالی شان سخن بهمانست
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند ملک خیالات

ترجمی بہا اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بہتاکر وہ شدہ
 است درین باب بعضی فوائد نوشتہ میشود و گوش ہوش استماع نمودہ عمل خوا
 و آور و بداند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او قابل بسیار
 باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 کہ درآمدن مرید فرسے و سرسے پیدا شود و باید کہ درین باب راہ التجا توضیح
 اختیار نمودہ استخارہ متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوند کہ طریقیہ را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہ ہای حق سبحانہ تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
 کریمہ لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدیعینی دارد و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد کہ توئی کہ زردہ پوشیدہ ہونے در دین من بر بندہ ہا
 من گفت بے فرمود و ملا و حکمت طبعی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
 کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالی ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
 تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و میر ہم این معنی را
 نوشتہ است از انجانیہ معلوم خواہند نمود و با جملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
 و از تنگی شرائط وارہند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی اوفیر
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
 شدہ بود و در یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجہ عالیشان از احوال او چنین
 رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و استہلاک
 است و از جمیع مقامات جذبہ بفقو قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اہل سیدہ
 حالا با وجود آن صفات را از خود جدا سے میند و خور ازان نور در طرف

دیگر سے یاد و نیز درین عرضہ نوشتہ اند کہ چنان سے نماید کہ مولانا قائم علی
از مقام تکمیل نصیب بہت و پچنین بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
معلوم میشود و والد سبجانہ اعلم بحقیقتہ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آن محفرت بہرہ
یافت و بوطن مالون شتافت در صحبت مولانا سے مذکور میگذازند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دو
شماست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار اسیل سفرے شو و نائب مناب
شما و دست التفات و توجہ در حق او مرے دارند و کوشش بلخ فرمائند کہ از
تحصیل علوم دینی ضروریہ زودتر فارغ شو و این سیر ہندوستان ہم در حق او متم
بود و ہم در حق شما زرقا التدر و زرقم الاستقامہ اتمی بعد ازین مقولہ بدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسم شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرے دارند و در
طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و بیاران جمع شدہ بنشینند و گوگیر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شو و این فقیر قبل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین
امر یا ہم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست اتقیاء
لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبست بیشتر دارد و در آخر مولانا
نستے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شکر است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند بہر چند کشف و ہمو پیدا کنند اتمی

باجمله حسب الامر سر حاکم پاران مولانا احمد شیخ حسن قرار گرفت و باقاده و
 افاضہ پرداخت و شیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و بہتقات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراض او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکے از عراض بعضے ملاحظات صوفیہ را ایراد نمودہ بر آنسا
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشته کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
 معارف شرعیہ است گوینا ہر یکے از احکام شرعیہ در یکے ایست کہ وصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است ازان شاہ فی نشان زمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غم تماشاگر است پد ما برا و میر ویم کہ ہمہ عالم در دست حضرت
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند ب کہ اعتراض شما از نامید
 است زما این قسم سخن گنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ برسید مدعیان این وقت
 ظاہر شمارا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محذرات و مخترعات
 مدعیان سخن گنید گنجایش دار و اما آنچه مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این معروضہا بسیار صل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعین معرفت مخطوط
 ساخت و نا تلاست اول مکتوب زائل گردانید حق سبحانہ از زمین راہ بمقصود
 رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ شیخ حسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلبی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
 در رفع بدعت سخن رانده حضرت ایشان عریضہ اورا بالفقر سپردند تا وقتیکہ فرصتے
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ مالہما
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوی نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث مولانا شیخ عبدالهادی بدواونی
 و نه نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشا
 نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر بلافتہ و از
 فضل بہر و رست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یعنی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مستر شدان مذکور ساختہ آنجا مذکور است کہ مولانا
 عبدالهادی حضور باستغراق در نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تیز
 جل شانہ را از اشیا بصفتم تیزی می بینم و افعال را ہم از وقعات می دانم حتی بعد
 از آن کہ مہما در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقا ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے داوہ ما در وقائع ویرا
 باین استان کلمات فرمودند نخست بمحوب کی احوال خود را بعضی رسانید
 حضرت ایشان بے نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام بتدیان این راہ
 را بسیار دست میدہیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند و اصل کو و نہایت
 کدام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بہمت بلند و احوال را چہند تر غیب نمون
 وی بہ نیاز تمام و ببطش شوق و ولہ محبت ہر چہ حاصل کردہ بود و از آن تہی شدہ
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذرانند و نسبتہا می صیل عالی وید اجازت
 یافت و چکنند کہ از قرآن آن حد و دست اقامت نمود بعد از چند گاہ باستان
 میرسید و در آیام ہما جرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابہا می یافت کہما یغم
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
 وواع فریاد و گریہ ہا می بی طاقتانہ کہ حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند کہ
 شیخ یوسف بہمان نزدیک اند و مادی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقت

آن اطلاع یافتند و بیجا و بازا آمدن بخانه رفتند و مستعد و صادق الاخلاص است
 سید محبت اللہ ماکپوری از علوم دینی بہرہ ورست نخت بہت
 قدوۃ الشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آورده و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسید
 بود و بعد از آن در برہان پور بخدمت مرشد کرمیر محمد نعمان رسیدہ بود و از
 ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در آن مجلس ہمیشہ شنای حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ العزیز بان عقبتہ علیہ بود و مدتہا آنجا گذران
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ
 نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محبت اللہ بیباں ماسوی و بعض درجات
 فخر سید اورا اجازت گونہ دادہ بہ ماکپور فرستادیم بعد از چند گاہ کے از اوتیہ
 اہل وطن بخدمت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بوجہ نوشتند
 بمرور تحمل ایندے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذرنہ
 قال اللہ تعالیٰ امرًا یحبہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام فاصبر کما صبر الابرار
 من الرسل ولا تسجل بہم کلکے کہ در سکونت آن مقام ست ہمین ایذا و جفاست شمار
 مقام فرارید از انمک کے شکر پرور و وہ تاب نمک ندارد و چہ توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست بنماز کی کے رست آید بارمی باید
 کشید بنہ اتھی چون سے دربارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
 ایشان بوجہ نوشتند کہ مشب بنظر درآمد گوئیارخت شمار از ماکپور
 کشیدہ بالکہ آبا دبرودہ اند ہم آنجا و برانہ اختیار کنید و اوقات را بگذرانے
 سلطانہ معمر و اید و ہیچ کس کارنداشتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبیه از ساخت سینه بر آرید تا مقصود و مطلوب جزئیکی نباشد اگر دل از ذکر
 گفتن مانده شود بزبان بگویند بشر ما خفا که چهره درین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا تو انید راه تقلید را از دست ندهی که تقلید شیخ
 طریقت ثمرات دارد و در خلافت طریق او خطر باست زیاده چه نویسد و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰة و التسلیم
 آنحضرت سید شارانیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره
 خاص کاغذی یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاده بزرگ قدس ستره کس مطلع نبود رسید
 التماس نمود که این معرفت بنام من باشد بجز اجابت رسید آن ایست ب
 بدان ارشاد که التذقی لک مدتها که سیر و ظلال و پشت وصول نخل عین حصول
 می یافت حال که وصول سهل میسر شده است حصول جبرئیل نذر و کلمه الکانتمه
 فی ید شخص الواصله الیه لانیصیب لهما من الشخص الاظلم فافهم فان کلامنا اشاره بدانید
 عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب این مقام
 دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جهان ما خود از پیر راه و آن
 مداومت بران بازگشت بفضیل رحمن صل عریان قی همه حساب و السلام علی
 من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظور آن حضرت ایشان بود او را آن
 حضرت قدس ستره بتعلیم طریقت مجاز نیز کرده و دیده و خلق بسیار از وی بفضیله
 و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صغقه و نغمه بسیار و پشت و اکثر
 شب بگریه و زاری بسر تری و خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
 تلاوت و اذکار و نوافل و شغال هموردیکی از قریبهای تابعه قریبه بسر بند سکنت
 و پشت و بعد از هر چند روز تقبیل غلبه علیهم رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزی البلیس را دیدم و خبر باز پرسیدم ناچار بحکم الهی راستی را دانمود در میان پرسیدم که در یاران مالکیت که در و ترا تصرف کمتر است گفت حاجی خضر پنجاب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمتہ اللہ شیخ احمد و بیہی دین موقعی ست از مصافحات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان قدس سترہ بسلوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوہ تلذذ رساندہ بود و خدمتہای سجا آورده بعد از آن بتقریب بہر بانپور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم محمد بن فضل اللہ قدس سترہ العزیز تعلیم ذکر گرفتہ بود و مدت مدید در خدمت آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد دیاقتہ بعد از آن کہ باگرہ رسید حضرت ایشان در اسحاق شریف داشتند بلاذست آنحضرت مستمع گشت و ذکر این طریقہ علیہ آرزو آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود و تا آنکہ حضرت سیدی سندی را خلافت دادہ بہر بانپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت سید نمودند سہراہ کردند و صحبت سیدی بجنفور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ سرار ہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین قضیہ پرسیدند بذر کہے کہ فرمودہ ایم مشغول مینمائے گفت چند گاہ بان مشغول بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقہ خواجگان رحمہم بگذر گزشتہ ام و لذتے دیگر یافتہ ہمین مشغولم اگر چه از استماع این جواب فی الجملہ ناخیر است از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و نصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ و حضورست از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد از آن باز باستان حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت و مطالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان فی الشرحه در عرضیه سؤال کرد که با وجود که من در خود حاکم
 نمی فهمم و طالب را ذکر و ادم از انها احوال با ظاهر شد چه باشد و از سر ذہول
 با وجود دوام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
 مقوله بویے نوشتند که آن مکتوب شازدهم است از جلد ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعداوتها
 بنظور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند و مولانا را
 نیز دلالت بعلم حصول احوال استوار کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال است
 علم باحوال دوکالت و گیر است جمیع را این علم بدینند و جمیع را نه هر دو از باب اول
 اند و از مقوله ثانیہ برنگاشته اند که آگاہی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوند بے جل سلطانه تشبیه بعلم حصولے که دوام لازم است بی هیچ
 شنیده اید که شخصی در وقت از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے
 نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور است که مغایرة
 در میان است و در علم حصولے حضور در حضور است این آنجناب مدتی
 در اگر در گوشه فقر و نامرادی بافاضة طالبان بود و جذبہ و پیچ و دی این کابره
 از دور میدانے هویدایکے از اعظم اغنیایکے بوی اخلاصے درست کرده
 بودند و ذکر این سلسله از دور گرفته وے رایہ بنگالہ برده شیخ در آن دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار بقیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے میان کابل و لاهور کہ از آنجا رہی
 کشمیر جدا کرد و مشارالیه ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بستیاحی و طلب
 حق برآمده چون در سہ نذر رسید و بدلالت معنوی بل لازمست شریف

پیوست بجز وصول دولت حضور حاشی در کون گشت و مشمول عنایت
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر باندک فرصت اورا ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمعی از ساکنان و خلق بس یا از اهل آن دیار از وی متوجه ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران در ان خلوتگاه با او بود
 و بنیاتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمد و باشد
 و بچکس مانع نشود و در ان زمان که آنحضرت در لامپور تشریف داشتند
 با جمعی از مستر شدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مرخص شدند و شیخ اسحاق نام فاضله از مقدمایان دیار سند که از شارالیه
 متقین ذکر این سلسله برداشته بود بعد از نظریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع الطهارات
 با او نموده اند و در عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
 واقعه اینست میگوید بنده بمیقدار امید و ابر برحمت حضرت رزاق
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تعالیب حال بعنایت نظر عالیقدر مویلو
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطن حضرت با من
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلندین ذریب رنگ گوید در مراقبه نشست
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السهندی الی اسحاق السندی باسحاق انت
 ولدی وخطبتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت من توسل
 بک ایضا مغفور واقرا بحیث مولانا کریم الدین بنی السلام انتی واین صحیفه
 واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سکر توحید و جو و خیالی
 بود فرستاده بود و سفارش نموده که آن درویش را زین مقام بر آرند حضرت
 ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانیده بمقام عالی رسانیدند زین رقیب را
 بشیخ اسحاق مرسل داشته پ احمد شکر و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
 شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون بینی
 از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید و رکاف علی محمد واقعہ که سوسه داده بود
 نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات بسیار
 است سی باید نمود که از قوت بفعال آید و از گوش باغوش رسد امر و از که تدارک
 تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده به تسویف و تأخیر نباید انداخت
 حضرت خواجہ احمد اقدس اللہ سرور فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم
 از ساعت مرچوه که در روز جمعہ و ولایت نهادند در میان آمد که اگر میسر شود
 در آن از حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید هر کس چیزی گفت چون نوبت
 بن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادت
 میسرست بعضی از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب درویش رحمت
 فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منقطع گردانا و شیخ کریم الدین
 چند گاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشمانویسند درویش رحم علی
 نیز باصلاح آمده است توقع از دوستان و عاست ربنا ام لنا نورنا و اعظم لنا
 انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتہ المصطفی

مولانا عبد الواحد لاہوری نے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخو و باقی بختی ویرا بخدست حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستادہ اند
 کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتم نہ کہ آن دار جز عمل است
 نہ دار عمل نے آپے بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آن صاحب
 بے نیاز چون تو ان زیست وقتی بجز حضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کہ دم نوشتہ ہو و کہ گاہ گاہ در نمازین سجدہ حالتے روے میدہد کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ سجادہ اصنامنا اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلا یا برسبیل تجارت رفتہ ہو و در مسجد مناک کہ از آنکہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز میرفتم و بعد از آن اداے صلوٰۃ عشا بنوفل اشتغال
 مینووم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد میزنم بجانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و اینجہی را بچشونت ادا نمود و بہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ با و فرمودند کہ آن درویش سو و اگر بندہ
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن اومعذرت فرادان نمود و عذر
 بسیار خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
 تشریف آورده بودند آنچاپیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
 ایشان نے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے داد و خلوتی از ایشان ستر
 اتہمہ تواضع رہا آن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 اما ان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وی یک چمن پیادہ و آزادہ و
 پلاس پوش زندہ بروش و رکوبہ برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از حجاب

حضرت ایشان دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بر زاد و راحله طوعاً و
 اعتقاداً اسماون باشند و بآن التفات نمود و همچنان به آزادی و بیزادی تمام
 برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خیرات
 شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
 رانیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و با خرقه صد پیوند دل صد باره
 کردم هر دیار و در جستجو زخم طبل سراغ یوسف خود کو بکوزم چه چغنی نماند که غیر ازین
 جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند که ذوق
 و صاحب فضل و آداب نیست و انگسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طلبت
 نیز یافته اند چون مولانا مانان الشرفقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد ختری که از شاخ
 شهنشور این دیار است ترک شخیت نموده بلا زمت حضرت ایشان سیده
 و بهره بار و ده خلافت یافته و شیخ داؤد بیانکی و شیخ سلیم بتوری و شیخ آدم بتوری
 و شیخ محمد تهراری و شیخ حامد تهراری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
 محمد باشم خادم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپور
 و مولانا فرخ حسین و مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بندی و مولانا حمید
 احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
 تطویل بود بنامی مختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آن جمله اند که بطاهر
 از اهل سیاه اند و بعضی از اجلّه اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
 آنها صدور یافته چون خواجّه محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرست و مولانا
 عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفیه حضرت ایشان
 که در جواب عرض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت است و فوراً بطه بر
 کمال اینها و کتبی و ذوق و حال اینها معلوم گردد و در اتم اینخروف گوید

باز
کند
کند

دو سالک روزی ترو این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بنحایت اصیل بود و پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از پی طولی
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در فرعه اول خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
 بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحب دل
 آنحضرت بفقرو انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
 کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را با واقعه عظیم دیده بلازمت
 رسیده بهر پایافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی
 در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی بلخ
 بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
 در واقعه دیده که تابوت شکر ف حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر و اولاد النهر
 چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و شالم رحم الله تعالی حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر ندرائی گویدین در ان میان از بزرگی پرسیدم که میت
 کیست و این اعتره انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
 اعتره انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
 نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای و دیوویه کذا و کذا و آمد همه تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
 این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سمرهندی باشند صبح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد ببل از مت رسیدہ آنحضرت را کلیه کہ در وقت
 دیدہ بود در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاہ
 در خدمت بودہ بہرہا گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بو زود بو وطن خص
 گر وید ع ہر گجا بہست خدا یا بسلاست داشت بندہ ایضاً این حقیر میگوید
 بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان کہ آثار انکسار و شیوہ حیرت برو
 غالب بود روزی دیدمش کہ بر برگے خشکے چشم دوختہ فرورفتہ بود پرسیدم
 کہ اینمہ توجہ بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 میدیدم ناگاہ درو علی بر من نمودار شد کہ بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب فتر
 از قضیہ بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سوادید بجا
 شبے بعد از تجد بروح حضرت زبدۃ التاخرین خلیفہ صدر الدین کہ از
 خلفا حضرت مخدومی محمد زاہد مہجی بو و ند قدس سرہما سالما طالب سلسلہ شریف
 کبریہ رار اہنماو پدرس مراد طفولیت بخد مت ایشان مشرف ساختہ بود
 متوجہ شدم و التماس نمودم کہ شمار جہان رفتہ اید مرا بغریزی کہ درین زمانہ بسیار
 بزرگ باشد ولالت نمایند خواہم در بو و حضرت خلیفہ را ویدم کہ آمدہ نام حضرت
 ایشان بروہ فرمود کہ ترا بخد مت این عزیز میفرستم دیوانہ وار بکلاز مت ایشان
 رسیدم و ویدم آنچه ویدم و نیز این فقیر را قم گوید و مسجد جامع بر ہانپور در
 گوشہ نشستہ راہ آیندگان مسجد رسیدم کہ بنا گاہ درویشی ثر و لیدہ موی
 پیرہن چاکے شوریدہ کہ آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا ازوے ہویدا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات ویم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
 بعد از معانقہ و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگالہ براہ ناسلوک و
 جزائر غیر ذی نزع باینجا میرسم گفتم غم کجا داری اگر چه رغبتش بستر حال مینمود

تا چار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم
 از سلسله نقشبندیه از سر بند با گره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
 الانام پرسیدم اسم سامعی حضرت ایشان ضی البدعنه گرفت در آغوش کشیدم
 و اشک حسرت از رخگان مبارک دیدم و بز او پی خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مگر
 که تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بتقریب از وطن خود بدار السلطنه آگره
 آمده بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شب بملازمت شریف
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدم تلقین نمود
 و نظر محبت فرمودند نسبتی و حالتی مراد گرفت که دیوانه وار همان شب
 برآمده و بخجرات و صحایف افتادم و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفتم و پیم پیچ چنان در و هر برین بگذرد
 روزی که در صحرا بر آهوی بگذرد و یوز پنجندین سال بدین منوال در آن بود
 بشکستگی و نام راوی بسرم بروم اکنون هم از راه بیابان و کوهستان بقصد مذکور
 میرسم و دیگر ازان پیر و سنگیر و راه نمای هر غریب و فقیه سلمیه الشریخی ندادم
 که کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیه بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابرت قافله سفر
 او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعه رفیق
 پیشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهیم افکند بهرمانه
 از نزدن بیرون رفت و بعد ازان نه سه را دیدم و نه از احوال او خبری
 شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلاست وارش پذیر این فقیه
 سید باجری را وید که بمصدق رجال لایمهم تجارة و لایع عن ذکر التبتل

و بعد از پرسش معلوم شد که صحبت در ویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذکری و مراقبه نامور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شافیه و از آن حضرت
 نیز نظری عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه ادای فرض بودند و کلی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 تراذکر می تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین در بوزره دارم
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آری دست مرا گرفته گفتن پیشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون شبستم خود را بشیوه دیگر یافته ام تا آنکه خود را نیافتم و فکلی مرا چنان
 گرفت که از بانگ نماز صبح بجا آوردم روزش در اقدام مبارک اقدام و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقبه حلال است و سبب نفقه عمیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین در حق
 توجه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد سه
 یک خطه عنایت تو ای بنده نواز پد بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز پد و نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم در ویشان گفت و یکی از
 بلاد کن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهاوت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد ما باشد که آیتده دیگر سے در رسد و
 خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم که در کنار بازار بازار گانے چند که
 سیما سے صلاح از ایشان بگوید ابو و فرو آمده اند نزد آن جماعه رتم و سلام کردم
 و شبستم پیش آنکه من بسخن آیم یکی از ایشان آثار کثرت اندوه و دلتنگی

درین مشاهدہ نمودہ از سر آن سوال کرو باعث را در میان نہ سادوم آن
 سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرورود و دیدم کہ متلون میشد
 تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در جس اند و زنجیر بر پا
 مبارک پیچیدہ چنانکہ ما سے پیرامون گنج حلقہ زندہ یک شب
 دیوانہ باز زنجیر گفت پس چہ کردم تا سزاوار تو ام پد گفت زنجیرش تو دور
 گنج خراب پد گنج بہمانی ہن را تو ام پد مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شا حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم برہستم و با سے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم
 من درین بلدہ خانہ دارم ملتس آگہ ساعتی بفقیر خانہ قدم رنجہ نہائید
 تا لحظہ در خدمت تے خاطر محزون و ہم قبول کرو چون بیامد در خلوتی
 از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بو دید و از ایشان چہ
 نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریہ از قرے تابعہ پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و ابجن رضی اللہ عنہ مجتہت
 و اخلاص تمام داشتہ بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
 ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجدد تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز سے پروا ختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہاوم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیراہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
 از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر ہند غریزہ است
 جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
 روز بصدور و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
 داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بچندہ و احوال
 بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
 ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیدہ فرمودند ای فلان بیرونے نزدیک باغ حافظ رفتہ
 زیر فلان درخت جمع از فقیران لا ابا لے نشستہ اند و بعضے کو کنار
 مے مالند و بعضے بنگ می سلیند درین میان مرے زندہ پوشی چندین
 و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و بہنی
 بری از ایشان دعا مابا و میرسانی و سیکولی فقیر خانہا قریب است
 میتوان ساعتی رسید رفتم و بہان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن
 درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدیدم نمود و پیش از آنکہ من
 تبلیغ دعا نامیم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت علی گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب بچنین باشد و بان ہم نشینان گفت
 ما درین شہر یا مے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در قفایت تعجیل و خفت می یافتم تا
 آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
 بہمان دبر آمدن ایشان از خانہ بہمان و بان درویش معالقمہ سخت نمودند
 و دست او را گرفتہ برستختے کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

نشانده با هم نشستند و در سه حرفی با هم گفته بیشتر تماوشی گذرانیدند و درین
 میان آن مهمان آب طلبید فقیر و دیده ظرفی را پر آب کرده آورد چون
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت ایشان گفتیم ما که بعد از رفتن
 من بر لای آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
 تبدیل کرده دیده چون بسوئی که عزیز دیگر نشسته بود فرتم که آب بدست
 او بدیم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جامی خود دست از
 همیت مشا هده این حال بردیوار کلبه زده بخورد بماندم چون بخود آدم نماز
 شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاسته بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
 محرمات و عاشقان ایشان دیدم بسبع تورا سانیدم راوی گوید بعد از استماع
 سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه جیس و قید حضرت ایشان خبر داده
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحبان صدوق العوا
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرابان
 درویش و پیر بزرگوار خویشش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
 که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند چنین احوال
 و اقوال چرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرود اصحاب ایشان
 بوده اند و با هم آنحضرت متوجه طالبی شده اند که آنانرا آزاد گیرند
 و رفتگیها روئے داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویسد مولانا عبداله من لاهوتی که فاضله بوده و راقم نزد
 عمومی الیه و در فقه چند از مشکوٰۃ و در فقه چند از مطول گذرانده
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسی کہ جناب استانی و این فقیر یکجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خدمت
 دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثری
 و حالتی و از نصیحت و تعلیم ذکر او بتعلیمان را جمعیتی حاصل نیگردد مولانا
 گفت مجیز مکمل تام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل با اثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پیروستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دوتن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چه این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لیت و خشونت عذر سیگفتم آن سائل از سر
 وانمی شد بل بیشتر احکاح می نمود تا رونے گفتم تا کہ وقت بمشاجرہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر و اکتم در گوشہ مسجد او را بردہ بودم
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا نسبتہ و حالتی عجب فر گرفت و آن متعلم را کیفیت روی
 داد کہ بہیمان مست و بیخود برون رفت دیگر ازو سے نام و نشان
 نیافتم بانجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بطویل انجامد اینقدر زیر کان سعادت مند
 را بسند است **س** بس کتم خود زیر کان را این بس است پناگ
 دو کردم اگر در ده کس است پت حق سبحانه برکات آنحضرت و
 فنه زندان واصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دار
 و این کترین را درین جهان بجهت و متابعت ایشان داشته دران
 جهان دزر مره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الرشا و بدح هر یک ازین
 دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسکک نظم کشیده
 جهت انتظام این نامه آن منظومه را نسکه اختتام آن سیگر و اندر

رباعی

<p>قطعه که ز رازش النفس آفاقی است باقی مدحش به نه گویم این بس</p>	<p>نیم نظرش بنزد دل راسا قی است کان جمله چونام خویش با حق قی است</p>
--	---

ایضاً

<p>باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب فلینظر الی ابن الی قحافه</p>	<p>کلمه ز حدیث سوزا وسیح کباب بشنو سرفنا سے اور ادریاب</p>
--	---

ایضاً

<p>باقی که از و مرده بصد جان بسد نقاش ازل بکاخ هند آوردش</p>	<p>منفلس ز درش بگنج پنهان برسد کاین خانه نریب نقشبتان بسد</p>
---	--

ایضاً

<p>احمد که بود عیسی دلہامی سقیم زان ساقی او سال چهل نوت که بود</p>	<p>از ساقی باقی ستد این راه قدیم بر رخ بمیان احد و احمد مسم</p>
---	--

الضَّ

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق
بر جوهر اسرار بنی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل نبفت
ظاهر شده اینکه احمد فاروق است

الضَّ

از و شد دل افسرده رندان تازه
چون زابر حین غنچه خند ان تازه
از خانه بے رنگه احمد شده است
نقش دیرین نقش بند ان تازه

آسی بحق بنی فاطمه

که بر قول ایمان کنه خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت
ز آغاز و توسط و نهایت نوشت
بیزشت کتاب را و تاج کتاب
بر دل سوزیده المقامات نوشت

خاکبای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم
در مملکت ترکیه سید عبدالحکیم بن مصطفی آرواسی
قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مکین حسین هاشمی بن
سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب
زبدۃ المقامات در استنبول بناحیه فاتح در کتابخانه
(مراد ملاح) برقم ۱۳۱۷ موجود است این ارسال هجری
۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

۴۱۵

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضہ	۳۹۱	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رضہ
۵	بیان حضرت خواجہ باقی بابت رضہ	۲۸۲	بیان وفات ایشان رضہ	۳۹۳	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضہ
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رضہ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضہ	۳۹۴	بیان خلیفہ شیخ حسن بکر رضہ
۳۳	بیان کلمات و انفاص خواجہ رضہ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند رضہ	۳۹۶	بیان خلیفہ مولانا ابوالکلام رضہ
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز رضہ	۳۱۹	بیان خواجہ محمد مصمم فرزند رضہ	۳۹۷	بیان خلیفہ شیخ یوسف بکر رضہ
۶۵	بیان محمد عبدالعزیز رضہ	۳۳۹	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضہ	۳۹۷	بیان شیخ محمد ابوالکلام رضہ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضہ	۳۵۳	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضہ	۳۹۸	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضہ
۷۸	بیان خواجہ جام الدین خلیفہ رضہ	۳۶۱	بیان خلیفہ شیخ بیوم الدین رضہ	۴۰۰	بیان خلیفہ کریم الدین رضہ
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ رضہ	۳۶۶	بیان خلیفہ شیخ نور محمد سینی رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا عبدالواحد رضہ
۸۸	بیان آقا و اجازت حضرت مجدد تاج رضہ	۳۶۹	بیان خلیفہ شیخ محمد بیگانی رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ
۱۱۱	بیان شہاب الدین علی الملقب بفرخ شاہ فاروقی رضہ	۳۷۸	بیان خلیفہ شیخ فضل رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ رضہ
۱۱۹	امام رفیع الدین رضہ	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ طاہر بختیاری رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ
۱۲۲	شیخ عبدالواحد و حضرت ایشان رضہ	۳۸۲	بیان خلیفہ مولانا یوسف رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ
۱۲۶	بیان احوال حضرت ایشان رضہ	۳۸۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ
۱۳۷	بیان وصول نبوت حضرت خواجہ رضہ	۳۸۵	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان حضرت خواجہ رضہ	۳۸۷	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ
۲۱۵	بیان احوال و اسرار ایشان رضہ	۳۹۰	بیان خلیفہ شیخ عبدالحمید رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضہ